زیر نظر گروه معارف و علوم اسلامی
وابسته به مدرسه امام امیرالمؤمنین (ع)

چهره منافقان در قرآن

با استفاده از تفسیر پر ارزش نمونه

به قلم
بانو ا.ج. فرامند

بسم الله الرحمن الرحیم

چهره منافقان در قرآن با استفاده از تفسیر پر ارزش نمونه

نویسنده:

جواهرالسلطان فرازمند

ناشر چاپی:

نسل جوان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

چهره منافقان در قرآن با استفاده از تفسیر پر ارزش نمونه

مشخصات کتاب

سرشناسه : فرازمند، ج.، ۱۳۳۲ -

عنوان و نام پدیدآور : چهره منافقان در قرآن با استفاده از تفسیر پر ارزش نمونه / به قلم ج- فرازمند؛ زیر نظر گروه معارف و علوم اسلامی وابسته به مدرسه امام امیر المؤمنین(ع).

مشخصات نشر : قم: نسل جوان، ۱۳۸۷.

مشخصات ظاهری : ۱۹۲ص.

شابک : ۲۵۰۰۰ ریال ۹۶۴-۶۲۷۵-۳۹-۷ : ؛ ۷۰۰۰۰ ریال (چاپ دوم)

یادداشت : چاپ دوم: ۱۳۹۲.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

یادداشت : نمایه.

موضوع : منافقان

موضوع : منافقان در قرآن

شناسه افزوده : مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -

شناسه افزوده : مدرسه امیرالمؤمنین علیه السلام (قم). گروه معارف و علوم اسلامی

رده بندی کنگره : BP۱۰۴ /م۸ ف۴ ۱۳۸۷

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۵۹

شماره کتابشناسی ملی : ۱۶۳۸۰۵۴

ص:۱

اشاره

فهرست مطالب

پیشگفتار

انگیزه های نفاق در طول تاریخ

پدیـده ای به نـام «نفاق» مخصوص عصـر و زمان ما و یا حتّی عصـر ظهور پیامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله نبوده و نیست بلکه نفاق در غالب امّت ها وجود داشته، زیرا انگیزه های آن فراگیر است از جمله :

۱. حاکمان فاسد و مفسد هنگامی که با قیام ملّت ها از اوج قدرت سـقوط می کردند بلافاصله تغییر چهره داده، و به ظاهر و به ناچار تسـلیم خواسـته هـای امّت هـا می شدنـد ولی در بـاطن با تشـکیل یک گروه زیر زمینی به تخریب و فساد خود ادامه می دادند.

بعـد از فتـح مکّه گروهی از مشـرکان، اسـلام را از جان و دل پذیرفتند ولی بسـیاری از سـران شـرک، خطّ نفاق را برگزیدند و پیوسته در انتظار فرصت برای ضربه زدن به اسلام بودند، و بارها چهره واقعی خود را نشان دادند.

۲. افراد خبرچین و جاسوس، گروه دیگری از منافقان هسـتند که علاوه بر خبرچینی، هر جا بتوانند ضـربه خود را وارد می کنند و در مجموع افراد بسیار مرموز و خطرناکی هستند.

۳. متعصّبانی که حق را یافته انـد امّا تعصّب کور و کر به آنها اجازه تسـلیم در برابر آن نمی دهـد و جرأت اظهار عقیده واقعی خود در برابر توده های موفّق را ندارند نیز گروه دیگری از حامیان خطّ نفاقند.

۴. گروه چهارمی هسـتند که حق را باور کرده انـد ولی پـذیرش آن را مزاحم منافع نامشـروع مادّی خود می بیننـد، و قدرت بر مخالفت هم ندارند؛ به همین دلیل، در ظاهر حق را می پذیرند ولی در باطن از هر چه موجب تضـعیف آن است فروگذار نمی کنند.

عوامل نفاق منحصر به آنچه گفته شد نیست، هر چند این چهار عامل از عوامل اصلی محسوب می شود.

خطر منافقان

همه می دانیم که خطر منافقـان از خطر دشـمنان صـریح اللّهجه بسـیار بیشتر است. به همین رو، تعبیراتی که قرآن مجیـد درباره منافقـان دارد شدیـدتر از تعـبیراتی است که در مورد دشـمنان آشـکار اسـلام دارد، از جمله پـایین ترین درجـات دوزخ به آنها اختصاص دارد (إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِی الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ (۱)).

نه تنهـا در سوره منافقان، در سوره های متعـدّد دیگریماننـد سوره های : بقره، نساء، توبه، احزاب، فتـح و تحریـم و سوره های دیگر، آیات فراوانی در مذمّت آنها وارد شده است.

طرق شـناخت چهره های نفاق و نشانه های آنان و راههای مبارزه با آنها از مهمترین مسائلی است که در هر زمان بایـد برای ما روشن باشد.

* * *

۱- سوره نساء، آیه ۱۴۵ .

کتاب حاضر با استفاده از آیات پربار قرآن (در سایه بحث های تفسیر نمونه) تمام این امور را برای شما تشریح می کند.

ما ضمن تشکّر و سپاسگزاری از تدوین کننده محترم آن، همگان – به ویژه جوانان – را به مطالعه آن دعوت می کنیم.

گروه معارف و علوم اسلامی

وابسته به

مدرسه امام امیرالمؤمنین علیه السلام

چهره نفاق در سوره بقره

اشاره

قرآن آیات بی شماری درباره منافقان دارد و این حکایت از خطر فزاینده خطّ نفاق است که جامعه مسلمین در زندگی امروز خود با آن دست به گریبانند. شناخت نظر قرآن درباره آنها برای همه - مخصوصاً جوانان اندیشمند - لازم است.

این آیات که در سوره های متعدّدی آمده حاوی مطالب تکراری نیست؛ هر کدام از آیات و هر یک از سوره ها به زاویه خاصّی از زندگی، نشانه ها، خطرات و دستمایه های آنها اشاره دارد.

نخست به سراغ آیات سوره بقره می رویم.

در سوره بقره از آیه ۸ تا آیه ۱۶ چنین می خوانیم

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ یَقُولُ آمَنَّا بِاللهِ وَبِالْیَوْمِ الاٰخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِینَ

در میان مردم کسانی هستند که گویند به خدا و روز رستاخیز ایمان آورده ایم در حالی که ایمان ندارند.

یُخَادِعُونَ اللهَ وَالَّذِینَ ءَامَنُوا وَمَا یَخْدَعُونَ إِلاَّ أَنفُسَهُمْ وَمَا یَشْعُرُونَ

می خواهند خدا و مؤمنان را فریب دهند (ولی) جز خودشان را فریب نمی دهند (امّا) نمی فهمند.

فِی قُلُوبِهِم مَّرَضٌ فَزَادَهُمُ اللهُ مَرَضاً وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمُ بِمَا کَانُوا یَکْذِبُونَ

در دلهای آنها یک نوع بیماری است، خداوند بر بیماری آنها افزاید و عذاب دردناکی به خاطر دروغهایی که می گویند در انتظار آنهاست.

وَإِذَا قِیلَ لَهُمْ لاَ تُفْسِدُوا فِی الاْرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ

و هنگامی که به آنها گفته شود در زمین فساد نکنید، می گویند ما فقط اصلاح کننده ایم !

أَلاَ إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَ-کِن لَّا یَشْعُرُونَ

آگاه باشید اینها همان مفسدانند ولی نمی فهمند.

وَإِذَا قِیلَ لَهُمْ ءَامِنُوا کَمَآ ءَامَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ کَمَآ ءَامَنَ السُّفَهَآءُ أَلاَ إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَآءُ وَلَ-کِن لَّا یَعْلَمُونَ

و هنگامی که به آنها گفته شود، همانند (سایر) مردم ایمان بیاورید می گویند: آیا همچون سفیهان ایمان بیاوریم؟ بدانید که اینها همان سفیهانند ولی نمی دانند!

وَإِذَا لَقُوا الَّذِینَ ءَامَنُوا قَالُوا ءَامَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَی شَیَاطِینِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَکُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِءُونَ

و هنگامی که افراد با ایمان را ملاقات می کنند می گویند ما ایمان آورده ایم، (ولی) هنگامی که با شیاطین خود خلوت می کنند می گویند با شماییم، ما فقط (آنها را) مسخره می کنیم !

اللهُ یَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَیَمُدُّهُمْ فِی طُغْیَانِهِمْ یَعْمَهُونَ

خداوند آنها را استهزا می کند و آنها را در طغیانشان نگه می دارد تا سرگردان شوند.

أُوْلئِکَ الَّذِینَ اشْتَرَوُا الضَّلاَلَهَ بِالْهُدَی فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَمَا کَانُوا مُهْتَدِینَ

آنها کسانی هستند که گمراهی را (با از دست دادن) هدایت خریده اند؛ و (این) تجارت برای آنها سودی نداده، و هدایت نیافته اند.

محتوای این آیات

آیات فوق شرح فشرده و بسیار پر مغزی پیرامون منافقان و ویژگیهای روحی و اعمال آنها را بیان می کند.

توضیح اینکه: اسلام در یک مقطع خاصّ تاریخی خود با گروهی روبه رو شد که نه اخلاص و شهامت برای ایمان آوردن داشتند و نه قدرت و جرأت بر مخالفت صریح.

این گروه که قرآن از آنها به عنوان «منافقین» یاد می کند و ما در فارسی از آنها تعبیر به «دورو» یا «دو چهره» می کنیم در صفوف مسلمانان واقعی نفوذ کرده بودند، و خطر بزرگی برای اسلام و مسلمین محسوب می شدند، و از آنجا که ظاهر اسلامی داشتند، غالباً شناخت آنها مشکل بود؛ ولی قرآن نشانه های دقیق و زنده ای برای آنها بیان می کند که خطّ باطنی آنها را مشخّص می سازد و الگویی در این زمینه به دست مسلمانان برای همه قرون و اعصار می دهد.

نخست، تفسیری از خودِ نفاق دارد می گوید: «بعضی از مردم هستند که می گویند به خدا و روز قیامت ایمان آورده ایم در حالی که ایمان ندارند (وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللهِ وَبِالْيَوْمِ الْاخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ).»

آنها این عمل را یک نوع زرنگی و به اصطلاح تاکتیک جالب، حساب می کنند : «آنها با این عمل می خواهند خدا و مؤمنان را بفریبند (يُخَادِعُونَ اللهَ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا).»

«در حالی که تنها خودشان را فریب می دهند امّا نمی فهمند (وَمَا يَخْدَعُونَ إِلاَّ أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ).»

آنها با انحراف از راه صحیح و صراط مستقیم، عمری را در بیراهه می گذرانند،

تمام نیروها و امکانات خود را بر باد می دهند و جز ناکامی و شکست و بد نامی و عذاب الهی بهره ای نمی گیرند.

سپس، قرآن در آیه بعد به این واقعیت اشاره می کند که نفاق در واقع یک نوع بیماری است. انسان سالم یک چهره بیشتر ندارد، هماهنگی کامل در میان روح و جسم او حکمفرماست، چرا که ظاهر و باطن و روح و جسم، همه مکمّل یکدیگرند. اگر مؤمن است، تمام وجود او فریاد ایمان می کشد و اگر منحرف شود، باز هم ظاهر و باطن او نشان دهنده انحراف است.

این دوگانگی جسم و روح درد تازه و بیماری اضافی است این یک نوع تضاد و ناهماهنگی و از هم گسستگی است که حاکم بر وجود انسان می شود.

می گوید: «در دلهای آنها بیماری خاصی است (فِی قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ).»

امّا از آنجا که در نظام آفرینش، هر کس در مسیری قرار گرفت و وسائل آن را فراهم ساخت، در همان مسیر رو به جلو می رود؛ و یا به تعبیر دیگر، تراکم اعمال و افکار انسان در یک مسیر آن را پر رنگتر و راسختر می سازد؛ قرآن اضافه می کند : «خداوند هم بر بیماری آنها می افزاید (فَزَادَهُمُ اللهُ مَرَضاً).»

و از آنجا که سرمایه اصلی منافقان، دروغ است تا بتوانند، تناقضهایی را که در زندگیشان دیده می شود آن را توجیه کنند، در پایان آیه می فرماید: «برای آنها عذاب الیمی است به خاطر دروغهایی که می گفتند (وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمُ بِمَا کَانُوا یَکْذِبُونَ).»

سپس به ویژگیهای آنها اشاره می کند که نخستین آنها داعیه اصلاح طلبی است در حالی که مفسد واقعی همانها هستند: «هنگامی که به آنها گفته شود در روی زمین فساد نکنید می گویند ما فقط اصلاح کننده ایم (وَإِذَا قِیلَ لَهُمْ لاَ تُفْسِدُوا فِی الاْرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ)!»

قرآن در آیه بعد می گوید: «بدانید اینها همان مفسدانند و برنامه ای جز فساد ندارند ولی خودشان هم نمی فهمند (أَلاَ إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَ-کِن لاَّ یَشْعُرُونَ).»

بلکه اصـرار و پافشاری آنها در راه نفاق و خو گرفتن با این برنامه های زشت و ننگین سـبب شـده که تـدریجاً گمان کنند این برنامه ها مفید و سازنده و اصلاح طلبانه است؛ و گناه اگر از حد بگذرد، حسّ تشخیص را از انسان می گیرد، بلکه تشخیص او را واژگونه می کند، و ناپاکی و آلودگی به صورت طبیعت ثانوی او در می آید.

نشانه دیگر این که: آنها خود را عاقل و هوشیار و مؤمنان را سـفیه و ساده لوح و خوش باور می پندارنـد، آنچنان که قرآن می گویـد: «هنگـامی که به آنهـا گفته می شـود ایمـان بیاوریـد آن گونه که توده هـای مردم ایمـان آورده انـد، می گوینـد آیـا ما همچون سفیهان ایمان بیاوریم (وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ ءَامِنُوا كَمَا ءَامَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا ءَامَنَ السُّفَهَاءُ)!»

و به این ترتیب، افراد پاکـدل و حق طلب و حقیقت جو را که بـا مشاهـده آثـار حقّانیت در دعوت پیامبر صـلی الله علیه و آله و محتوای تعلیمات او سر تعظیم فرود آورده اند، به سفاهت متّهم می کنند و شیطنت و دورویی و نفاق را دلیل بر هوش و عقل و درایت می شـمرند. آری در منطق آنها عقل، جایش را با سفاهت عوض کرده است؛ لذا قرآن در پاسخ آنها می گوید: «بدانید سفیهان واقعی آنها هستند امّا نمی دانند (أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَ-كِن لَّا يَعْلَمُونَ)!»

آیا این سـفاهت نیست که انسان خطّ زنـدگی خویش را مشـخّص نکنـد و در میان هر گروهی به رنگ آن گروه در آیـد و به جای تمرکز و وحدت شخصیّت، دو گانگی و چند گانگی راپذیرا گردد، استعداد و نیروی خود را در طریق شیطنت و توطئه و تخریب به کار گیرد، و در عین حال خود را عاقل بشمرد!

سومین نشانه آنها آن است که هر روز به رنگی در می آینـد و در میان هر جمعیّتی با آنها همصـدا می شوند، آنچنان که قرآن می گوید: «هنگامی که افراد باایمان را ملاقات کنند می گوید ایمان آوردیم (وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا قَالُوا ءَامَنَّا).»

«اما هنگامی که با دوسـتان شـیطان صـفت خود به خلوتگاه می روند می گویند ما با شـماییم (وَإِذَا خَلَوْا إِلَى شَـيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ)!»

«و اگر می بینید ما در برابر مؤمنان اظهار ایمان می کنیم ما مسخره شان می کنیم (إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِءُونَ)!»

سپس قرآن با یک لحن کوبنده و قاطع می گوید: «خدا آنها را مسخره می کند (اللهُ یَسْتَهْزِئُ بِهِمْ)!»

«و خدا آنها را در طغیانشان نگه می دارد تا بکلّی سرگردان شوند (وَیَمُدُّهُمْ فِی طُغْیَانِهِمْ یَعْمَهُونَ (۱))!»

آخرین آیه مورد بحث، سرنوشت نهایی آنها را که سرنوشتی است بسیار غم انگیز و شوم و تاریک چنین بیان می کند :

«آنها کسانی هستند که در تجارتخانه این جهان، هدایت را با گمراهی معاوضه کرده اند (أُوْل-ئِکَ الَّذِینَ اشْتَرَوُا الضَّلاَلَهَ بِالْهُدَی).»

و به همین دلیل «تجارت آنها سودی نداشته (بلکه سرمایه را نیز از کف داده اند!) (فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ).»

«و هرگز روی هدایت را ندیده اند (وَمَا کَانُوا مُهْتَدِینَ).»

نکات قابل توجّه در این آیات

۱. ریشه های نفاق

هنگامی که انقلابی در محیطی روی می دهد - مخصوصآ انقلابی همچون انقلاب اسلام که بر پایه های حقّ و عدالت قرار داشت - مسلّمآ منافع گروهی غارتگر و ظالم و خودکامه به خطر می افتد، آنها نخست با تمسخر و استهزا و سپس با استفاده از نیروی مسلّح، فشار اقتصادی، تبلیغات مستمر اجتماعی، سعی می کنند انقلاب را در هم بشکنند.

۱- «یعمهون» از ماده «عمه»، بر وزن «همه» به معنای تردّد و تحیّر در کاری است و به معنای کوردلی و تاریکی بصیرتکه اثر آن سرگردانی است نیز آمده است. (به کتاب مفردات راغب و تفسیر المنار و قاموس اللّغه مراجعه شود.)

امّا هنگـامی که نشـانه هـای پیروزی انقلاب بر همه قـدرتهای محیط آشـکار شود، گروهی از مخالفان تاکتیک و روش عملی خود را تغییر داده، ظاهرآ تسلیم می شوند امّا در واقع یک گروه زیر زمینی مخالف را تشکیل می دهند.

اینها که به خاطر داشـتن دو چهره مختلف، «منافق (۱) » نامیـده می شوند خطرناکترین دشـمنان انقلابند، زیرا موضع آنها کاملا مشـخّص نیست، تـا مردم انقلابـی آنها را بشناسـند و از خود طرد کننـد، بلکه در لابه لای صـفوف مردم پاک و راستین و حتّی گاهی در پستهای حسّاس نفوذ می کنند.

انقلاب اسلام نیز در برابر چنین گروهی قرار گرفت؛ یعنی تا زمانی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از مکّه به مدینه هجرت نکرده بود، مسـلمانان حکومتی تشـکیل نداده بودند؛ امّا پس از ورود پیامبر صـلی الله علیه و آله به مدینه نخستین پایه حکومت اسـلامی گذارده شد؛ و پس از پیروزی در «جنگ بدر» این مسأله آشـکارتر گشت؛ یعنی رسـمآ حکومت و دولتی کوچک امّا قابل رشد تشکیل گردید.

اینجا بود که منافع بسـیاری از سـردمداران مـدینه مخصوصآ یهود که در آن زمان مورد احترام عربها بودند به خطر افتاد. احترام یهود در آن زمان بیشتر به خاطر این بود که اهل کتاب و مردمی نسـبتآ باسواد، و از نظر وضع اقتصادی پیشرفته بودند، و همانها بودند که پیش از ظهور پیامبر صلی الله علیه و آله بشارت چنین ظهوری را می دادند.

افراد دیگری هم در مـدینه بودنـد که داعیه ریـاست و رهبری مردم را داشـتند، ولی با هجرت رسول خـدا حسابها به هم خورد؛ سران ظالم و خودکامه و اطرافیان غارتگر آنها دیدند توده های مردم به سـرعت به پیامبر صـلی الله علیه و آله ایمان می آورند، حتّی خویشاوندان خودشان! آنها بعد از مدّتی مقاومت دیدند چاره ای نیست جز اینکه ظاهرآ مسلمان

۱- «منـافق» از مـادّه «نَفَقْ» اسـت کـه بـه معنی کانـال و نقبـی اسـت کـه در زیرزمیـن می زننـد تـا برای اسـتتار یـا فرار از آن استفادهکنند.

شونـد؛ زیرا نواختن کوس مخـالفت و قرار گرفتن در جبهه مقابـل، علاـوه بر مشـکلات جنـگ و صـدمه هـای اقتصـادی، خطر نابودی آنها را در برداشت به ویژه اینکه عرب تمام قدرتش قبیله او بود و قبیله های آنها غالباً از آنان جدا شده بودند.

روی این اصل راه سومی انتخاب کردند، و آن اینکه ظاهراً مسـلمان شوند و درخفیه نقشه در هم شکستن اسلام را طرح ریزی کنند.

کوتـاه سـخن اینکه، بروز «نفـاق» در یـک اجتمـاع معمولاـ معلول یکی از دو چیز است: نخست پیروزی و قـدرت آیین انقلابی موجود و تسلّط آن بر اجتماع، و دیگر ضعف روحیّه و فقدان شخصیّت و شهامت کافی برای رویارویی با حوادث سخت.

۲. لزوم شناخت منافقان

بـدون شـک نفـاق و منافق، مخصوص عصـر پیامبر صـلی الله علیه و آله نبوده است و در هر جامعه ای این برنامه و گروه وجود دارنـد؛ منتها بایـد براساس معیارهای حساب شـده ای که قرآن برای آنها به دست می دهد شـناسایی شوند، تا نتوانند زیان و یا خطری ایجاد کنند.

در آیات گذشته و همچنین سوره منافقین و روایات اسلامی نشانه های مختلفی برای آنها ذکر شده است از جمله :

هیاهوی بسیار و ادّعاهای بزرگ، و گفتار زیاد و عمل کم و ناهماهنگ.

در هر محیطی رنگ آن محیط را گرفتن و با هر جمعیّتی مطابق مـذاق آنان حرف زدن، با مؤمنان «آمَنّا» گفتن و با مخالفان «إِنّا مَعَکُمْ».

حساب خود را از مردم جدا کردن، و تشکیل انجمنهای سرّی و مرموز دادن با نقشه های حساب شده.

خدعه و نیرنگ و فریب و دروغ و تملّق و چاپلوسی، پیمان شکنی و خیانت.

خود برتر بینی، و مردم را ناآگاه، سفیه و ابله قلمداد کردن و خود را عاقل و هوشیار دانستن.

خلاصه، دوگانگی شخصیّت و تضادّ برون و درون که صفت بارز منافقان است، پدیده های گوناگون در عمل و گفتار و رفتار فردی و اجتماعی آنها دارد که به خوبی می توان آن را شناخت.

چه تعبیر زیبایی دارد قرآن، در آیاتی که خواندیم می گوید: «فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ؛ آنها دلهای بیمار دارند.» چه بیماری از دوگانگی ظاهر و باطن، بدتر! و چه بیماری از خود برتربینی و یا نداشتن شهامت برای رویارویی با حوادث، دردناکتر!

ولی همان گونه که بیماری قلبی را هر چند پنهان است نمی توان بکلّی مخفی کرد بلکه نشانه های آن در چهره انسان و تمام اعضای بدن آشکار می شود، بیماری نفاق نیز همین گونه است که با تظاهرات مختلف قابل شناخت می باشد.

در تفسیر نمونه ذیل آیات ۱۴۱ تا ۱۴۳ سوره نساء نیز درباره «صفات منافقان» بحث شده است. (۱)

و نیز در ذیل آیات ۴۹ تا ۵۷ سوره توبه بحث مشروحی در این زمینه داریم. (۲)

در سوره توبه ذیل آیات ۶۲ تا ۸۵ نیز بحثهای فراوانی در این زمینه مطالعه خواهید فرمود. (۳)

۳. گسترش مفهوم نفاق

گرچه نفاق به مفهوم خاصّش، صفت افراد بی ایمانی است که ظاهرآ در صفّ مسلمانانند امّا باطنآ دل در گرو کفر دارند، ولی نفاق معنای وسیعی دارد که هر گونه دو گانگی ظاهر و باطن، گفتار و عمل را شامل می شود هر چند در افراد مؤمن باشد که ما از آن به عنوان «رگه های نفاق» نام می بریم.

۱- تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۱۷۴ تا ۱۷۸.

۲- تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۴۳۸ به بعد.

۳- تفسیر نمونه، ج ۸، ص ۳۱ به بعد.

مثلا در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم: «ثَلاثٌ مَنْ کُنَّ فِیهِ کَانَ مُنَافِقاً وَ إِنْ صَامَ وَ صَلَّی وَ زَعَمَ أَنَّهُ مُسْلِمٌ : مِنْ إِذَا ائْتُمِنَ خَانَ، وَ إِذَا حَدَّثَ کَذَبَ، وَ إِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ (۱) ...؛ سه صفت است در هر

کس باشد منافق است، هر چند روزه بگیرد و نماز بخواند و خود را مسلمان بداند: کسی که در امانت خیانت می کند، و کسی که به هنگام سخن گفتن دروغ می گوید، وکسی که وعده می دهد و خلف وعده می کند.»

مسلّماً این گونه افراد، منافق به معنای خاص نیستند، ولی رگه هایی از نفاق در وجود آنها هست، مخصوصاً درباره ریاکاران از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود :

«الرّیاء شجره لا تثمر إلّا الشّرک الخفی، و اصلها النّفاق! (۲) ؛ ریا و ظاهرسازی، درختی (شوم

و تلخ) است که میوه ای جز شرک خفی ندارد و اصل و ریشه آن نفاق است.»

در اینجا توجّه شما را به سخنی از امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره منافقان جلب می کنیم :

ای بندگان خدا شما را به تقوا و پرهیزکاری سفارش می کنم، و از منافقان برحذر می دارم، زیرا آنها گمراه و گمراه کننده اند؛ خطاکار و به خطا اندازند؛ به رنگهای گوناگون در می آیند؛ به قیافه و زبانهای متعدّد خودنمایی می کنند؛ از هر وسیله ای برای فریفتن و درهم شکستن شما استفاده می کنند؛ و در هر کمینگاهی به کمین شما می نشینند؛ بد باطن و خوش ظاهرند؛ و گفتارشان به ظاهر شفابخش، امّا کردارشان دردی است درمان ناپذیر؛ به رفاه و آسایش مردم حسد می ورزند و (اگر به کسی) بلایی وارد شود خوشحالند؛ و امیدواران را مأیوس می کنند؛ آنها در هر راهی کشته ای دارند و در هر دلی راهی و در هر مصیبتی اشک ساختگی می ریزند؛ مدح و تمجید را به یکدیگر قرض می دهند و انتظار پاداش و جزا می کشند؛ اگر چیزی بخواهند اصرار می ورزند، و اگر ملامت کنند پرده دری می نمایند. (۳) »

۴. انواع کار شکنیهای منافقان

۱- بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۱۰۸.
۲- بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۳۰۰.
۳- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۴.

نه تنها برای اسلام که برای هر آیین انقلابی و پیشرو، منافقان خطرناکترین گروهند. آنها در لابه لای صفوف مسلمانان نفوذ می کنند و از هر فرصتی برای کارشکنی استفاده می نمایند.

گاهی مؤمنان راستین را که با اخلاص تمام، سرمایه مختصری را در راه خدا انفاق می کردند مورد استهزا قرار می دادند، چنان که قرآن می گوید :

الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِى الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لاَ يَجِدُونَ إِلاَّ جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱)

آنها که مؤمنان با اخلاص را به خاطر انفاقهای (کوچک امّا بی ریا) مسخره می کنند، خداوند آنها را استهزا می کند و عذاب دردناکی در انتظارشان است !

و گاهی در انجمنهای سرّی خود تصمیم می گرفتند کمکهای مالی خود را از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله بکلّی قطع کنند، تا از اطراف او پراکنده شوند، چنان که در سوره منافقان آمده :

هُمْ الَّذِينَ يَقُولُونَ لاَ تُنْفِقُوا عَلَى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللهِ حَتَّى يَنْفَضُّوا وَلِلهِ خَزَائِنُ السَّماوَاتِ وَالاَرْضِ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لاَ يَفْقَهُونَ (۲)

آنها می گویند کمکهای مالی خود را از کسانی که نزد پیامبرند قطع کنید تا از پیرامون او پراکنده شوند، (غافل از این که) خزائن آسمان و زمین از آن خداست، ولی منافقان نمی فهمند.

گاهی تصمیم می گرفتند که پس از بازگشت از جنگ به مدینه، دست به دست هم بدهند و با استفاده از یک فرصت مناسب، مؤمنان را از مدینه بیرون کنند و می گفتند :

۱- سوره توبه، آیه ۷۹.

۲- سوره منافقون، آیه ۷.

«یَقُولُونَ لَئِن رَّجَعْنَا إِلَی الْمَدِینَهِ لَیُخْرِجَنَّ الْاَعَزُّ مِنْهَا الْاَذَلَّ. (۱) »

و زمانی هم به بهانه های مختلف از قبیل جمع آوری محصولات کشاورزی از شرکت در برنامه های جهاد، خودداری کرده و در شدیدترین لحظات، پیامبر صلی الله علیه و آله را تنها می گذاشتند، و در عین حال وحشت داشتند که پرده از رازشان برداشته شود و رسوا گردند.

به خاطر همین موضع گیریهای بسیار خصمانه، در آیات زیادی از قرآن، آماج شدیدترین حملات قرار گرفتند، و یک سوره در قرآن به نام سوره «منافقون» پیرامون وضع آنها نازل شده است.

در سوره های توبه، حشر، و بعضی دیگر از سوره های قرآن نیز مورد نکوهش فراوان قرار گرفته اند، از جمله سیزده آیه از آیات همین سوره بقره از صفات آنها و عواقب شومشان سخن می گوید.

۵. خود فریبی منافقان

مشکل بزرگی که مسلمانان در ارتباط با منافقان داشتند این بود که از یکسو مأمور بودند هر کس اظهار اسلام می کند با آغوش باز از او استقبال کنند، و از تفتیش عقاید در مورد اشخاص خودداری نمایند؛ از سوی دیگر، باید مراقب توطئه های منافقان باشند. منافقانی که با قیافه حق به جانب به نام فرد مسلمان، گفتارشان مورد قبول افراد واقع می شد، در حالی که در باطن، سدّ راه اسلام و از دشمنان قسم خورده بودند.

این گروه با پیش گرفتن این راه، فکر می کردند می توانند خداوند و مؤمنان را برای همیشه فریب دهند، در حالی که بدون توجّه خود را فریب می دادند.

تعبیر به «یُخَادِعُونَ اللّهَ وَالَّذِینَ ءَامَنُوا» با توجّه به معنای مخادعه که به معنای

۱- سوره منافقون، آیه ۸.

نیرنگ و خدعه از دو طرف است، مفهوم دقیقی را ترسیم می کند و آن اینکه آن ها از یک سو بر اثر کوردلی، اعتقاد داشتند که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله یک خدعه گر است که برای حکومت بر مردم، دین و نبوّت را مطرح ساخته، و افراد ساده لوح نیز اطراف او جمع شده اند، لذا باید در مقابل او به خدعه برخاست! بنابراین، از یک سو کار این منافقین، خدعه و نیرنگ بود و از سوی دیگر درباره پیامبر بزرگ خدا نیز چنین اعتقاد غلطی داشتند.

امّا جمله بعد «وَمَا يَخْدَعُونَ إِلاَّ أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ» هر دو پندار آنها را درهم می کوبد، از یک سو اثبات می کند که تنها خدعه و نیرنگ از جانب خود آنهاست و از سوی دیگر می گوید این خدعه و نیرنگ نیز به خودشان باز می گردد و نمی فهمند، چرا که سرمایه های اصیلی را که خداوند برای نیل به سعادت در وجودشان آفریده، در مسیر خدعه و نیرنگ بر باد می دهند و دست خالی از هر خیر و نیکی، با کوله باری از گناه، از دنیا می روند.

البتّه هیچ کس خدا را نمی تواند فریب بدهد، چرا که او باخبر از آشکار و نهان است. بنابراین، تعبیر به «يُخَادِعُونَاللَّه» یا از این نظر است که خدعه و نیرنگ با پیامبر و مؤمنان، هم چون خدعه و نیرنگ با خداست (در موارد دیگری از قرآن نیز دیده می شود که خداوند برای تعظیم پیامبر و مؤمنان خدا را در صف آن ها قرار می دهد)؛ و یا اینکه، بر اثر عدم شناخت صفات خدا با افکار کوتاه و ناقص خود به راستی فکر می کردند ممکن است چیزی از خدا پنهان بماند؛ و نظیر آن در بعضی دیگر از آیات قرآن دیده می شود.

به هر حال، آیه فوق، اشاره روشنی به مسأله فریب دادن وجدان دارد و اینکه بسیار می شود که انسان منحرف و آلوده، برای رهایی از سرزنش و مجازات وجدان در برابر اعمال زشت خود دست به توجیه های غلطی می زند و می گوید این عمل من نه تنها زشت و انحرافی نیست بلکه اصلاح است و مبارزه با فساد (إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ) تا با

فریب دادن وجدان، آسوده خاطر به اعمال خلاف خود ادامه دهد.

می گویند یکی از سران آمریکا در پاسخ اینکه چرا دستور داده است دو شهر بزرگ ژاپن (هیروشیما و ناکازاکی) را بمباران اتمی کنند و حدود ۲۰۰ هزار نفر کودک و پیر و جوان را نابود و ناقص سازند، گفته بود :

ما به خاطر صلح این دستور را داده ایم، که اگر این کار را نمی کردیم و جنگ طولانی تر می شد، می بایست بیش از این می کشتیم!

آری، منافقان عصر ما نیز برای فریب مردم یا فریب وجدان خود از این گفته ها و از این کارها، بسیار دارند؛ در حالی که در برابر ادامه جنگ یا بمباران اتمی شهرهای بی دفاع، راه سوم روشنی نیز وجود داشت و آن این که دست از تجاوزگری بردارند و ملّتها را با سرمایه های کشورشان آزاد بگذارند.

بنابراین، نفاق در حقیقت وسیله ای است برای فریب دادن وجدان، و چه دردناک است که انسان، این واعظ درونی، این پلیس همیشه بیدار و این نماینده الهی را درون خود، خفه کند، و یا آنچنان پرده بر روی آن بیفکند که صدایش به گوش نرسد.

۶. محصول کار منافقان

در قرآن مجید کراراً فعّالیّتهای انسان در این دنیا به یک نوع تجارت تشبیه شده است، و در حقیقت همه ما در این جهان تاجرانی هستیم که با سرمایه های فراوان خداداد عقل، فطرت، عواطف، نیروهای مختلف جسمانی، مواهب عالم طبیعت، و بالاخره رهبری انبیا، گام در این تجارتخانه بزرگ می گذاریم؛ گروهی سود می برند، و پیروز می شوند و سعادتمند و گروهی نه تنها سود نمی برند بلکه اصل سرمایه را نیز از دست داده، و به تمام معنا ورشکست می شوند. نمونه کامل گروه اوّل، مجاهدان راه خدا هستند، چنانکه قرآن درباره آنها می گوید :

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى تِجَارَةٍ تُنجِيكُم مِّنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ * تُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنفُسِكُمْ (۱)

ای کسانی که ایمان آورده اید! آیا شما را به تجارتی راهنمایی کنم که شما را از عذاب دردناك رهایی می بخشد؟ به خدا و رسولش ایمان بیاورید و با اموال و جان هایتان در راه خدا جهاد کنید!

و نمونه واضح گروه دوم، منافقانند که قرآن در آیات فوق، پس از ذکر کارهای مخرّب آنها که در لباس اصلاح و عقل، انجام می گیرد، می گوید: (آنها کسانی هستند که هدایت را با گمراهی مبادله کردند و این تجارت نه برای آنها سودی داشت و نه مایه هدایت شد) این گروه در موقعیتی قرار داشتند که می توانستند بهترین راهها را انتخاب کنند؛ آنها در کنار چشمه زلال وحی قرار داشتند؛ در محیطی مملوّ از صفا و صداقت و ایمان، امّا آنها به جای اینکه از این موقعیّت خاص که در طول قرون و اعصار تنها نصیب گروه اندکی شده است بالاترین بهره را ببرند، هدایت را دادند و گمراهی را خریدند؛ هدایتی که در درون فطرتشان بود؛ هدایتی که در محیط وحی موج می زد؛ همه این امکانات را از دست دادند به گمان اینکه با این کار می توانند مسلمین را درهم بکوبند و رویاهای شومی را که در مغز خود می پروراندند تحقّق بخشند.

این معاوضه و انتخاب غلط دو زیان بزرگ همراه داشت :

نخست اینکه، سرمایه های مادّی و معنوی خویش را از دست دادند بی آنکه در مقابل آن سودی ببرند.

و دیگر اینکه، حتّی به نتیجه شوم مورد نظر خود نیز نرسیدند زیرا اسلام با سرعت پیشرفت کرد و به زودی صفحه جهان را فراگرفت و این منافقان نیز رسوا شدند.

۱- سوره صف، آیه ۱۰ و ۱۱.

شرح بیشتر در چهار آیه دیگر

آیات ۱۷ تا ۲۰ سوره بقره

مَثَلُهُمْ کَمَثَلِ الَّذِی اسْتَوْقَدَ نَاراً فَلَمَّآ أَضَآءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَکَهُمْ فِی ظُلُمَاتٍ لَّا یُبْصِرُونَ

آنها (منافقان) همانند کسی هستند که آتشی افروخته (تا در بیابان تاریک راه خود را پیدا کند) ولی هنگامی که آتش اطراف خود را روشن ساخت خداوند (طوفانی می فرستد و) آن را خاموش می کند، و در تاریکی وحشتناکی که چشم کار نمی کند آنها را رها می سازد.

صُمٌّ بُکْمٌ عُمْیٌ فَهُمْ لَا یَرْجِعُونَ

آنها کر، گنگ و کورند بنابراین (از راه خطا) باز نمی گردند!

أَوْ کَصَیِّبٍ مِّنَ السَّمَآءِ فِیهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ یَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِی ءَاذَانِهِمْ مِّنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللهُ مُحِیطٌ بِالْکَافِرِینَ

یا همچون بارانی از آسمان که در شب تاریک توأم با رعد و برق و صاعقه (بر سر رهگذرانی) ببارد، آنها از ترس مرگ انگشتانشان را در گوشهای خود می گذارند تا صدای صاعقه را نشنوند، و خداوند به کافران احاطه دارد (و در قبضه قدرت او هستند).

یَکَادُ الْبَرْقُ یَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ کُلَّمَا أَضَآءَ لَهُم مَّشَوْا فِیهِ وَإِذَآ أَظْلَمَ عَلَیْهِمْ قَامُوا وَلَوْ شَآءَ اللهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ إِنَّ اللهَ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ

روشنایی خیره کننده برق نزدیک است چشم آنها را برباید، هر لحظه ای که (برق جستن می کند و صفحه بیابان را) برای آنها روشن می سازد (چند قدمی) در پرتو آن راه می روند و هنگامی که خاموش می شود توقّف می کنند، و اگر خدا بخواهد گوش و چشم آنها را از بین می برد، چرا که خداوند بر هر چیز تواناست.

ترسیم گویایی از حال منافقان ضمن دو مثال زیبا

قرآن مجید، برای مجسّم ساختن وضع منافقان دو تشبیه گویا در آیات فوق بیان می کند: در مثال اوّل می گوید:

آنها مانند کسی هستند که آتشی (در شب ظلمانی افروخته تا در پرتو نور آن راه را از بیراهه بشناسد و به منزل مقصود برسد (مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِی اسْتَوْقَدَ نَارآ).

ولی همین که این شعله آتش اطراف آنها را روشن ساخت، خداوند آن را خاموش می سازد، و در ظلمات رهایشان می کند، به گونه ای که چیزی را نبینند (فَلَمَّآ أَضَآءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِی ظُلُمَاتٍ لَّا يُبْصِرُونَ).

آنها فکر می کردند با این آتش مختصر و نور آن می توانند با ظلمتها به پیکار برخیزند، امّا ناگهان بادی سخت برمی خیزد و یا باران درشتی فرو می ریزد، و یا بر اثر پایان گرفتن مواد آتش افروز، آتش به سردی و خاموشی می گراید و بار دیگر در تاریکی وحشت زا سرگردان می شوند.

سپس اضافه می کند:

آنها کر هستند و گنگ و نابینا، و چون هیچ یک از وسایل اصلی درک حقایق را ندارند از راهشان باز نمی گردند (صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ).

چه مثال دقیق و گویایی! در زندگی انسان بیراهه فراوان است، امّا خطّ مستقیم که به سر منزل مقصود به پیش می رود یکی بیش نیست، ولی خطوط انحرافی بی نهایت است؛ و از آن گذشته، پرده های ظلمت و طوفانهای وحشتناک و حوادث گوناگون در طول این راه فراوان است؛ چراغ پر فروغی که از این حوادث مصون باشد، لازم است تا پرده های ظلمت را بشکافد و در برابر طوفانها مقاومت کند، و آن چیزی جز چراغ عقل و ایمان و خورشید وحی نیست.

مختصر شعله ای که انسان موقتآ می افروزد چه کاری در این راه طولانی و پر از طوفان از آن ساخته است؟!

منافقان، با انتخاب راه نفاق چنین می پنداشتند که می توانند در همه حال موقعیّت خویش را حفظ کنند و از هر خطر احتمالی مصون بمانند؛ از منافعی که به دو طرف می رسد، استفاده کرده، و هر دسته غالب شود آنها را از خود بدانند؛ اگر مؤمنان پیروز شوند در صف مؤمنان و اگر غلبه با کافران باشد با آنها باشند.

آنها خود را افرادی زیرک و باهوش می پنداشته اند و در پرتو روشنایی این شعله ضعیف و ناپایدار، می خواستند راه زندگی خود را ادامه دهند و به نوایی برسند.

امّا قرآن پرده از روی کار آن ها برداشت، و دروغشان را آشکار کرد، چنانکه می خوانیم:

إِذَا جَاءَکَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّکَ لَرَسُولُ اللهِ وَاللهُ يَعْلَمُ إِنَّکَ لَرَسُولُهُ وَاللهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ (۱)

هنگامی که منافقان به سراغ تو می آیند، می گویند ما گواهی می دهیم که یقیناً تو فرستاده خدایی! خدا می داند که تو رسول او هستی، ولی خدا گواهی می دهد که منافقان (در اظهاراتشان) دروغ می گویند.

حتّی قرآن به کفّار نیز اعلام می کند که آن ها با شما نیستند، هر وعده ای دهند عمل نخواهند کرد :

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلاَ نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَداً أَبَداً وَإِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ وَاللهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ * لَئِنْ أُخْرِجُوا لاَ يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَلَئِنْ قُوتِلُوا لاَ يَنْصُرُونَهُمْ وَلَئِن نَّصَرُوهُمْ لَيُوَلُّنَّ الْأَدْبَارَ ثُمَّ لاَ يُنْصَرُونَ (۲)

آیا منافقان را ندیدی که پیوسته به برادران کافر خود از اهل کتاب می گفتند: «اگر

۱- سوره منافقون، آیه ۱ و ۲.

۲- سوره حشر، آیه ۱۱ و ۱۲.

شما را (از مدینه) بیرون کنند، ما نیز با شما بیرون خواهیم رفت و هرگز از هیچ کس در باره شما اطاعت نخواهیم کرد؛ و اگر با شما پیکار شود، یاریتان خواهیم نمود»، خداوند گواهی می دهد که منافقان دروغ می گویند. اگر آنها را بیرون کنند با آنان بیرون نمی روند، و اگر با آنها پیکار شود یاریشان نخواهند کرد، و اگر یاریشان کنند (در گیر و دار جنگ) پشت به میدان کرده فرار می کنند (و استقامت به خرج نخواهند داد) سپس کسی آنان را یاری نمی کند.

قابل توجّه اینکه: قرآن در اینجا از جمله «اسْتَوْقَدَ نَاراً» استفاده کرده است، یعنی آن ها برای رسیدن به «نور»، «نار» استفاده می کنند؛ آتشی که هم دود و هم خاکستر و هم سوزش دارد، در حالی که مؤمنان از نور خالص و چراغ روشن و پرفروغ ایمان بهره می گیرند.

منافقان گرچه تظاهر به نور ایمان دارند امّا باطنشان نار است، و اگر هم نوری باشد ضعیف است و کوتاه مدّت.

این نور مختصر، یا اشاره به فروغ وجدان و فطرت توحیدی است و یا اشاره به ایمان نخستین آنهاست که بعداً بر اثر تقلیدهای کورکورانه و تعصّب های غلط و لجاجتها و عداوتها، پرده های ظلمانی و تاریک بر آن می افتد، نه تنها یک ظلمت بلکه به تعبیر قرآن «ظلمات».

و همین هاست که چشم بینا و گوش شنوا و زبان گویا را سرانجام از آن ها خواهد گرفت، چرا که سابقاً هم گفتیم ادامه راه غلط تدریجاً نیروی تشخیص و درک انسان را ضعیف می کند تا آنجا که گاهی حقایق را وارونه می بیند، نیک در نظرش بد، و فرشته، دیو، خودنمایی می کند.

به هر حال این تشبیه در حقیقت، یک واقعیّت را در زمینه نفاق روشن می سازد، و آن اینکه نفاق و دو رویی برای مدّت طولانی نمی تواند مؤثّر واقع شود. ممکن است منافقان برای مدّت کوتاهی از مزایای اسلام و مصونیّتهای مؤمنان برخوردار شوند و از رفاقت پنهانی با کفّار نیز بهره گیرند.

ولی این امر همچون شعله ضعیف و کم دوامی که در یک بیابان تاریک و ظلمانی در معرض وزش طوفانهاست دیری نمی پاید، و سرانجام چهره واقعی آنها آشکار می گردد، و به جای کسب موفقیّت و محبوبیّت، منفور و مطرود خواهند شد و همانند کسی که در بیابان راه را گم کرده و چراغ را از دست داده سرگردان می مانند.

این نکته نیز قابل توجّه است که در تفسیر آیه «هُوَ الَّذِی جَعَلَ الشَّمْسَ ضِیَاءً وَالْقَمَرَ نُوراً (۱) ؛ آن خدایی است که خورشید را روشنایی و ماه را نوربخش قرار داد»، از امام باقر علیه السلام

چنین نقل شده که فرمود: «أَضَائَتِ الْاَرْضُ بِنُورِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله کَمَا تُضِیءُ الشَّمْسُ، فَضَرَبَ اللهُ مَثَلَ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله الشَّمْسَ وَ مَثَلَ الْوَصِیِّ الْقَمَر (۲) ؛ خداوند صفحه روی زمین را به محمّد روشن ساخت

همان گونه که با نور آفتاب، لذا محمّد را به خورشید تشبیه کرد، و وصیّ او (علی علیه السلام) را به ماه.»

یعنی نور ایمان و وحی، عالمگیر است، در حالی که نفاق اگر پرتوی هم داشته باشد تنها دایره کوچکی از اطراف خود را آن هم برای مدّت کوتاهی روشن می کند.

در مثال دوم، قرآن صحنه زندگی آنها را به شکل دیگری ترسیم می نماید: از کرانه های افق برق پر نوری می جهد؛ صدای غرّش وحشتزا و مهیب رعد، نزدیک است پرده های گوش را پاره کند؛ انسانی بی پناه در دل این دشت وسیع و ظلمانی و پراز خطر، حیران و سرگردان مانده است؛ باران پر پشت، بدن او را مرطوب ساخته ، نه پناهگاه مورد اطمینانی وجود دارد که به آن پناه برد و نه ظلمت اجازه می دهد گامی به سوی مقصد بردارد.

قرآن در یک عبارت کوتاه، حال چنین مسافر سرگردانی را بازگو می کند: «یا همانند بارانی که در شب تاریک، توأم با رعد و برق و صاعقه (بر سر رهگذارنی) ببارد (أَوْ کَصَیِّبٍ مِّنَ السَّمَآءِ فِیهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ).»

۱- سوره یونس، آیه ۵ .

۲- تفسیر نورالثّقلین، ج ۱، ص ۳۶.

سپس اضافه می کند: «آن ها از ترس مرگ انگشتها را در گوش خود می گذارند تا صدای وحشت انگیز صاعقه ها را نشنوند (يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي ءَاذَانِهِمْ مِّنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ).»

و در پایان آیه می فرماید: «و خداوند به کافران احاطه دارد (وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ).»

برقهای پی در پی بر صفحه آسمان تاریک جستن می کند: «نور برق آنچنان خیره کننده است که نزدیک است چشمهای آنها را برباید (يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ).»

«هر زمان که برقی می زند و صفحه بیابان تاریک، روشن می شود، چند گامی در پرتو آن راه می روند، ولی بلافاصله ظلمت بر آنها مسلّط می شود و آنها در جای خود متوقّف می گردند (كُلَّمَا أَضَآءَ لَهُم مَّشَوْا فِيهِ وَإِذَآ أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا).»

آنها هر لحظه خطر را در برابر خود احساس می کنند، چرا که در دل این بیابان نه کوهی به چشم می خورد، نه درختی تا از خطر رعد و برق و صاعقه جلوگیری کند هر آن ممکن است هدف صاعقه ای قرار گیرند و در یک لحظه خاکستر شوند!

می دانیم صاعقه ها به هر برآمدگی از زمین حمله می کنند، امّا در دل بیابان جز آن ها برآمدگی پیدا نمی شود که صاعقه متوجّه آن گردد؛ بنابراین، خطر جدّی و حتمی است (با توجّه به اینکه خطر صاعقه در بیابانهای مسطّحی همچون بیابانهای حجاز به مراتب از مناطق کوهستانی بیشتر است اهمّیّت این مثال برای مردم آن محیط روشن تر می شود).

خلاصه، نمی داند چه کند؛ مضطرب و پریشان، حیران و سرگردان بر جای خود ایستاده، نه راهی در میان شنهای بیابان پیداست و نه راهنمایی که در پرتو هدایت او گام بردارد.

حتّی این خطر وجود دارد که غرّش رعد، گوش آنها را پاره و نور خیره کننده برق، چشمشان را نابینا کند؛ آری «اگر خدا بخواهد گوش و چشم آنها را از میان می برد چراکه خدا به هر چیز تواناست (وَلَوْ شَآءَ اللهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ إِنَّ اللهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ).»

آری، منافقان درست به چنین مسافری می ماننـد؛ آنها در میان مؤمنان روز افزون که همچون سـیل خروشان و باران پرپشتی به هر سو پیش می رونـد قرار گرفته انـد؛ افسوس که به پناهگاه مطمئنّ ایمان، پناه نبرده اند تا از شرّ صاعقه های مرگبار مجازات الهی نجات یابند.

جهاد مسلّحانه در برابر دشـمنان، همانند خروش رعد و صاعقه بر سر آنها فرود می آمد؛ گاهگاه فرصـتهایی، برای پیدا کردن راه حق نصیبشان می شد و اندیشه هایشان بیدار می گشت؛ ولی افسوس که این بیداری همچون برق آسمان دیری نمی پایید؛ تا می خواستند چند گامی بردارند خاموش می شد و تاریکی غفلت و سپس توقّف و سرگردانی جای آن را می گرفت.

پیشرفت سریع اسلام همچون برق آسـمانی چشم آنهـا را خیره کرده بود، و آیـات قرآن که پرده از رازهـای نهانیشـان بر می داشت همچون صـاعقه هـا آنهـا را هـدف قرار می داد؛ هر دم احتمـال می دادنـد آیه ای نـازل گردد و پرده از رازهای دیگری بردارد و رسـواتر شونـد. چنـانکه قرآن در آیه ۶۴ سوره توبه می گویـد: «یَحْـذَرُ الْمُنَـافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَیْهِمْ سُورَهٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَـا فِی قُلُوبِهِمْ قُـلِ اسْـتَهْزِئُوا إِنَّ اللهَ مُخْرِجٌ مَّا تَحْـذَرُونَ؛ منافقان از این می ترسـند که سوره ای بر ضـدّ آنها نازل شود و آنچه در درون مخفی می دارند فاش گردد. بگو هر چه می خواهید استهزا کنید خدا آنچه را از آن می ترسید ظاهر می سازد.»

منافقان از این وحشت داشـتند که با علنی شدن اسـرارشان، فرمان جنگ از طرف خدا با این دشمنان خائن داخلی صادر شود و مسلمانان که در آن روز قوی و نیرومند بودند بر آنها حمله کنند؛ آنچنان که قرآن می گوید: «لَئِنْ لَّمْ یَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِی الْمَـدِینَهِ لَنُغْرِیَنَّکَ بِهِمْ ثُمَّ لاَ یُجَاوِرُونَکَ فِیهَا إِلاَّ قَلِیلا * مَّلْعُونِینَ أَیْنَمَا ثُقِفُوا أُخِذُوا وَقُتِّلُوا تَقْتِیلا (۱) ؛ اگر منافقان و آنهایی که قلبشان بیمار است و کسانی

۱- سوره احزاب، آیه ۶۰ و ۶۱ .

که بـا اشـاعه اکـاذیب، ترس و وحشت و سـستی می آفریننـد، دست از کردار خـود برندارنـد مـا تو را بر آن هـا می شورانیم تا نتوانند در جوار شما جز اندکی زندگی کنند؛ و به صورت افراد نفرین شده هر جا یافت شوند، آنها را بگیرند و بکشند.»

از این آیات، به خوبی اسـتفاده می شود که منافقان در وحشت و سرگردانی سختی درمدینه قرار داشتند؛ آیات با لحن شدید و قاطعی پی در پی هماننـد رعد و برق آسـمانی بر ضدّ آنها نازل می شد، و هر آن احتمال این می رفت که دسـتور مجازات و یا حدّاقل اخراج آنها از مدینه صادر گردد.

اگر چه شـأن نزول این آیـات، منافقـان عصـر پیـامبر صـلی الله علیه و آله است، امّـا با توجّه به این که خطّ نفاق در هر عصـر و زمانی، در برابر خطر انقلابهای راستین وجود داشـته و دارد، به منافقان همه اعصار و قرون گسترش می یابـد؛ و ما با چشم خود تمام این نشانه ها را یک به یک و مو به مو در مورد منافقان عصـر خویش می یابیم. سـرگردانی آنها، وحشت و اضـطرابشان و خلاصه بی پناهی و بـدبختی و سـیه روزی و رسوایی آنها را درست همانند همان مسافری که قرآن به روشن ترین وجهی حال او را ترسیم کرده است مشاهده می کنیم.

در اینکه میان مثال دوم و اوّل در آیات فوق چه تفاوتی است، در اینجا دو تفسیر وجود دارد :

نخست اینکه: آیه اوّل «مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِی...» اشاره به منافقانی است که در آغاز وارد صف مؤمنان راستین شده بودند و حقیقتاً ایمان آوردند، امّا این ایمان مستقر و پابرجا نبود و به نفاق گراییدند.

و امّا مثال دوم : «أَوْ كَصَيِّبٍ مِّنَ السَّمَآءِ...» حال منافقانی را بازگو می کنـد که در آغاز در همان صف نفاق بودند و حتّی برای یک لحظه ایمان نیاوردند.

تفسیر دیگر اینکه: مثـال اوّل بـازگو کننـده حال افراد است، و مثال دوم مجسّم کننـده وضع محیط ها. لـذا در اوّل می فرمایـد: «مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِی...؛ مثل آن ها مانند کسی است

که...» و در مثال دوم می گوید: «أَوْ کَصَیِّبٍ مِّنَ السَّمَآءِ فِیهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ؛ مانند باران پرپشتی که از آسمان فرو می ریزد،و در آن، ظلمت و رعد و برق است.» اشاره به محیط وحشت زا و پرخوف و خطری است که منافقان در آن زندگی داشتند.

چهره نفاق در سوره آل عمران

آیه ۱۵۶ سوره آل عمران

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ أَوْ كَانُوا غُزًّى لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَمَا قُتِلُوا لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَٰلِكَ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ

ای کسانی که ایمان آورده اید شما همانند کافران نباشید که هنگامی که برادرانشان به مسافرتی می روند (و می میرند)، یا در جنگ شرکت می کنند (و کشته می شوند)، می گویند اگر آنها نزد ما بودند نمی مردند و کشته نمی شدند! (شما این گونه سخنان نگویید) تا خدا این حسرت را بر دل آنها بگذارد و خداوند زنده می کند و می میراند (و زندگی و مرگ به دست اوست)؛ و خدا به آنچه انجام می دهید، بیناست.

سوء استفاده از حوادث گوناگون

جنگ «احد» از دو نظر برای مسلمانان فوق العاده اهمّیّت داشت: نخست اینکه آینه تمام نمایی بود که می توانست چهره واقعی مسلمانان آن زمان را منعکس سازد، و

آن ها را وادار به اصلاح وضع خود و بر طرف ساختن نقاط ضعف بنماید و به همین جهت قرآن فوق العاده روی آن تکیه کرده، و در آیات بسیاری از آن استفاده تربیتی می کند. از سوی دیگر، این حادثه زمینه را برای سمپاشی دشمنان و منافقان آماده ساخت و به همین دلیل، آیات زیادی برای خنثی کردن این سمپاشی هانازل گردید که آیات فوق از آن هاست.

این آیه به منظور درهم کوبیدن فعّالیّتهای تخریبی منافقان و هشدار به مسلمانان : نخست، خطاب به افراد با ایمان می فرماید : «شما همانند کافران نباشید که هنگامی که برادارنشان به مسافرتی می روند و یا در صف مجاهدان قرار می گیرند و کشته می شوند می گویند : افسوس اگر نزد ما بودند نمی مردند و کشته نمی شدند!» گرچه آنها این سخنان را در لباس دلسوزی ایراد می کنند امّا نظری جز مسموم ساختن روحیّه شما ندارند و نباید شما تحت تأثیر این سخنان مسموم قرار گیرید و چنین جمله هایی بر زبان آرید.

اگر شما مؤمنان تحت تأثیر سخنان گمراه کننده آنان قرار گیرید و همان حرفها را تکرار کنید طبعآ روحیّه شما ضعیف گشته و از رفتن به میدان جهاد و سفر در راه خدا خودداری خواهید کرد و آنها به هدف خود نائل می شوند، ولی شما این کار را نکنید و با روحیّه قوی به میدان جهاد بروید تا این حسرت بر دل منافقان برای همیشه بماند.

سپس، قرآن به سمپاشی آنها سه پاسخ منطقی می دهد :

مرگ و حیات در هر حال به دست خداست و مسافرت و یا حضور در میدان جنگ نمی تواند مسیر قطعی آن را تغییر دهد و خدا از همه اعمال بندگان باخبر است (وَاللهُ یُحْیِی وَیُمِیتُ وَاللهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ).

تازه اگر هم در راه خدا بمیرید و یا کشته شوید (و به گمان منافقان مرگی زودرس دامن شما را بگیرد، چیزی از دست نداده اید، زیرا) آمرزش و رحمت پروردگار از تمام اعمالی که آنها با ادامه حیات برای خود جمع آوری می کنند بالاتر است (وَلَئِنْ

قُتِلْتُمْ فِی سَبِیلِ اللهِ أَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللهِ وَرَحْمَةٌ خَیْرٌ مِّمَّا یَجْمَعُونَ).

اصولاـ نباید این دو را با هم مقایسه کرد ولی در برابر افکار پستی که چند روز زندگی و ثروت اندوزی را بر افتخار جهاد و شهادت مقدّم می داشتند راهی جز این نبود که بگوید: آنچه را شما از طریق شهادت یا مردن در راه خدا به دست می آورید بهتر است از آنچه کافران از راه زندگی نکبتبار و آمیخته با شهوات و دنیاپرستی خویش جمع آوری می کنند.

از همه گذشته، مرگ به معنای فنا و نابودی نیست که این قدر از آن وحشت دارید، بلکه دریچه ای است به سوی زندگانی دیگری در سطحی بسیار وسیعتر و آمیخته با ابدیّت (وَلَئِنْ مُتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لَإِلَی اللهِ تُحْشَرُونَ؛ اگر بمیرید و یا کشته شوید به سوی خدا باز می گردید).

قابل توجّه اینکه در آیات فوق مردن در مسافرت در ردیف شهادت در راه خدا ذکر شده است زیرا منظور از آن، مسافرتهایی بوده که در راه خدا و برای خدا انجام می دادند، مانند سفر به سوی میدان جنگ و یا سفرهای تبلیغی و مانند آن و چون مسافرت در آن زمان آمیخته با مشکلات و خطرات و بیماریهای فراوان بوده، لذا مرگ و میر در آن گاهی کمتر از مرگ و میر در میدان جنگ نبود.

و امّا اینکه بعضی از مفسّران احتمال داده اند که منظور از مسافرت در اینجا مسافرتهای تجاری است، بسیار از معنای آیه دور است، زیرا کافران هرگز از چنین چیزی تأسّف نمی خوردند، بلکه این خود راه جمع آوری اموال بود؛ بعلاوه، این موضوع تأثیری در تضعیف روحیّه مسلمانان بعد از جنگ احد نداشت و نیز عدم هماهنگی مسلمانان با کفّار در این مورد حسرتی برای آنها ایجاد نمی کرد. بنابراین، ظاهراً منظور، مردن در اثنای سفر به سوی میدان جهاد و یا سایر برنامه های اسلامی بوده است.

باز هم وصفی دیگر

آیه ۱۶۸ سوره آل عمران

الَّذِینَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوا لَوْ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا قُلْ فَادْرَءُوا عَنْ أَنْفُسِکُمُ الْمَوْتَ إِنْ کُنْتُمْ صَادِقِینَ

(منافقان) آنهایی هستند که به برادران خود - در حالی که از حمایت آنها دست کشیده بودند - گفتند: اگر آنها از ما پیروی می کردند کشته نمی شدند، بگو (مگر شما می توانید مرگ افراد را پیش بینی کنید) پس مرگ خود را از خودتان دور سازید، اگر راست می گویید!

تکیه بر سخنان فریبنده و بی اساس

منافقان علاوه بر اینکه خودشان از جنگ احد کناره گیری می کردند، سعی در تضعیف روحیّه دیگران نیز نمودند؛ به هنگام بازگشت مجاهدان زبان به سرزنش آنها گشودند و گفتند: اگر آنها از فرمان ما پیروی کرده بودند، کشته نمی دادند.

قرآن در آیه فوق، به گفتار بی اساس آنها پاسخ داده و می گوید: «الَّذِینَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوا...» آنها که از جنگ کناره گیری کردند و به برادران خود گفتند اگر از ما اطاعت کرده بودند هیچ گاه کشته نمی شدند به آنها بگو اگر قادر به پیش بینی حوادث آینده هستید مرگ را از خودتان دور سازید اگر راست می گویید.

یعنی در حقیقت شما با این ادّعا، خود را عالم به غیب و باخبر از حوادث آینده می دانید، کسی که چنین است باید علل و عوامل مرگ خود را بتواند پیش بینی کرده و خنثی سازد، آیا شما چنین قدرتی دارید!

وانگهی، اگر شما در میدان جهاد و در راه سربلندی و افتخار کشته نشوید آیا عمر جاویدان خواهید داشت! آیا می توانید مرگ را برای همیشه از خود دور سازید!

بنابراین، شـما که نمی توانیـد قانون مسـلّم مرگ را از میان ببرید، پس چرا در میان بستر با ذلّت بمیرید! چرا با افتخار در میدان جهاد در برابر دشمن شربت شهادت ننوشید!

در آیه فوق، نکته دیگری وجود دارد که باید به آن توجّه کرد :

و آن اینکه، از مؤمنان تعبیر به (برادر) شده در حالی که هرگز مؤمنان برادر منافقان نیسـتند؛ این یک نوع سـرزنش به آنهاسـت که شـما مؤمنان را برادر خود می دانستیـد، چرا در این لحظات حسّاس، دست از حمایت آنها برداشتیـد! و لذا بلافاصـله بعد از تعبیر «إخوانهم» جمله «قعـدوا» یعنی از جنـگ باز نشسـتند، ذکر شـده، آیا انسان ادّعای برادری می کنـد و بلافاصـله از حمایت برادر خود باز می نشیند!

چهره نفاق در سوره نساء

آیات ۱۳۷ تا ۱۳۹ سوره نساء

إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا ثُمَّ کَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ کَفَرُوا ثُمَّ ازْدَادُوا کُفْراً لَمْ یَکُنِ اللهُ لِیَغْفِرَ لَهُمْ وَلاَ لِیَهْدِیَهُمْ سَبِیلا

آنها که ایمان آورده انـد، سـپس کافر شدنـد، باز هم ایمان آوردنـد، و دگر بار کافر شدنـد سـپس بر کفر خود افزودند، هرگز خدا آنها را نخواهد بخشید و آنها را به راه (راست) هدایت نخواهد کرد.

بَشِّرِ الْمُنَافِقِینَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَاباً أَلِیماً

به منافقان بشارت ده که مجازات دردناکی در انتظار آنهاست.

الَّذِینَ یَتَّخِذُونَ الْکَافِرِینَ أَوْلِیَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِینَ أَیَبْتَغُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّهَ فَإِنَّ الْعِزَّهَ لِلهِ جَمِیعاً

همانها که کافران را به جای مؤمنان، دوست خود برمی گزیننـد، آیا اینها می خواهند از آنان کسب عزّت و آبرو کننند با اینکه همه عزّتها مخصوص خداست!

پایانی شوم

در این آیـات اشـاره به حـالت جمعی از کافران کرده که هر روز شـکل تازه ای به خود می گیرنـد؛ روزی در صف مؤمنان، و روز دیگر در صف کفّـار؛ و بـاز در صف مؤمنـان، و سـپس در صـفوف کفّـار متعصّب و خطرنـاک قرار می گیرنـد. خلاـصه، همچون «بت عیّار» هر لحظه به شکلی و هر روز به رنگی در می آیند و سرانجام در کفر و بی ایمانی از دنیا چشم می پوشند.

نخستین آیه از آیات فوق درباره سـرنوشت چنین کسانی می گوید: «آنها که ایمان آوردند سپس کافر شدند باز ایمان آوردند و بار دیگر راه کفر پیش گرفتنـد و سـپس بر کفر خود افزودنـد، هرگز خداونـد آنها را نمی آمرزد و به راه راست هدایت نمی کند (إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا ثُمَّ کَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ کَفَرُوا ثُمَّ ازْدَادُوا کُفْراً لَّمْ یَکُنِ اللهُ لِیَغْفِرَ لَهُمْ وَلاَ لِیَهْدِیَهُمْ سَبِیلا).»

این تغییر روشـهای پی در پی، و هر روز به رنگی در آمـدن، یـا مولود تلوّن و عـدم تحقیق کافی در مبانی اسـلام، و یا نقشه ای بود که افراد منـافق و کفّـار متعصّب اهـل کتـاب برای متزلزل سـاختن مؤمنـان واقعی، طرح و اجرا می کردنـد که با این رفت و آمدهای پی در پی، مؤمنان واقعی را در ایمان خود متزلزل سازند؛ چنانکه در آیه ۷۲ سوره آل عمران شرح آن گذشت.

البتّه آیه فوق هیچ گونه دلالتی بر عدم قبول توبه اینگونه اشـخاص ندارد، بلکه موضوع سـخن در آیه تنها آن دسـته ای هسـتند که در حال شدّت کفر، سـرانجام چشم از جهان می پوشـند، چنین افرادی به مقتضای ایمان و عملشان نه شایسـته آمرزشند و نه هـدایت، مگر اینکه در کار خود تجدیـد نظر کننـد. سـپس در آیه بعـد می گویـد: «به این دسـته از این منافقان بشارت بده که عذاب دردناکی برای آن هاست (بَشِّرِ الْمُنَافِقِینَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَاباً أَلِیماً).»

تعبیر به عنوان «بشارت» در موردی که سـخن از «عذاب الیم» است یا به عنوان استهزا نسبت به افکار پوچ و بی اساس آنهاست، و یا به خاطر آن است که کلمه بشارت

که در اصل از «بشره» به معنای صورت گرفته شده، معنای وسیعی دارد، و هر گونه خبری را که در صورت انسان اثر بگذارد و آن را مسرور یا غم آلود کند، شامل می شود.

و در آیه اخیر این دسته از منافقان چنین توصیف شده اند : «آنها کافران را به جای مؤمنان دوست خود انتخاب می کنند (الَّذِینَ یَتَّخِذُونَ الْکَافِرِینَ أَوْلِیَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِینَ).»

سپس می گوید: هدف آنها از این انتخاب چیست! «آیا به راستی می خواهند آبرو و حیثیتی از طریق این دوستی برای خود کسب کنند (أَیَبْتَغُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّهَ)!»

«در حالی که تمام عزّتها مخصوص خداست (فَإِنَّ الْعِزَّهَ لِلَّهِ جَمِیعاً)!»

زیرا عزّت همواره از «علم» و «قدرت» سرچشمه می گیرد و اینها که قدرتشان ناچیز و عملشان نیز همانند قدرتشان ناچیز است، کاری از دستشان ساخته نیست که بتوانند منشأ عزّتی باشند.

این آیه به همه مسلمانان هشدار می دهد که عزّت خود را در همه شئون زندگی اعم از شئون اقتصادی و فرهنگی و سیاسی و مانند آن، در دوستی با دشمنان اسلام نجویند، بلکه تکیه گاه خود را ذات پاک خداوندی قرار دهند که سرچشمه همه عزّتهاست، و غیر خدا از دشمنان اسلام نه عزّتی دارند که به کسی ببخشند و نه اگر می داشتند قابل اعتماد بودند، زیرا هر روز که منافع آنها اقتضا کند فوراً صمیمی ترین متّحدان خود را رها کرده و به سراغ کار خویش می روند که گویی هرگز با هم آشنایی نداشتند، چنانکه تاریخ معاصر شاهد بسیار گویای این واقعیّت است!

مجالس اهل نفاق

آیه ۱۴۰ سوره نساء

وَقَدْ نَزَّلَ عَلَیْکُمْ فِی الْکِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آیَاتِ اللهِ یُکْفَرُ بِهَا وَیُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّی یَخُوضُوا فِی حَدِیثٍ غَیْرِهِ إِنَّکُمْ إِذاً مِثْلُهُمْ إِنَّ اللهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِینَ وَالْکَافِرِینَ فِی جَهَنَّمَ جَمِیعاً

خداوند در قرآن (این حکم را) بر شما فرستاده که هنگامی که بشنوید افرادی آیات خدا را انکار و استهزا می نمایند با آنها ننشینید تا به سخن دیگری بپردازند؛ وگرنه، شما هم مثل آنان خواهید بود. خداوند منافقان و کافران را همگی در دوزخ جمع می کند.

شأن نزول

از ابن عباس درباره نزول آیه چنین نقل شده که جمعی از منافقان در جلسات دانشمندان یهود می نشستند، جلساتی که در آن نسبت به آیات قرآن استهزا می شد؛ آیه فوق نازل گشت و عاقبت شوم این عمل را روشن ساخت.

از شرکت در مجلس منافقان بپرهیزید

در سوره انعام که از سوره های مکّی قرآن است، در آیه ۶۸ صریحاً به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داده شده است که «اگر مشاهده کنی کسانی نسبت به آیات قرآن استهزا می کنند و سخنان ناروا می گویند، از آنها اعراض کن.»

مسلّم است که این حکم اختصاصی به پیامبر صلی الله علیه و آله ندارد، بلکه یک دستور عمومی است که در شکل خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله بیان شده، و فلسفه آن هم کاملا روشن است؛ زیرا این یک نوع مبارزه عملی به شکل منفی در برابر این گونه کارهاست. آیه مورد بحث بار دیگر این حکم اسلامی را تاکید می کند و به مسلمانان هشدار می دهد که: «در قرآن به شما قبلاً دستور داده شده که هنگامی که بشنوید افرادی نسبت به آیات قرآن کفر می ورزند و استهزا می کنند، با آنها ننشینید تا از این کارها صرفنظر کرده، به مسائل دیگری بپردازند (وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ).»

سپس، نتیجه این کار را چنین بیان می کند که «اگر شما در اینگونه مجالس شرکت کردید همانند آنها خواهید بود و سرنوشتتان سرنوشت آنهاست (إِنَّكُمْ إِذاً مِّثْلُهُمْ).»

باز برای تأکید این مطلب اضافه می کند: شرکت در این گونه جلسات نشانه روح نفاق است «و خداوند منافقان و کافران را در دوزخ جمع می کند (إِنَّ اللَّه جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِی جَهَنَّمَ جَمِيعاً).»

از این آیه چند نکته استفاده می شود :

شرکت در این گونه «جلسات گناه» به منزله شرکت در «گناه» است، اگر چه شرکت کننده ساکت باشد؛ زیرا اینگونه سکوتها یک نوع رضایت و امضای عملی است.

نهی از منکر اگر به صورت «مثبت» امکان پذیر نباشد، لااقل باید به صورت «منفی» انجام گیرد، به این طریق که انسان از محیط گناه و مجلس گناه دور شود.

کسانی که با سکوت خود و شرکت در اینگونه جلسات عملا گناهکاران را تشویق می کنند، مجازاتی همانند مرتکبین گناه دارند.

نشست و برخاست با کافران در صورتی که نسبت به آیات الهی توهین نکنند و خطر دیگری نداشته باشد مانعی ندارد؛ زیرا جمله «حَتَّی يَخُوضُوا فِی حَدِيثٍ غَيْرِهِ» این کار را مباح شمرده است.

مجامله با این گونه گناهکاران نشانه روح نفاق است؛ زیرا یک مسلمان واقعی هرگز نمی تواند در مجلسی شرکت کند که در آن نسبت به آیات و احکام الهی توهین می شود، و اعتراض ننماید، و یا لااقل عدم رضایت خود را با ترک آن مجلس آشکار نسازد.

صفات دیگری از اهل نفاق

آیه ۱۴۱ سوره نساء

الَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ بِكُمْ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِّنَ اللهِ قَالُوا أَلَمْ نَكُن مَّعَكُمْ وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعْكُمْ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاللهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَهِ وَلَنْ يَجْعَلَ اللهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلا

(منافقان) همانها (هستند) که پیوسته انتظار می کشند و مراقب شما هستند؛ اگر فتح و پیروزی نصیب شما گردد، می گویند: مگر ما با شما نبودیم (پس ما نیز سهیم در افتخارات و غنائم هستیم) و اگر بهره ای نصیب کافران گردد، به آنان می گویند : آیا ما شما را به مبارزه و عدم تسلیم در برابر مؤمنان تشویق نمی کردیم (پس با شما سهیم خواهیم بود!) خداوند در میان شما در روز رستاخیز داوری می کند و خداوند هرگز برای کافران نسبت به مؤمنان راه تسلّطی قرار نداده است!

* * *

این آیه و آیات بعد قسمتی دیگر از صفات منافقان و اندیشه های پریشان آن ها را بازگو می کند، و می گوید : «منافقان کسانی هستند که همیشه می خواهند از هر پیشامدی به نفع خود بهره برداری کنند، اگر پیروزی نصیب شما شود فوراً خود را در صف مؤمنان جازده، می گویند مگر ما با شما نبودیم و مگر کمکهای ارزنده ما مؤثّر در غلبه و پیروزی شما نبود! بنابراین ما هم در تمام این موفّقیّتها و نتایج معنوی و مادّی آن شریک و سهیمیم (الَّذِینَ یَتَرَبَّصُونَ بِکُمْ فَإِنْ کَانَ لَکُمْ فَتْحٌ مِّنَ اللهِ قَالُوا أَلَمْ نَکُن مَّعَکُمْ).»

امّا اگر بهره ای از این پیروزی نصیب دشمنان اسلام شود، فوراً خود را به آنها نزدیک کرده، مراتب رضایتمندی خویش را به آن ها اعلام می دارند و می گویند: «این ما بودیم که شما را تشویق به مبارزه با مسلمانان و عدم تسلیم در برابر آنها کردیم بنابراین ما هم در این پیروزیها سهمی داریم (وَإِنْ کَانَ لِلْکَافِرِینَ نَصِیبٌ قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَیْکُمْ وَنَمْنَعْکُمْ مِّنَ الْمُؤْمِنِینَ (۱)).»

به این ترتیب این دسته با فرصت طلبی مخصوص خود می خواهند در صورت پیروزی مؤمنان در افتخارات و حتّی در غنائم آنان شرکت جویند و منّتی هم بر آن ها

۱- «إسْتَحْوَذَ» در اصل از مادّه «حَوَذَ» به معنای قسمت عقب رانهاست و چون به هنگامی که ساربان می خواهد شتر را بهسرعت براند در پشت او قرار گرفته و به ران و پشت او می زند تا به سرعت حرکت کند، کلمه «استحوذ» به معنای سوقدادن، تحریک کردن توأم با تسلّط و استیلا آمده است، و در آیه فوق نیز به همین معناست.

بگذارنـد؛ و در صورت پیروزی کفّـار خوشـحالند و بـا مصـمّم ساختن آنها در کفرشان و جاسوسـی به نفع آنان، مقـدّمات این پیروزی را فراهم می سازند؛ گاهی «رفیق قافله»اند و گاهی «شریک دزد»!

ولی قرآن سرانجام آنها را با یک جمله کوتاه بیان می کند و می گوید :

بالاخره روزی فرا می رسد که پرده ها بالا می رود و نقاب از چهره زشت آنان برداشـته می شود. آری «در روز قیامت خداوند در میان شما قضاوت می کند (فَاللهُ یَحْکُمُ بَیْنَکُمْ یَوْمَ الْقِیَامَهِ).»

و برای اینکه مؤمنان واقعی مرعوب آنان نشونـد، در پایان آیه اضافه می کنـد: «هیـچ گاه خداونـد راهی برای پیروزی و تسلّط کافران بر مسلمانان قرار نداده است (وَلَنْ یَجْعَلَ اللهُ لِلْکَافِرِینَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ سَبِیلا).»

آیا هـدف از این جمله تنها عدم پیروزی کفّار از نظر «منطق» بر افراد با ایمان است و یا پیروزیهای «نظامی» و مانند آن را شامل می شود؟

از آنجا که کلمه «سبیل» به اصـطلاح از قبیل «نکره در سـیاق نفی» است و معنای عموم را می رساند از آیه استفاده می شود که کـافران نه تنهـا از نظر منطق بلکه از نظر نظـامی و سیاسـی و فرهنگی و اقتصـادی و خلاـصه از هیـچ نظر بر افراد باایمـان، چیره نخواهند شد.

و اگر پیروزی آنهـا را بر مسـلمانان در میـدانهای مختلـف بـا چشم خـود می بینیم به خـاطر آن است که بسیاری از مسـلمانان، مؤمنـان واقعی نیسـتند و راه و رسم ایمـان و وظـایف و مسـئولیّتها و رسالتهـای خویش را بکلّی فراموش کرده انـد، نه خـبری از اتّحـاد و اخوّت اسـلامی در میـان آنـان است و نه جهـاد به معنـای واقعی کلمه انجـام می دهنـد، و نه علم و آگاهی لازم را که اسلام آن را از لحظه تولّد تا لحظه مرگ بر همه لازم شمرده است، دارند؛ و چون چنانند طبعاً چنینند!

جمعی از فقها در مسائل مختلف به این آیه برای عدم تسلّط کفّار بر مؤمنان از نظر

حقوقی و حکمی استدلال کرده اند و با توجّه به عمومیّتی که در آیه دیده می شود، این توسعه بعید به نظر نمی رسد.

قابل توجّه این که، در این آیه پیروزی مسلمانان به عنوان «فتح» بیان شده در حالی که از پیروزی کفّار تعبیر به «نصیب» شده است، اشاره به این که اگر پیروزیهایی نصیب آنان گردد محدود و موقّت و ناپایدار است و فتح و پیروزی نهایی با افراد با ایمان می باشد.

پنج وصف دیگر منافقان

در آیات ۱۴۲ و ۱۴۳ سوره نساء

إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلاَهِ قَامُوا كُسَالَى يُرَآءُونَ النَّاسَ وَلاَ يَذْكُرُونَ اللّهَ إِلاَّ قَلِيلا

منافقان (به گمان خود) می خواهند خدا را فریب دهند در حالی که او آنها را فریب می دهد؛ و هنگامی که به نماز بر می خیزند، با کسالت بر می خیزند؛ در برابر مردم ریا می کنند؛ و خدا را جز اندکی یاد نمی نمایند.

مُذَبْذَبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لاَ إِلَى هَؤُلاَءِ وَلاَ إِلَى هَؤُلاَءِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلا

آنها افراد بی هدفی هستند که نه به سوی اینها هستند و نه به سوی آنها (نه در صف مؤمنان و نه در صف کافران) و هر کس را خداوند گمراه کند راهی برای (نجات) او نخواهی یافت.

* * *

در این دو آیه پنج وصف دیگر از صفات منافقان در عبارات کوتاهی آمده است :

آنها برای رسیدن به اهداف شوم خود از راه خدعه و نیرنگ وارد می شوند و حتّی

می خواهنـد: «به خـدا خـدعه و نیرنگ زنند در حالی که در همان لحظات که در صدد چنین کاری هسـتند در یک نوع خدعه واقع شـده انـد، زیرا برای به دست آوردن سـرمایه هـای نـاچیزی، سـرمایه هـای بزرگ وجـود خـود را از دست می دهنـد (إِنَّ الْمُنَافِقِینَ یُخَادِعُونَ اللهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ)!»

تفسیر فوق از واو (وَهُوَ خَادِعُهُمْ) که واو حالیه است استفاده می شود، و این درست شبیه داستان معروفی است که از بزرگی نقل شده است که به جمعی از پیشه وران می گفت: از این بترسید که مسافران غریب بر سر شما کلاه بگذارند، کسی گفت : اتّفاقاً آنها افراد بی خبر و ساده دلی هستند ما بر سر آنها می توانیم کلاه بگذاریم، مرد بزرگ گفت: منظور من نیز همان است، شما سرمایه ناچیزی را از این راه فراهم می سازید و سرمایه بزرگ ایمان را از دست می دهید!

آنها از خدا دورند و از راز و نیاز با او لذّت نمی برند و به همین دلیل: «هنگامی که به نماز برخیزند سرتاپای آنها غرق کسالت و بی حالی است (وَإِذَا قَامُوا إِلَی الصَّلاَةِ قَامُوا کُسَالَی).»

آنهـا چون به خـدا و وعـده هـای بزرگ او ایمان ندارنـد، اگر عبادت یا عمل نیکی انجام دهنـد آن نیز از روی ریاء است نه به خاطر خدا (یُرَآءُونَ النَّاسَ).

آنها اگر ذکری هم بگویند و یادی از خدا کنند از صمیم دل و از روی آگاهی و بیداری نیست و اگر هم باشد بسیار کم است (وَلاَ یَذْکُرُونَ اللهَ إِلاَّ قَلِیلا)!

آنها افراد سـرگردان و بی هـدف و فاقد برنامه و مسـیر مشخّصـند، نه جزء مؤمنانند و نه در صف کافران (مُذَبْذَبِینَ بَیْنَ ذَلِکَ لاَ إِلَی هَؤُلاَءِ وَلاَ إِلَی هَؤُلاَءِ)!

باید توجّه داشت که کلمه مُذَبْذَب اسم مفعول از مادّه «ذَبْذَب» است و در اصل به معنای صدای مخصوصـی است که به هنگام حرکت دادن یک شیء آویزان بر اثر برخورد با امواج هوا به گوش می رسد و سپس به اشیای متحرّک و اشخاص سرگردان و متحیّر و فاقد برنامه مذبذب گفته شده است و این یکی از لطیف ترین تعبیراتی است

که در قرآن درباره منافقین وارد شده است؛ و یک اشاره ضمنی به این مطلب دارد که چنان نیست که نتوان منافقان را شناخت بلکه این تذبذب آنها آمیخته با آهنگ مخصوصی است که با توجّه به آن شناخته می شوند؛ و نیز این حقیقت را می توان از این تعبیر استفاده کرد که اینها همانند یک جسم معلّق و آویزان ذاتآ فاقد جهت حرکتند، بلکه این بادها هستند که آنها را به هر سو حرکت می دهند و به هر سمت بوزند، با خود می برند!

و در پایان آیه سرنوشت آنها را چنین بیان می کند: آنها افرادی هستند که بر اثر اعمالشان، خدا حمایتش را از آنان برداشته و در بیراهه ها گمراهشان ساخته «و هرکس را خدا گمراه کند، هیچ گاه راه نجاتی برای آنان نخواهی یافت (وَمَنْ یُضْلِلِ اللهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِیلا)!»

هشدار به مؤمنان در برابر توطئه های منافقان

آیات ۱۴۴ تا ۱۴۶ سوره نساء

یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاَ تَتَّخِذُوا الْکَافِرِینَ أَوْلِیَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِینَ أَتُرِیدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلهِ عَلَیْکُمْ سُلْطَانآ مُبِینآ

ای کسانی که ایمان آورده اید! کافران را به جای مؤمنان ولیّ و تکیه گاه خود انتخاب نکنید، آیا می خواهید (با این عمل) دلیل آشکاری بر ضدّ خود در پیشگاه خدا قرار دهید!

إِنَّ الْمُنَافِقِینَ فِی الدَّرْکِ الاْسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِیرآ

(زیرا) منافقان در پایین ترین مرحله دوزخ قرار دارند و هرگز یاوری برای آنها نخواهی یافت (بنابراین از طرح دوستی با دشمنان خدا که نشانه نفاق است بپرهیزید)!

إِلاَّ الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلهِ فَأُوْلَئِکَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ وَسَوْفَ يُؤْتِ اللهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرآ عَظِيمآ

مگر آنها که توبه کننـد و اصـلاح (و جبران) نماینـد و به (دامن لطف) خـدا چنگ زنند و دین خود را برای خدا خالص کنند؛ آنها با مؤمنان خواهند بود؛ و خداوند به افراد باایمان پاداش عظیمی خواهد داد.

منافقان را هرگز تکیه گاه خود قرار ندهید

در آیات گذشته اشاره به گوشه ای از صفات منافقان و کافران شد، و در آیات اخیر نیز نخست به مؤمنان هشدار داده می شود که کافران (و منافقان) را به جای مؤمنان تکیه گاه و ولیّ خود انتخاب نکننـد (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاَ تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ)!

چرا که این عمـل یـک جرم و قـانون شـکنی آشـکار و شـرک به خداونـد است و با توجّه به قانون عـدالت پروردگار، موجب اسـتحقاق مجازات شدیدی است؛ لذا به دنبال آن می فرماید : «آیا می خواهید دلیل روشـنی بر ضدّ خود در پیشـگاه پروردگار درست کنید (أَتُرِيدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانآ مُبِينآ)!»

در آیه بعد برای روشن ساختن حال منافقانی که این دسـته از مسلمانان غافل، طوق دوستی آنان را برگردن می نهند، و یا حال خود اینها که در عین اظهار اسلام، راه نفاق را پیموده و از درِ دوستی با منافقان در می آیند، می فرماید :

«منافقـان در پـایین ترین و نـازل ترین مراحـل دوزخ قرار دارنـد و هیـچ گونه یـاوری برای آنها نخواهی یافت (إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الْاَسْفَلِ مِنْ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرآ)!»

از این آیه به خوبی استفاده می شود که از نظر اسلام نفاق بدترین انواع کفر، و منافقان دورترین مردم از خدا هستند و به همین دلیل جایگاه آنها بدترین و پست ترین نقطه دوزخ است، و باید هم چنین باشد؛ زیرا خطراتی که از ناحیه منافقان

به جوامع انسانی می رسد با هیچ خطری قابل مقایسه نیست؛ آنها با استفاده از مصونیّتی که در پناه اظهار ایمان پیدا می کنند، ناجوانمردانه و آزادانه به افراد بی دفاع حمله ور شده، از پشت به آنها خنجر می زنند؛ مسلّماً حال چنین دشمنان ناجوانمرد و خطرناک که در قیافه دوست آشکار می شوند، از حال دشمنانی که با صراحت اعلان عداوت کرده و وضع خود را مشخّص ساخته اند، به مراتب بدتر است. در حقیقت «نفاق» راه و رسم افراد بی شخصیّت و پست، و مرموز و ترسو، و به تمام معنا آلوده است.

امّا برای اینکه روشن شود حتّی این افراد فوق العاده آلوده، راه بازگشت به سوی خدا و اصلاح موقعیّت خویشتن را دارند، اضافه می کند: «مگر آنها توبه کرده و اعمال خود را اصلاح نمایند - و گذشته را جبران کنند - و به دامن لطف پروردگار چنگ زنند و دین و ایمان خود را برای خدا خالص گردانند (إِلاَّ الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلهِ).»

«چنین کسانی سرانجام اهل نجات خواهند شد و با مؤمنان قرین می گردند (فَأُوْلَئِکَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ).»

«و خداوند پاداش عظیمی به همه افراد با ایمان خواهد داد (وَسَوْفَ يُؤْتِ اللهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْراً عَظِيماً).»

قابل توجّه اینکه، در ذیل آیه می فرماید: اینها همراه مؤمنان خواهند بود، اشاره به این که مقام (مؤمنان ثابت قدم) از آنها برتر و بالاتر است، آنها اصلند و اینها فرع، و از پرتو وجود مؤمنان راستین نور و صفایی می یابند.

موضوع دیگری که باید به آن توجّه داشت این است که سرنوشت منافقان را به طور مشخّص بیان کرده و پایین ترین مرحله دوزخ شمرده است در حالی که درباره مؤمنان به «اجر عظیم» که هیچ گونه حدّ و مرزی در آن نیست و وابسته به عظمت لطف پروردگار است، اکتفا شده.

چهره نفاق در سوره انفال

آیه ۴۹ سوره انفال

إِذْ یَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ غَرَّ هَؤُلَاءِ دِینُهُمْ وَمَن یَتَوَکَّلْ عَلَی اللهِ فَإِنَّ اللّهَ عَزِیزٌ حَکِیمٌ

به هنگـامی که منافقـان و آنهـا که در دلهایشـان بیماری بود می گفتنـد: «این گروه (مسـلمانان) را دینشان مغرور ساخته است!» (آنها نمی دانستند که) هر کس بر خدا توکّل کند (پیروز می گردد؛) خداوند توانا و حکیم است.

* * *

در این آیه اشاره به روحیّه جمعی از طرفداران لشکر شرک و بت پرستی در صحنه بدر می کند و می گوید :

در آن هنگام منافقان و آنهایی که در دل آنها بیماری بود می گفتند: این مسـلمانان به آیین خود مغرور شده اند و با این گروه کم و اسلحه ناچیز، به گمان پیروزی و یا به خیال شهادت در راه خدا و زندگی جاویدان، در این صحنه خطرناک که به مرگ منتهی می شود، گام نهاده اند (إِذْ یَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ غَرَّ هَؤُلَاءِ دِینُهُمْ)!

ولی آنها بر اثر عدم ایمان و عدم آگاهی از الطاف پروردگار و امدادهای غیبی او از

این حقیقت آگاهی ندارند که «هرکس بر خدا توکّل کند و پس از بسیج تمام نیروهایش خود را به او بسپارد، خداوند او را یاری خواهد کرد، چه اینکه خداوند قادری است که هیچ کس در مقابل او یارای مقاومت ندارد، و حکیمی است که ممکن نیست دوستان و مجاهدان راهش را تنها بگذارد (مَنْ یَتَوَکَّلْ عَلَی اللهِ فَإِنَّ اللهَ عَزِیزٌ حَکِیمٌ)!»

در اینکه منظور از «منافقان» و «الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» چه کسانی بوده اند، مفسّران گفتگوی بسیار کرده اند، ولی بعید نیست که هر دو عبارت اشاره به گروه منافقان مدینه باشد؛ زیرا قرآن مجید در باره منافقان که شرح حال آنها در آغاز سوره بقره آمده است، می گوید: «فِی قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ فَزَادَهُمُ اللهُ مَرَضاً (۱) ؛ در دل های آنان بیماری

است و خدا نیز بر بیماری آنها می افزاید.»

و این گروه، یا منافقانی هستند که در مدینه به صفوف مسلمانان پیوسته بودند و اظهار اسلام و ایمان می کردند، امّا در باطن با آنها نبودند؛ و یا آنها که در مکّه ظاهراً ایمان آورده بودند، ولی از هجرت به مدینه سرباز زدند و در میدان بدر به صفوف مشرکان پیوسته، و به هنگامی که کمی نفرات مسلمانان را در برابر لشگر دیدند، در تعجّب فرو رفتند و گفتند این جمعیّت مسلمانان فریب دین و آیین خود را خوردند و به این میدان گام گذاردند؛ و در هر حال خداوند از نیّت باطنی آنها خبر می دهد و اشتباه آنان و همفکرانشان را روشن می سازد.

۱- سوره بقره، آیه ۱۰.

چهره نفاق در سوره توبه

آیات ۴۳ تا ۴۵ سوره توبه

عَفَا اللهُ عَنْکَ لِمَ أَذِنتَ لَهُمْ حَتَّی یَتَبَیَّنَ لَکَ الَّذِینَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْکَاذِبِینَ

خداونـد تو را بخشـید؛ چرا پیش از آن که راسـتگویان برای تو آشـکار شونـد و دروغگویـان را بشناسـی، به آنهـا اجازه دادی (خوب بود صبر می کردی تا هر دو گروه خود را نشان دهند)!

لاَ یَسْتَأْذِنُکَ الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَالْیَوْمِ الْآخِرِ أَنْ یُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ وَاللهُ عَلِیمٌ بِالْمُتَّقِینَ

آنها که به خـدا و روز جزا ایمان دارند، هیچ گاه برای ترک جهاد (در راه خدا) با اموال و جانهایشان، از تو اجازه نمی گیرند؛ و خداوند پرهیزگاران را می شناسد.

إِنَّمَا یَسْتَأْذِنُکَ الَّذِینَ لاَ یُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَالْیَوْمِ الْآخِرِ وَارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِی رَیْبِهِمْ یَتَرَدَّدُونَ

تنهـا کسانی از تو اجازه می گیرنـد که به خـدا و روز جزا ایمان ندارنـد، و دلهایشان با شکّ و تردیـد آمیخته است؛ از این رو، آنها در تردید خود سرگردانند.

از آیات فوق استفاده می شود که گروهی از منافقان نزد پیامبر آمدند و پس از بیان عذرهای گوناگون و حتّی سوگند خوردن، اجازه خواستند که آنها را از شرکت در میدان «تبوک» معذور دارد، و پیامبر به این عدّه اجازه داد.

خداوند در نخستین آیه مورد بحث پیامبرش را مورد عتاب قرار می دهد و می گوید: «خداوند تو را بخشید؛ چرا به آنها اجازه دادی که از شرکت در میدان جهاد خودداری کنند (عَفَا اللهُ عَنْکَ لِمَ أَذِنتَ لَهُمْ)!»

«چرا نگذاشتی آنها که راست می گویند از آنها که دروغ می گویند شناخته شوند - و به ماهیّت آنها پی ببری (حَتَّی یَتَبَیَّنَ لَکَ الَّذِینَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْکَاذِبِینَ)!»

در اینکه عتاب و سرزنش فوق که توأم با اعلام عفو پروردگار است دلیل بر آن است که اجازه پیامبر صلی الله علیه و آله کار خلافی بوده، یا تنها «ترک اولی» بوده، و یا هیچ کدام، در میان مفسّران گفتگو است.

بعضی آنچنان تند رفته اند، و حتّی جسورانه و بی ادبانه نسبت به مقام مقدّس پیامبر صلی الله علیه و آله، آیه فوق را دلیل بر امکان صدور گناه و معصیت از او دانسته اند، و لااقل ادبی را که خداوند بزرگ در این تعبیر نسبت به پیامبرش رعایت کرده که نخست از «عفو» می گوید و بعد «مؤاخذه» می کند، رعایت نکرده اند و به گمراهی عجیبی افتاده اند!

انصاف این است که در این آیه هیچ گونه دلیلی بر صدور گناهی از پیامبر صلی الله علیه و آله وجود ندارد، حتّی در ظاهر آیه؛ زیرا همه قراین نشان می دهد چه پیامبر صلی الله علیه و آله به آنها اجازه می داد و چه اجازه نمی داد این گروه منافق در میدان «تبوک» شرکت نمی جستند، و به فرض که شرکت می کردند نه تنها گرهی از کار مسلمانان نمی گشودند بلکه مشکلی بر مشکلات می افزودند، چنانکه در چند آیه بعد می خوانیم: «لَوْ خَرَجُوا فِیکُم مَّا زَادُوکُمْ إِلاَّ خَبَالا؛ اگر آنها با شما حرکت می کردند جز شرّ و فساد و سعایت و سخن چینی و ایجاد نفاق کار دیگری انجام نمی دادند!»

بنابراین، هیچ گونه مصلحتی با اذن پیامبر صلی الله علیه و آله فوت نشد. تنها چیزی که در این میان وجود داشت این بود که اگر پیامبر صلی الله علیه و آله به آنها اجازه نمی داد، مشت آنها زودتر باز می شد و مردم به ماهیّتشان زودتر آشنا می شدند، ولی این موضوع چنان نبود که از دست رفتن آن موجب ارتکاب گناهی باشد؛ شاید فقط بتوان نام «ترک اولی» بر آن گذارد، به این معنا که اذن دادن پیامبر صلی الله علیه و آله در آن شرایط و در برابر سوگندها و اصرارهای منافقین هر چند کار بدی نبود امّا ترک اذن، از آن هم بهتر بود تا این گروه زودتر شناخته شوند.

این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که: عتاب و خطاب مزبور جنبه کنایی داشته و حتّی ترک اولی نیز در کار نباشد، بلکه منظور بیان روح منافقگری منافقان با یک بیان لطیف و کنایه آمیز بوده است. این موضوع را با ذکر مثالی می توان روشن ساخت: فرض کنید ستمگری می خواهد به صورت شما سیلی بزند، یکی از دوستانتان دست او را می گیرد، شما نه تنها از این کار ناراحت نمی شوید بلکه خوشحال نیز خواهید شد، امّا برای اثبات زشتی باطن طرف به صورت عتاب آمیز به دوستتان می گویید :

«چرا نگذاشتی سیلی بزند تا همه مردم این سنگ دل منافق را بشناسند!» و هدفتان از این بیان تنها اثبات سنگدلی و نفاق اوست که در لباس عتاب و سرزنش دوست مدافع ظاهر شده است.

مطلب دیگری که در تفسیر آیه باقی می ماند این است که مگر پیامبر صلی الله علیه و آله منافقان را نمی شناخت که خداوند می گوید: می خواستی به آنها اذن ندهی تا وضع آن ها بر تو روشن گردد.

پاسخ این سؤال این است که اوّلاً، پیامبر صلی الله علیه و آله از طریق علم عادّی به وضع این گروه آشنایی نداشت و علم غیب برای قضاوت درباره موضوعات کافی نیست، بلکه باید از طریق مدارک عادّی، وضع آنها روشن گردد. و ثانیاً، هدف تنها این نبوده که

پیامبر صلی الله علیه و آله بداند، بلکه ممکن است هدف این بوده که همه مسلمانان آگاه شوند، هرچند روی سخن به پیامبر صلی الله علیه و آله است.

سپس به شرح یکی از تفاوت های مؤمنان و منافقان پرداخته می گوید: «آنها که ایمان به خدا و سرای دیگر دارند هیچ گاه از تو اجازه برای عدم شرکت در جهاد با اموال و جانها، نمی خواهند (لَا یَسْتَأْذِنُکَ الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَالْیَوْمِ الْآخِرِ أَنْ یُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ).»

بلکه هنگامی که فرمان جهاد صادر شد بدون تعلّل و سستی به دنبال آن می شتابند و همان ایمان به خدا و مسئولیّتهایشان در برابر او، و ایمان به دادگاه رستاخیز، آنان را به این راه دعوت می کند و راه عذر تراشی و بهانه جویی را به رویشان می بندد.

«وَاللهُ عَلِیمٌ بِالْمُتَّقِینَ ؛ خداوند به خوبی افراد پرهیزگار را می شناسد و از نیّت و اعمال آنها کاملا آگاه است.»

* * *

سپس می گوید: «تنها کسانی از تو اجازه برای عدم شرکت در میدان جهاد می طلبند که ایمان به خدا و روز جزا ندارند (إِنَّمَا یَسْتَأْذِنُکَ الَّذِینَ لَا یُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَالْیَوْمِ الْآخِرِ).»

و برای تأکید عدم ایمان آنها می گوید: «آنها کسانی هستند که دلهایشان مضطرب و آمیخته با شکّ و تردید است (وَارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ).»

«به همین دلیل در این شکّ و تردید گاهی قدم به پیش می گذارند و گاهی باز می گردند و پیوسته در حیرت و سرگردانی به سر می برند - و به همین جهت منتظر پیدا کردن بهانه و کسب اجازه از پیامبرند (فَهُمْ فِی رَیْبِهِمْ یَتَرَدَّدُونَ).»

گر چه صفات فوق به شکل فعل مضارع ذکر شده است ولی منظور از آن بیان صفات و حال منافقان و مؤمنان است و ماضی و حال و مضارع در آن تفاوت نمی کند.

به هرحال، مؤمنان در پرتو ایمانشان تصمیم و اراده ای محکم و خلل ناپذیر دارند؛ راه را به روشنی دیده اند؛ مقصدشان معلوم، و هدفشان مشخّص است؛ به همین دلیل،

بـا عزمی راسـخ و بـدون تردیـد و دودلی با گام های اسـتوار به پیش می رونـد؛ امّا منافقان چون هـدفشان تاریک و نامشـخّص است، گرفتار حیرت و سرگردانی هستند و همیشه به دنبال بهانه ای برای فرار از زیر بار مسئولیّت ها می گردند.

این دو نشـانه مخصوص «مؤمنان» و «منافقان» صـدر اسـلام و میـدان جنگ تبوک نبود بلکه هم امروز نیز «مؤمنان راستین» را از «مدّعیان دروغین» با این دو صفت می توان شناخت؛ مؤمن، شجاع و مصمّم است و منافق، بزدل و ترسو و متحیّر و عذر تراش!

بهانه تراشی منافقان

آیه ۴۹ سوره توبه

وَمِنْهُم مَّنْ يَقُولُ ائْذَن لِّي وَلاَ تَفْتِنِّي أَلاَ فِي الْفِتْنَهِ سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَهٌ بِالْكَافِرِينَ

بعضـی از آنها می گویند: «به ما اجازه ده (تا در جهاد شـرکت نکنیم) و ما را به گناه نیفکن»! آگاه باشـید آنها (هم اکنون) در گناه سقوط کرده اند؛ و جهنّم، کافران را احاطه کرده است!

* * *

در شأن نزول این آیه گروهی از مفسّران نقل کرده اند :

هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله مسلمانان را آماده جنگ تبوک می ساخت و دعوت به حرکت می کرد، یکی از رؤسای طایفه «بنی سَـلِمَه» به نام «جَدّ بن قَیْس» که در صف منافقان بود خدمت پیامبر صـلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد اگر اجازه دهی من در این میـدان جنـگ حاضـر نشوم زیرا علاـقه شدیـدی به زنـان دارم مخصوصـاً اگر چشـمم به دختران رومی بیفتـد، ممکن است دل از دست بدهم و مفتون آنها شوم! و دست از کارزار بکشم!

پیامبر صلی الله علیه و آله به او اجازه داد.

در این موقع آیه فوق نازل شد و عمل آن شخص را محکوم ساخت. پیامبر صلی الله علیه و آله رو به گروهی از «بنی سلمه» کرد و فرمود: بزرگ شما کیست؟ گفتند: «جدّ بن قیس» ولی او مرد بخیل و ترسویی است. فرمود: چه دردی بدتر از درد بخل، سپس فرمود: بزرگ شما آن جوان سفید رو «بِشْر بن بَرّاء» است (که مردی است پرسخاوت و گشاده روی).

شأن نزول فوق نشان می دهد که انسان هرگاه بخواهد شانه از زیر بار مسئولیّتی خالی کند از هر وسیله ای برای خود بهانه می تراشد، همانند بهانه ای که «جدبن قیس» منافق برای عدم حضور در میدان جهاد درست کرد، و آن اینکه ممکن است زیبا رویان رومی دل او را بربایند و دست از جنگ بکشد و به «مشکل شرعی» گرفتار شود!

گفتار جدبن قیس مرا به یاد گفته یکی از مأموران ظالم می اندازد که می گفت: اگر ما مردم را تحت فشار قرار ندهیم حقوقی که دریافت می داریم برای ما شرعاً اشکال دارد یعنی برای رهایی از این اشکال شرعی! باید ظلم و ستم به خلق خدا کنیم.

به هرحال، قرآن در اینجا روی سخن را به پیامبر صلی الله علیه و آله کرده و در پاسخ این گونه بهانه جویان رسوا می گوید: «بعضی از آنها می گویند به ما اجازه ده که از حضور در میدان جهاد خودداری کنیم و ما را مفتون و فریفته زنان و دختران زیباروی رومی نساز (وَمِنْهُمْ مَّنْ یَقُولُ ائْذَنْ لِّی وَلاَ تَفْتِنِّی)!»

این احتمال نیز در تفسیر و شأن نزول آیه داده شده است که جدبن قیس به عذر و بهانه زن و فرزند و اموال بی سرپرست خود می خواست از جهاد صرفنظر کند.

ولی به هرحال، قرآن در پاسخ او می گوید: «آگاه باشید که اینها هم اکنون در میان فتنه و گناه و مخالفت فرمان خدا سقوط کرده اند؛ جهنّم گرداگرد کافران را احاطه کرده است (أَلاَ فِی الْفِتْنَهِ سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِیطَهٌ بِالْکَافِرِینَ)!»

یعنی آنها با عذرهای واهی و اینکه ممکن است بعداً آلوده به گناه بشوند هم اکنون در دل گناه قرار دارند و جهنّم گرداگرد آنها را فرا گرفته است؛ آنها فرمان صریح خدا و

پیامبرش صلی الله علیه و آله را درباره حرکت به سوی جهاد زیر پا می گذارند مبادا به «شبهه شرعی» گرفتار شوند!

دو نکته قابل توجّه

یکی از راههای شناخت گروه منافقان در هر جامعه ای دقّت در طرز استدلال آنها و عذرهایی است که برای ترک انجام وظایف لازم می آورند؛ چگونگی این عذرها به خوبی باطن آنها را روشن می سازد.

آن ها غالباً به یک سلسله موضوعات جزئی و ناچیز و گاهی مضحک و خنده آور متشبّث می شوند تا موضوعات مهم و کلّی را نادیده بگیرند؛ و برای اغفال افراد باایمان به گمان خود از الفبای فکری آنها استفاده می کنند، و پای مسائل شرعی و دستور خدا و پیامبر را به میان می کشند، در حالی که در میان گناه غوطه ورند و شمشیر به دست گرفته بر پیامبر صلی الله علیه و آله و آیین او می تازند.

مفسّران در تفسیر جمله «وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ» گفتگوهای مختلفی دارند؛ بعضی می گویند این جمله کنایه از آن است که عوامل و اسباب ورود به جهنّم یعنی گناهان آن ها را احاطه کرده است؛ و بعضی گفته اند که این از قبیل حوادث حتمی آینده است که به صورت «ماضی» یا «حال» بیان می شود، یعنی به طور قطع در آینده جهنّم آنها را در بر خواهد گرفت؛ ولی این احتمال نیز وجود دارد که جمله را به معنای حقیقی اش تفسیر کنیم و بگوییم هم اکنون جهنّم موجود است و در باطن و درون این جهان قرار دارد و آن ها در میان جهنّم هستند، اگر چه هنوز فرمان تأثیر کردن آن صادر نشده است، همان گونه که بهشت نیز هم اکنون وجود دارد و در باطن و درون این جهان به همه احاطه کرده است منتها بهشتیان چون تناسب با بهشت دارند با آن مرتبط خواهند بود و دوزخیان چون متناسب با دوزخند با دوزخ.

سوء نیّت منافقان

آیات ۵۰ و ۵۱ سوره توبه

إِنْتُصِبْکَ حَسَنَهٌ تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِبْکَ مُصِيبَهٌ يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرَنَا مِنْ قَبْلُ وَيَتَوَلَّوا وَّهُمْ فَرِحُونَ

هرگاه نیکی به تو رسد، آنها را نارحت می کند؛ و اگر مصیبتی به تو رسد، می گویند : «ما تصمیم خود را از پیش گرفته ایم.» و (از نزد تو) باز می گردند در حالی که خوشحالند.

قُلْ لَّنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللهُ لَنَا هُوَ مَوْلاَنَا وَعَلَى اللهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ

بگو هیچ حادثه ای برای ما رخ نمی دهد مگر آنچه خداوند برای ما نوشته و مقرّر داشته است؛ او پشتیبان (و سرپرست) ماست و مؤمنان باید تنها بر خدا توکّل کنند.

* * *

در آیات فوق به یکی دیگر از صفات منافقان و نشانه های آنها اشاره شده است و بحثی را که در آیات گذشته و آینده پیرامون نشانه های منافقان بود تکمیل می کند.

نخست می گوید: «اگر نیکی به تو رسد آنها را ناراحت می کند (إِنْ تُصِبْکَ حَسَنَهٌ تَسُؤْهُمْ).»

خواه این خیر و نیکی پیروزی بر دشمن باشد یا غنائم جنگی، و خواه پیشرفتهای دیگر.

و این ناراحتی دلیل عداوت باطنی و فقدان ایمان آنهاست. چگونه ممکن است کسی کمترین بهره از ایمان داشته باشد و از پیروزی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و یا حتّی یک فرد باایمان عادی ناراحت شود!

«ولی در مقابل اگر مصیبتی به تو برسد و گرفتار مشکلی شوی با خوشحالی می گویند: ما از قبل پیش بینی چنین مسائلی را می کردیم، و تصمیم لازم را گرفتیم (وَإِنْ تُصِبْکَ مُصِيبَهٌ يَّقُولُوا قَدْ

أَخَذْنَا أَمْرَنَا مِنْ قَبْلُ).»

«هنگامی که به خانه های خود باز می گردند از شکست یا مصیبت یا ناراحتی شما خوشحالند (وَيَتَوَلَّوا وَّهُمْ فَرِحُونَ).»

این منافقان کوردل از هر فرصتی به نفع خود استفاده و لاف عقل و درایت می زنند که این عقل و تدبیر ما بود که موجب شد در فلان میدان شرکت نکنیم و مشکلاتی که دامن دیگران را بر اثر نداشتن عقل و درایت گرفت، دامن ما را نگرفت؛ این سخن را چنان می گویند که گویی از خوشحالی در پوست نمی گنجند!

امّا تو ای پیامبر! به اینها از دو راه پاسخ گوی، پاسخی دندان شکن و منطقی، نخست «بگو: هیچ حادثه ای برای ما رخ نمی دهد مگر آنچه خداوند برای ما مقرّر داشته است؛ همان خدایی که مولای ما و سرپرست حکیم و مهربان ماست و جز خیر و صلاح ما را مقدّر نمی دارد (قُلْ لَّنْ يُصِيبَنَا إِلاَّ مَا كَتَبَ اللهُ لَنَا هُوَ مَوْلاَنَا)!»

آری «افراد با ایمان تنها بر خدا توکّل می کنند (وَعَلَى اللهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ)!»

تنها به او عشق می ورزند و از او یاری می طلبند و سر بر آستان او می سایند و تکیه گاه و پناهگاهشان کسی جز او نیست.

این اشتباه بزرگی است که منافقان گرفتار آن هستند، خیال می کنند با عقل کوچک و فکر ناتوانشان می توانند همه مشکلات و حوادث را پیش بینی کنند و از لطف و رحمت خدا بی نیازند؛ آنها نمی دانند تمام هستی شان همچون پرکاهی است در برابر یک طوفان عظیم از حوادث، یا همانند قطره کوچک آبی در یک بیابان سوزان، در یک روز تابستان؛ اگر لطف الهی یار و مددکار نباشد از انسان ضعیف کاری ساخته نیست.

«و تو ای پیامبر این پاسخ را نیز به آنان بگو که شما چه انتظاری را درباره ما می کشید جز اینکه به یکی از دو نیکی و خیر و سعادت خواهیم رسید» یا دشمنان رادرهم می کوبیم و پیروز از میدان مبارزه باز می گردیم، و یا کشته می شویم و شربت شهادت را با افتخار می نوشیم، هر کدام پیش آید، خوش آید، مایه افتخار است و روشنی چشم ما (قُلْ هَلْ

تَربَّصُونَ بِنَا إِلاَّ إِحْدَى الْحُسْنَيَيْنِ).

امّا بعکس: «ما در مورد شما یکی از دو بدبختی، تیره روزی و بلا و مصیبت را انتظار می کشیم، یا در این جهان و جهان دیگر به مجازات الهی گرفتار می شوید، و یا به دست ما خوار و نابود خواهید شد (وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمُ اللهُ بِعَذَابٍ مِّنْ عِنْدِهِ أَوْ بِأَيْدِينَا)!»

«حال که چنین است شما انتظار بکشید، و ما هم با شما انتظار می کشیم - شما در انتظار خوشبختی ما باشید و ما هم در انتظار بدبختی شما نشسته ایم - (فَتَرَبَّصُوا إِنَّا مَعَكُمْ مُّتَرَبِّصُونَ)!»

* * *

بار دیگر تأکید می کنیم که نباید این آیات را به شکل طرح یک مسأله تاریخی مربوط به گذشته مورد مطالعه قرار دهیم، بلکه باید بدانیم درسی است برای امروز و دیروز و فردای ما و همه انسانها!

هیچ جامعه ای معمولا از یک گروه منافق - اندک یا بسیار - خالی نیست و صفات آنها تقریباً یکسان و یکنواخت است.

آنها افرادی هستند نادان و در عین حال خودخواه و متکبر که برای خویش عقل و درایت فوق العاده ای قائلند.

آنها همیشه از راحتی مردم در رنج و عذابند و از ناراحتی هایشان خوشحال و خندان.

آنها همیشه در میان انبوهی از خیالات واهی و تردید و شکّ و حیرت به سر می برند؛ و به همین دلیل، گامی به پیش و گامی به پس می نهند.

در مقابل آنها مؤمنان راستین با شادی مردم شاد و با غم آنها شریک و سهیمند؛ هیچ گاه به علم و درایت خود نمی نازند؛ و هرگز خود را از لطف حق بی نیاز نمی دانند؛ دلی لبریز از عشق خدا دارند؛ و در این راه از هیچ حادثه ای نمی هراسند.

این هم نشانه ای دیگر

آیات ۵۶ و ۵۷ سوره توبه

وَيَحْلِفُونَ بِاللهِ إِنَّهُمْ لَمِنْكُمْ وَمَا هُمْ مِّنْكُمْ وَلَكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرَقُونَ

و آنها به خدا سوگند یاد می کنند که از شما هستند در حالی که از شما نیستند، ولی آن ها گروهی هستند که می ترسند (و از ترس فاش شدن اسرارشان دروغ می گویند).

لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأً أَوْ مَغَارَاتٍ أَوْ مُدَّخَلا لَّوَلَّوْا إِلَيْهِ وَهُمْ يَجْمَحُونَ

اگر پناهگاه یا غارها یا راهی در زیرزمین بیابند، با سرعت و شتاب به سوی آن فرار می کنند.

* * *

در آیات فوق یکی دیگر از حالات منافقان به روشنی ترسیم شده است؛ می گوید : «آنها به خدا سوگند یاد می کنند که از شما هستند (وَيَحْلِفُونَ بِاللهِ إِنَّهُمْ لَمِنْكُمْ).»

«در حالی که نه از شما هستند و نه در هدفی با شما موافقند، بلکه آنها گروهی ترسو هستند که از شدّت ترس و اینکه مبادا رسوا شوند، اظهار ایمان می کنند در حالی که در باطن کافرند (وَمَا هُمْ مِّنْكُمْ وَلَكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرَقُونَ).»

«یفرقون» از مادّه «فرق» بر وزن «شفق» به معنای شدّت خوف و ترس است؛ «راغب» در کتاب «مفردات» می گوید این مادّه در اصل به معنای تفرّق و جدایی و پراکندگی است، گویی آنچنان می ترسند که می خواهد قلبشان از هم متفرّق و متلاشی گردد.

در واقع چون تکیه گاهی در باطن ندارند، همواره گرفتار ترس و وحشتی عظیم هستند و به خاطر همین ترس و وحشت هیچ گاه آنچه در باطن دارند، اظهار نمی کنند؛ و چون از خدا نمی ترسند از همه چیز می ترسند و دائماً در حال وحشت به سر

می برند، در حالی که مؤمنان راستین در سایه ایمان، آرامش و شهامت خاصّی دارند.

در آیه بعد شدّت بغض و عداوت و نفرت آنها را از مؤمنان در عبارتی کوتاه امّا بسیار رسا و گویا منعکس می کند، می گوید: «آنها چنان هستند که اگر پناهگاهی (همانند یک دژ محکم) بیابند، یا دسترسی به غارهایی در کوهها داشته باشند، یا بتوانند راهی در زیرزمین پیدا کنند، با سرعت هر چه بیشتر به سوی آن می شتابند - تا از شما دور شوند و بتوانند کینه و عداوت خود را آشکار سازند (لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأً أَوْ مَغَارَاتٍ أَوْ مُدَّخَلا لَّوَلَّوْا إِلَيْهِ وَهُمْ يَجْمَحُونَ).»

«ملجأ» به معنای پناهگاه است همچون قلعه های محکم و یا مانند آن. «مغارات» جمع «مغاره» به معنای غار است.

«مدّخل» به معنای راههای پنهانی است مانند نقبهایی که در زیرزمین می زنند و از آن وارد محلّی می شوند.

«یَجْمَحُونَ» از ماده «جِماح» به معنای حرکت شتابانه و شدیدی است که هیچ چیز نتواند از آن جلوگیری کند، همانند حرکت اسبهای سرکش و چموش که نتوان آنها را متوقّف ساخت و به همین جهت چنین اسبی را «جَمُوح» می گویند.

به هرحال، این یکی از رساترین تعبیراتی است که قرآن، ترس و وحشت منافقان یا بغض و نفرت آنان را بیان کرده که آنها اگر در کوهها و روی زمین راه فراری پیدا کنند، از ترس یا عداوت از شما دور می شوند ولی چون قوم و قبیله و اموال و ثروتی در محیط شما دارند، مجبورند دندان بر جگر بگذارند و بمانند!

خودخواهی منافقان

آیات ۵۸ و ۵۹ سوره توبه

وَمِنْهُمْ مَّنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَّمْ يُعْطَوْا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ

و در میان آنها کسانی هستند که در (تقسیم) غنائم به تو خرده می گیرند؛ اگر از آن (غنائم) به آنها داده شود، راضی می شوند و اگر داده نشود، خشمگین می شوند (؛ هر چند حقّی نداشته باشند).

وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللهُ سَيُؤْتِينَا اللهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللهِ رَاغِبُونَ

(در حالی که) اگر به آنچه خدا و پیامبرش به آنها داده راضی می شدند و می گفتند : «خداوند برای ما کافی است؛ و به زودی خدا و رسولش از فضل خود به ما می بخشند؛ و ما تنها رضای خدا را می طلبیم.» (برای آنها بهتر بود.)

در شأن نزول این آیات در تفسیر «درّالمنثور» از «صحیح بخاری» و «صحیح نسائی» و از گروهی دیگر چنین نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و آله مشغول تقسیم اموالی (از غنائم یا زکات بود)که یکی از طایفه «بنی تمیم» به نام «ذُوالخُوَیْصِرَه» از راه رسید، صدا زد : ای رسول خدا! عدالت کن! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «وای بر تو، اگر من عدالت نکنم چه کسی عدالت خواهد کرد!» عمر صدا زد: ای رسول خدا! به من اجازه بده تا گردنش را بزنم ! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: او را به حال خود واگذار! او یارانی داردکه نماز و روزه خود را در برابر نماز و روزه آنها کوچک می شمرید ولی با این حال آنها از دین فرار می کنند همان گونه که تیر از کمان!

در این هنگام آیات فوق نازل شد و به اینگونه افراد اندرز داد.

* * *

در نخستین آیه فوق به یکی دیگر از حالات منافقان اشاره شده و آن اینکه آنها هرگز راضی به حقّ خود نیستند، و دائماًانتظار دارند از اموال بیت المال و یا منافع عمومی هر چه بیشتر بهره ببرند، خواه مستحق باشند یا نه، دوستی و دشمنی آنها بر محور همین منافع دور می زند؛ هر کس جیب آنها را پر کند از او راضی هستند و هر کس به خاطر رعایت عدالت، حقّ دیگران را به آنها نبخشد، از او ناراضی می شوند.

حقّ و عدالت در قاموس آنها مفهومی ندارد، و اگر داشته باشد، عادل کسی است که هر چه بیشتر به آنها بدهد و ظالم کسی است که حقّ دیگران را از آنان بازدارد! و به تعبیر دیگر، آنها فاقد هرگونه شخصیّت اجتماعی هستند و تنها دارای یک شخصیّت فردی و در چارچوبه منافع خویش می باشند، و همه چیز را تنها از این زاویه می نگرند!

لذا می فرماید: «بعضی از آنها در تقسیم صدقات به تو عیب می گیرند - و می گویند عدالت را رعایت نکردی (يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ).»

امّا در حقیقت چنین است که آنها به منافع خویش می نگرند «اگر سهمی به آنها داده شود راضی اند و خوشحال - و تو را مجری عدالت می دانند هر چند استحقاق نداشته باشند (فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا).»

«امّا اگر چیزی از آن به آنها داده نشود، خشمگین می شوند - و تو را متّهم به بی عدالتی می کنند (وَإِنْ لَّمْ يُعْطَوْا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ).»

«ولی اگر آنها به حقّ خود راضی باشند و به آنچه خدا و پیامبرش در اختیار آنها گذارده، رضایت دهند و بگویند همین برای ما کافی است و اگر هم نیاز بیشتری داریم خدا و پیامبرش صلی الله علیه و آله از فضل خود به زودی به ما می بخشند، ما تنها رضای او را می طلبیم و از او می خواهیم که ما را از اموال مردم بی نیاز سازد، اگر آنها چنین کنند به سود آنهاست (وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللهُ سَيُؤْتِينَا اللهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللهِ رَاغِبُونَ).»

آیا در جوامع اسلامی امروز چنین کسانی یافت نمی شوند؟

آیا همه مردم به حقّ مشروع خود قانعند؟ و هر کس تنها به مقدار حقّشان به آنها بدهد، او را عدالت پیشه می دانند؟

مسلّماً جواب این سؤالها منفی است. با نهایت تأسّف هنوز بسیارند کسانی که مقیاس سنجش حقّ وعدالت را منافع شخصی خویش می پندارند، و به حقوق خویش قانع نیستند؛ و اگر کسی بخواهد همه - مخصوصاً محرومان - را به حقّ مشروعشان

برساند، داد و فریادشان بلند می شود.

بنابراین، لزومی ندارد برای شناخت منافقان صفحات تاریخ را ورق بزنیم؛ یک نگاه به اطراف خود و حتّی نگاهی به خودمان بکنیم می توانیم وضع خود و دیگران را دریابیم.

پروردگارا! روح ایمان را در ما زنده کن! و افکار شیطانی و نفاق را در ما بمیران! و به ما توفیق رحمت فرما تا خود را آنچنان بسازیم که به حقّ خویشتن قانع باشیم! نه به دیگران اجحاف کنیم و نه عدالت را در غصب حقوق سایرین بدانیم.

همیشه خواهان عدالت باشیم و مجری عدالت!

قیافه حق به جانب گرفتن

آیات ۶۲ و ۶۳ سوره توبه

يَحْلِفُونَ بِاللهِ لَكُمْ لِيُرْضُوكُمْ وَاللهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضُوهُ إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ

آنها برای شما به خدا سوگند یاد می کنند تا شما را راضی سازند، در حالی که شایسته تر این است که اگر ایمان دارند، خدا و رسولش را راضی سازند.

أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ يُحَادِدِ اللهَ وَرَسُولَهُ فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدآ فِيهَا ذَلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ

آیا نمی دانستند هر کس با خدا و رسولش دشمنی کند، برای او آتش دوزخ است که جاودانه در آن می ماند، این همان رسوایی بزرگ است!

* * *

جمعی از مفسّران، شأن نزولی برای این دو آیه نقل کرده اند و آن این که: هنگامی که در نکوهش تخلّف کنندگان از غزوه تبوک آیاتی نازل شد، یکی از منافقان گفت: به

خـدا سوگند این گروه نیکان و اشـراف ما هسـتند؛ اگر آنچه را «محمّد» درباره آنها می گوید راست باشد، اینها از چهار پایان هم بدترند! یکی از مسـلمانان این سخن را شنید و گفت: به خدا آنچه او می گوید حقّ است، و تو از چهارپا بدتری! این سخن به گوش پیامبر صلی الله علیه و آله رسید؛ به دنبال آن مرد منافق فرستاد و از او پرسید: چرا چنین گفتی؟ او سوگند یاد کرد که چنین سـخنی نگفته است. مرد مؤمنی که بـا او طرف بود و این سـخن را به پیـامبر صـلی الله علیه و آله گزارش داده بود گفت: خداوندا! راستگو را تصدیق، و دروغگو را تکذیب فرما. آیات فوق نازل شد و وضع آنها را مشخّص ساخت.

* * *

یکی از نشانه های منافقان و اعمال زشت و شوم آنها که قرآن کراراً به آن اشاره کرده، این است که آنها برای پوشاندن چهره خود بسـیاری از خلافکاری های خود را انکار می کردند و با توسّل به سوگندهای دروغین می خواسـتند مردم را فریب داده و از خود راضی کنند.

در آیات فوق، قرآن مجیـد پرده از روی این عمل زشت برداشـته، هم آنها را رسوا می کنـد، و هم مسـلمانان را آگاه می سازد که تحت تأثیر این گونه سوگندهای دروغین قرار نگیرند.

نخست می گوید: «آنها برای شما سوگند به خدا یاد می کنند تا شما را راضی کنند (یَحْلِفُونَ بِاللهِ لَکُمْ لِیُرْضُوکُمْ).»

روشـن است که هـدف آنهـا از این سوگنـدها، بیـان حقیقت نیست، بلکه می خواهنـد بـا فریب و نیرنـگ چهره واقعیّات را در نظرتـان دگرگون جلوه دهنـد و به مقاصـد خود برسـند، و گرنه اگر هـدف آنهـا این است که واقعاً مؤمنـان راستین را از خود خشـنود سازنـد، لازمتر این است که خـدا و پیامبرش را راضـی کننـد، در حالی که آنها با اعمالشان خـدا و پیامبر را به شـدّت ناراضی می کردند.

لذا قرآن می گوید: «اگر آنها راست می گویند و ایمان دارند، شایسته تر این است که خدا و

پیامبرش را راضی کنند (وَاللهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ یُرْضُوهُ إِنْ کَانُوا مُؤْمِنِینَ).»

جالب توجّه اینکه در جمله فوق چون سخن از «خدا» و «پیامبر» در میان است و قاعدتآ باید «ضمیر» به صورت «تثنیه» آورده شود، ولی با این حال ضمیر مفرد به کار رفته است (منظور ضمیر «یرضوه» می باشد). این تعبیر در حقیقت اشاره به این است که رضایت پیامبر صلی الله علیه و آله از رضایت خدا، جدا نیست و او همان می پسندد که خدا می پسندد، و به تعبیر دیگر این اشاره به حقیقت «توحید افعالی» است، چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله در مقابل خدا از خود استقلالی ندارد، و رضا و غضب او همه به خدا منتهی می شود، همه برای او و در راه اوست.

در پاره ای از روایات نقل شده که در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله مردی ضمن سخنان خود چنین گفت: «مَنْ أَطَاعَ اللهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ، وَ مَنْ عَصَاهُمَا فَقَدْ غَوَی ؛ کسی که خدا و پیامبرش صلی الله علیه و آله را اطاعت کند، رستگار است و کسی که این دو را مخالفت کند گمراه و نارستگار است.»

هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله این تعبیر را شنید که او خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله را در یک ردیف قرار داده و با «ضمیر» ذکر کرده، ناراحت شد و فرمود: «بِئْسَ الْخَطِیْبُ أَنْتَ، هَلّا قُلْتَ وَ مَنْ عَصَی اللهَ وَ رَسُولَهُ؟ (۱) ؛ تو بد سخنگویی هستی! چرا نگفتی هر کس نافرمانی خدا و پیامبرش را کند...

(بلکه با ضمیر تثنیه آوردی و گفتی هر که آن دو را مخالفت کند).»

* * *

در آیه بعد، این گونه افراد منافق را شدیدآ تهدید می کند، و می گوید: «مگر نمی دانند کسی که با خدا و رسولش دشمنی و مخالفت کند، برای او آتش دوزخ است که جاودانه در آن می ماند (أَلَمْ یَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ یُحَادِدِ اللهَ وَرَسُولَهُ فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدآ فِیهَا).»

سپس برای تأکید اضافه می کند «این رسوایی و ذلّت بزرگی است (ذَلِکَ الْخِزْیُ الْعَظِیمُ).»

«یُحَادِد» از مادّه «محادّه» و از ریشه «حد» است که به معنای طرف و نهایت چیزی

۱- تفسیرابوالفتوح رازی، ذیل آیه مورد بحث.

می باشد، و از آنجا که افراد دشـمن و مخالف، در طرف مقابل قرار می گیرند، این مادّه (محادّه) به معنی عداوت و دشمنی نیز آمده است، همان گونه که در گفتگوهای روزمرّه کلمه «طرفیّت» را به معنای «مخالفت و دشمنی» به کار می بریم.

جلسات سرّی منافقان

آیات ۶۴ تا ۶۶ سوره توبه

یَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَیْهِمْ سُورَهٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِی قُلُوبِهِمْ قُلِ اسْتَهْزِئُوا إِنَّ اللهَ مُخْرِجٌ مَّا تَحْذَرُونَ

منافقـان از آن بیم دارنـد که سوره ای بر ضـدّ آنهـا نـازل گردد و به آنها از اسـرار درون قلبشان خبر دهـد، بگو: اسـتهزا کنیـد، خداوند آنچه را از آن بیم دارید، آشکار می سازد.

وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَیَقُولُنَّ إِنَّمَا کُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللهِ وَآیَاتِهِ وَرَسُولِهِ کُنتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ

و اگر از آنها بپرسی (چرا این اعمال خلاف را انجام دادید؟) می گویند: «ما بازی و شوخی می کردیم.» بگو: آیا خدا، و آیات او، و پیامبرش را مسخره می کردید!

لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ کَفَرْتُم بَعْدَ إِیمَانِکُمْ إِن نَّعْفُ عَنْ طَائِفَهٍ مِّنْکُمْ نُعَذِّبْ طَائِفَهً بِأَنَّهُمْ کَانُوا مُجْرِمِینَ

(بگو:) عذر (و بهانه) نیاورید (که بیهوده است، چرا که) شما پس از ایمان آوردن کافر شدید. اگر گروهی از شما را (به خاطر توبه) مورد عفو قرار دهیم، گروه دیگری را به سبب مجرم بودن عذاب خواهیم کرد.

* * *

برای آیات فوق شأن نزولهای متعدّدی نقل شده که همه مربوط به کارهای منافقان

پس از جنگ تبوک است.

از جمله اینکه: گروهی از منافقان در یک جلسه سرّی، برای قتل پیامبر صلی الله علیه و آله توطئه کردند که پس از مراجعت از تبوک در یکی از گردنه های سر راه به صورت ناشناس کمین کرده، شتر پیامبر صلی الله علیه و آله را رم دهند، و حضرت را به قتل برسانند. خداوند پیامبرش را از این نقشه آگاه ساخت، و او دستور داد جمعی از مسلمانان مراقب باشند، و آن ها را متفرّق سازند. هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله به آن عقبه (گردنه) رسید، «عمّار» مهار مرکب پیامبر صلی الله علیه و آله را در دست داشت، و «حُذَیفَه» از پشت سر آن را می راند؛ در این هنگام گروه منافقان که گویا صورتهای خود را پوشانده بودند فرا رسیدند؛ پیامبر صلی الله علیه و آله به حذیفه فرمود: به صورت مرکبهای آنها بزن و آنها را دور کن! حذیفه چنین کرد. هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله بدون خطر از عقبه گذشت به حذیفه فرمود: آنها را نشناختی؟ عرض کرد نه، هیچ یک از آنها را نشناختم؛ سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله نام همه آنها را برای او برشمرد. حذیفه عرض کرد: حال که چنین است چرا گروهی را نمی فرستی آنها را به قتل برسانند؟ فرمود: «دوست ندارم عرب بگویند هنگامی که محمّد بر یارانش پیروز شد، به کشتن آنها پرداخت!»

این شأن نزول از امام باقر علیه السلام نقل شده و در کتب متعدّدی از حدیث و تفاسیر نیز آمده است.

در شأن نزول دیگری می خوانیم: که گروهی از منافقان هنگامی که موضع پیغمبر صلی الله علیه و آله را در برابر دشمن در تبوک مشاهده کردند، از روی تمسخر گفتند: «این مرد گمان می کند که قصرهای شام و دژهای نیرومند شامیان را تسخیر خواهد کرد، چنین چیزی محال است، محال!» خداوند پیامبر خود را از این واقعه آگاه ساخت، و پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد راه را بر این گروه ببندند، سپس آنها را صدا زد و ملامت کرد و فرمود: شما چنین و چنان گفتید، آنها عذر آوردند و بر این موضوع سوگند یاد کردند!

* * *

در آیات مورد بحث به بخش دیگری از برنامه ها و روشهای منافقان اشاره شده است.

از آیه نخست چنین استفاده می شود که خداوند برای دفع خطر منافقان از پیامبر صلی الله علیه و آله گاهی پرده از روی اسرار آنها برمی داشت، و آنان را به جمعیّت معرفی می کرد، تا مسلمانان به هوش باشند، و به دام آنها گرفتار نشوند، و آنها نیز متوجّه موقعیّت خویش شوند، و دست و پای خود را جمع کنند؛ روی این جهت غالباً آنان در یک حالت ترس و وحشت به سر می بردند. قرآن به این وضع اشاره کرده، می گوید : «منافقان می ترسند که بر ضدّ آنها سوره ای نازل شود، و آنان را به آنچه در دل دارند، آگاه سازد (یَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَیْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِی قُلُوبِهِمْ).»

ولی عجیب اینکه بر اثر شدّت لجاجت و دشمنی باز هم دست از استهزا و تمسخر نسبت به کارهای پیامبر صلی الله علیه و آله بر نمی داشتند؛ لذا خداوند در پایان این آیه به پیامبرش می گوید «به آنها بگو: هر چه می خواهید استهزا کنید، امّا بدانید خدا آنچه را از آن بیم دارید آشکار می سازد، و شما را رسوا می کند (قُلِ اسْتَهْزِئُوا إِنَّ اللَّهَ مُخْرِجٌ مَّا تَحْذَرُونَ)!»

البته جمله «إِسْتَهْزِئُوا؛ مسخره کنید» از قبیل امر برای تهدید است، همانند اینکه انسان به دشمنش می گوید: «هر قدر کارشکنی و اذیّت و آزار در قدرت داری بکن، پاسخ آن ها را یکجا خواهم داد!» اینگونه تعبیرات در مقام تهدید ذکر می شود.

ضمناً باید توجّه داشت که از آیه فوق استفاده می شود که منافقان در دل از حقّانیّت دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله با خبر بودند، و ارتباط او را با خدا می دانستند، ولی با اینحال بر اثر لجاج و عناد و دشمنی با حق، به جای اینکه در برابر او تسلیم باشند، کار شکنی می کردند، به همین دلیل قرآن می گوید: منافقان از این بیم داشتند که آیاتی بر ضدّ آنها نازل شود، و مکنون خاطرشان را آشکار سازد.

توجّه به این نکته نیز لازم است که جمله «تُنَزَّلُ عَلَیْهِمْ» مفهومش این نیست که این گونه آیات بر منافقان نازل می شد، بلکه منظور این است که درباره آنها و بر ضدّ

آنها بوده، هر چند بر شخص پیامبر صلی الله علیه و آله نازل می گردید.

در آیه بعد به یکی دیگر از برنامه های منافقان اشاره کرده، می گوید: «اگر از آنها بپرسی که چرا چنین سخن نادرستی را گفته اند و یا چنین کار خلافی را انجام داده اند، می گویند: ما مزاح و شوخی می کردیم و در واقع قصد و غرضی نداشتیم (وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ)!»

در واقع این راه فرار عجیبی بود که توطئه ها را می چیدند، و سمپاشیها را می کردند، به این قصد که اگر رازشان آشکار نشد و هدف شومشان تحقّق یافت، به مقصود جدّی خود رسیده باشند، امّا اگر پرده ها کنار رفت و رازشان فاش شد، خود را در زیر نقاب «مزاح و شوخی» پنهان سازند، و با این عذر و بهانه از مجازات پیامبر صلی الله علیه و آله و مردم فرار کنند.

منافقان امروز و منافقان هر زمان که برنامه های یکنواختی دارند از این روش بهره برادری فراوان می کنند؛ حتّی گاه می شود جدّی ترین مطالب را در لباس مزاحها و شوخی های ساده مطرح کنند، اگر به هدفشان رسیدند چه بهتر، و گرنه با عنوان کردن شوخی و مزاح از چنگال مجازات فرار می کنند.

امّا قرآن با تعبیری قاطع و کوبنده، به آنها پاسخ می گوید، و به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور می دهد که «به آنها بگو: آیا خدا، و آیات او، و رسولش، را مسخره می کنید و به شوخی می گیرید (قُلْ أَبِاللهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ)!»

یعنی آیا با همه چیز می توان شوخی کرد، حتّی با خدا و پیامبر و آیات قرآن!

آیا این امور که از جدّی ترین مسائل هستند، شوخی پذیرند!

آیا مساله رم دادن شتر، و سقوط پیامبر صلی الله علیه و آله از آن گردنه خطرناک، چیزی است که بتوان زیر نقاب شوخی آن را پوشاند! و یا استهزا و مسخره کردن آیات الهی، و اخبار پیامبر صلی الله علیه و آله از پیروزیهای آینده، مطلبی است که به بازی گرفته شود! همه اینها گواهی می دهد که آنان اهداف خطرناکی داشتند که در زیر این پوششها قرار می دادند.

سپس به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور می دهد صریحاً به این منافقان بگو: «دست از این عذرهای واهی و دروغین بردارید (لَا تَعْتَذِرُوا)!»

چراکه «شما بعد از ایمان راه کفر پیش گرفتید (قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ)!»

این تعبیر نشان می دهد که گروه بالا از آغاز در صف منافقان نبودند، بلکه در صف مؤمنان ضعیف الایمان بودند و پس از ماجرای فوق راه کفر پیش گرفتند.

این احتمال نیز در تفسیر جمله فوق وجود دارد که این گروه پیش از این هم در صف منافقان بودند، ولی چون ظاهراً مرتکب خلافی نشده بودند، پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان وظیفه داشتند با آنها معامله افراد مؤمن کنند، ولی هنگامی که پس از ماجرای جنگ تبوک پرده کنار رفت، و کفر و نفاق آنها بر ملا شد، به آنها اخطار گردید که شما از این پس در صف مؤمنان نخواهید بود.

سرانجام، آیه را با این جمله پایان می دهد که «اگر ما گروهی از شما را ببخشیم، گروه دیگری را به خاطر این که مجرم بودند، مجازات خواهیم کرد (إِن نَّعْفُ عَنْ طَائِفَةٍ مِّنْكُمْ نُعَذِّبْ طَائِفَةً بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ).»

اینکه می گوید گروهی را مجازات می کنیم به خاطر جرم و گناهشان، دلیل بر آن است که «گروه مورد عفو» افرادی هستند که آثار جرم و گناه را با آب توبه از وجود خود شسته اند.

در آیات آینده مانند آیه ۷۴ نیز قرینه ای بر این مطلب وجود دارد.

روایات متعدّدی در ذیل این آیه وارد شده که حکایت از آن می کند که بعضی از این منافقان که وصف حالشان در آیات بالا آمده، از کرده خود پشیمان شدند، و توبه کردند، ولی بعض دیگر همچنان بر روش خود باقی بودند. (۱)

۱- برای توضیح بیشتر به تفسیر نورالثّقلین، ج ۲، ص ۲۳۹، مراجعه شود.

اعمال منافقانه

آیات ۶۷ تا ۷۰ سوره توبه

الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِّنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنْ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ

مردان منافق و زنان منافق همه از یک گروهند، آنها امر به منکر، و نهی از معروف می کنند، و دستهایشان را (از انفاق و بخشش) می بندند، خدا را فراموش کردند و خدا (نیز) آنها را فراموش کرد (و رحمتش را از آنها قطع نمود)؛ به یقین، منافقان همان فاسقانند!

وَعَدَ اللهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَلَعَنَهُمُ اللهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ

خداوند به مردان و زنان منافق و کفّار وعده آتش دوزخ داده، جاودانه در آن خواهند ماند - همان برای آنها کافی است - و خدا آنها را از رحمتش دور ساخته، و عذابی پایدار برای آنهاست!

كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَأَكْثَرَ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا فَاسْتَمْتَعُوا بِخَلَاقِهِمْ فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلَاقِكُمْ كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ بِخَلَاقِهِمْ وَخُضْتُمْ كَالَّذِي خَاضُوا أُوْلَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُوْلَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ

(شما منافقان) همانند کسانی هستید که قبل از شما بودند (و راه نفاق پیمودند، بلکه) آنها از شما نیرومندتر و اموال و فرزندانشان فزونتر بود؛ آنها از بهره خود (در دنیا در راه هوسها و گناه) استفاده کردند؛ شما نیز از بهره خود (در این راه) استفاده کردید همان گونه که آنها استفاده کردند؛ شما (در کفر و نفاق و استهزای مؤمنان) فرو رفتید همان گونه که آن ها فرو رفتند، (ولی سرانجام) اعمالشان در دنیا و آخرت نابود شد و آن ها همان زیانکارانند!

أَلَمْ يَأْتِهِمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَقَوْمِ إِبْرَاهِيمَ وَأَصْحَابِ مَدْيَنَ وَالْمُؤْتَفِكَاتِ أَتَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ

آیا خبر کسانی که پیش از آنها بودند، به آنان نرسیده است! قوم نوح و عاد و ثمود و قوم ابراهیم و اصحاب مدین (قوم شعیب) و شهرهای زیر و رو شده (قوم لوط) که پیامبرانشان دلایل روشن برای آنها آوردند (ولی نپذیرفتند؛) خداوند به آنها ستم نکرد، امّا خودشان بر خویشتن ستم می کردند.

پنج نمونه عملی :

در این آیات نیز بحث همچنان درباره منافقان و رفتار و نشانه های آنهاست. امّا در نخستین آیه مورد بحث اشاره به یک مطلب کلّی می کند و آن اینکه ممکن است روح نفاق به اَشکال مختلف ظاهر شود، و در چهره های متفاوت خودنمایی کند که در ابتدا جلب توجّه نکند، مخصوصاً خودنمایی روح نفاق در یک «مرد» با یک «زن» ممکن است متفاوت باشد؛ امّا نباید فریب تغییر چهره های نفاق را در میان منافقان خورد، بلکه با دقّت روشن می شود که همه در یک سلسله صفات که قدر مشترک آنان محسوب می شود شریکند؛ لذا می گوید: «مردان منافق و زنان منافق همه از یک قماشند (الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُم مِّنْ بَعْضٍ).»

سپس به ذکر پنج صفت از اوصاف آنان می پردازند :

اوّل و دوم : «آنها مردم را به «منکرات» تشویق، و از «نیکی ها» باز می دارند؛ یعنی، درست بر عکس برنامه مؤمنان راستین که دائماً از طریق «امر به معروف» و «نهی از منکر» در اصلاح جامعه و پیراستن آن از آلودگی و فساد کوشش دارند، منافقان دائماً سعی می کنند که فساد همه جا را بگیرد، و معروف و نیکی از جامعه برچیده شود، تا بهتر بتوانند در چنان محیط آلوده ای به اهداف شومشان برسند.

سوم : آنها دست دهنده ندارنـد، بلکه «دستهایشان را می بندنـد»: نه در راه خـدا انفـاق می کننـد، نه به کمـک محرومان می شتابند، و نه خویشاوند و آشنا از کمک مالی آنها بهره می گیرند (وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ).

روشن است آن ها چون ایمان به آخرت و نتایج و پاداش «انفاق» ندارنـد، در بـذل اموال، سـخت بخیلنـد؛ هر چنـد آنها برای رسیدن به اغراض شوم خود، اموال فراوانی خرج می کننـد و یـا به عنوان ریاکـاری بـذل و بخششـی دارنـد، امّـا هرگز از روی اخلاص و برای خدا دست به چنین کاری نمی زنند.

چهارم : تمام اعمال و گفتار و رفتارشان نشان می دهـد که «آنها خـدا را فراموش کرده انـد.» و نیز وضع زندگی آنها نشان می دهد که «خدا هم آنها را از برکات و توفیقات و مواهب خود فراموش نموده است.» یعنی، با آنها معامله فراموشکار کرده است و آثار این دو فراموشی در تمام زندگی آنان آشکار است (نَسُوا اللّهَ فَنَسِيَهُمْ).

بدیهی است نسبت «نسیان» به خدا به معنای فراموشی واقعی نیست، بلکه کنایه از این است که با آنها معامله شخص فراموشکار می کند؛ یعنی، هیچ گونه سهمی از رحمت و توفیق خود برای آنها قائل نمی شود.

این گونه تعبیر حتّی در سخنان روزمرّه نیز دیده می شود که مثلاـ می گوییم: چون تو وظیفه خود را فراموش کردی، ما هم به هنگام پرداختن مزد و پاداش تو را فراموش خواهیم کرد؛ یعنی، مزد و پاداشی به تو نخواهیم داد. این معنا در روایات اهل بیت علیهم السلام نیز کراراً وارد شده است. (۱)

قابل توجّه اینکه: موضوع نسیان پروردگار با «فاء تفریع» بر نسیان آنها عطف شده است؛ یعنی، فراموشکاری آنها نسبت به فرمان الهی و ذات پاک او اثرش این است که خدا هم آنها را از مواهب خویش محروم سازد و این «نتیجه» عمل آنهاست.

۱- به تفسیر نورالثّقلین، ج ۲، ص ۲۳۹ و ۲۴۰ مراجعه فرمایید.

پنجم : اینکه «منافقان فاسقند و بیرون از دایره اطاعت فرمان خدا (إِنَّ الْمُنَافِقِینَ هُمْ الْفَاسِقُونَ).»

آنچه در آیه فوق درباره صفات مشترک منافقان گفته شد در هر عصر و زمانی دیده می شود. منافقان عصر ما با چهره های جدیدی که به خود گرفته اند، در اصول فوق همانند منافقان قرون پیشین هستند؛ هم تشویق به فساد می کنند؛ هم جلوی کار نیک را می گیرند؛ هم بخیل و مسکینند؛ و هم خدا را در تمام زندگیشان فراموش کرده اند؛ و هم قانون شکن و فاسقند. و عجیب اینکه با تمام این اوصاف، مدّعی ایمان به خدا و اعتقاد محکم و مبرم به مبانی دینی و اسلامی نیز هستند!

در آیه بعد، مجازات شدید و دردناک آنها، در این جمله کوتاه بیان شده است : «خداوند مردان و زنان منافق و همه کفّار و افراد بی ایمان را وعده آتش جهنّم داده است (وَعَدَ اللهُ الْمُنَافِقِینَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْکُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ).»

همان آتش سوزانی که «جاودانه در آن خواهند ماند (خَالِدِینَ فِیهَا).» و «همین یک مجازات (که تمام انواع عذابها و کیفرها را در بردارد) برای آنها کافی است (هِیَ حَسْبُهُمْ).»

و به تعبیر دیگر، آنها نیاز به هیچ مجازات دیگری ندارند؛ زیرا در دوزخ همه نوع عذاب جسمانی و روحانی وجود دارد.

و در پایان آیه اضافه می کند: «خداوند آنها را از رحمت خود دور ساخته و عذاب همیشگی نصیبشان نموده است (وَلَعَنَهُمْ اللهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُقِیمٌ).» بلکه این دوری از خداوند، و بُعد از پروردگار، خود بزرگترین عذاب و دردناکترین کیفر برای آنها محسوب می شود.

* * *

تکرار تاریخ و درس های عبرت

آیه بعد برای بیدار ساختن این گروه از منافقان، آینه تاریخ را پیش روی آنها می گذارد، و با مقایسه زندگی آنان با منافقان و گردنکشان پیشین، عبرت انگیزترین

درسـها را به آنها می دهد، و می گوید: «شـما همانند منافقان پیشـین هستید - و همان مسیر و برنامه و سرنوشت شوم را تعقیب می کنید (كَالَّذِینَ مِنْ قَبْلِكُمْ).»

«همانها که از نظر نیرو از شما قویتر، و از نظر اموال و فرزندان از شما افزونتر بودند (كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَأَكْثَرَ أَمْوَالا).»

«آنها از نصیب و بهره خود در دنیا، در طریق شهوات و آلودگی و گناه و فساد و تبهکاری، بهره گرفتند، شما منافقان این امّت نیز از نصیب و بهره خود همان گونه که منافقان پیشـین بهره گرفته بودند، بهره برداری کردید (فَاسْتَمْتَعُوا بِخَلاَقِهِمْ فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلاَقِكُمْ كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِكُمْ بِخَلاَقِهِمْ).»

«خلاق» در لغت به معنـای نصـیب و بهره است؛ و چنـانکه «راغب» در «مفردات» می گویـد: از ریشه «خُلق» گرفته شـده اسـت (گویا به این جهت که انسان بهره های خود را متناسب با خلق و خوی خود در این جهان دریافت می دارد)؛ سپس می گوید: «شـما در کفر و نفـاق و سـخریه و استهزای مؤمنـان، فرو رفتیـد، همـان گونه که آنهـا در این امور فرو رفتنـد (وَخُضْتُمْ كَالَّذِی خَاضُوا (۱)).»

سرانجام پایان کار منافقان پیشـین را برای هشدار به گروه منافقان معاصـر پیامبر صـلی الله علیه و آله و همه منافقان جهان، با دو جمله بیان می کند :

نخست اینکه: «آنها کسانی هسـتند که همه اعمالشان در دنیا و آخرت بر باد رفته و می رود، و هیچ نتیجه مثبتی از آن عایدشان نمی گردد (أُوْلَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِی الدُّنْیَا وَالاْخِرَهِ).»

دیگر اینکه، «آنها زیانکاران حقیقی، و خسران یافتگان واقعی هستند (وَأُوْلَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ).»

۱- جمله «كَالَّذِی خَاضُوا» در واقع به معنـای «خَاضُوا فِیهِ» است، و به تعبیر دیگر، تشبیه فعل منافقان امروز به فعلمنافقان پیشـین است، همان گونه که در جمله قبل بهره گیری آنها را از نعمتها و مواهب الهی در راه شهوات، به بهره گیریمنافقان پیشین تشبیه می کنـد؛ بنـابراین، تشبیه شـخص به شـخص نیست که ناچـار شویم «أَلَّذِی» را به معنـای «أَلَّذِینَ»(یعنی مفرد را به معنـای جمع) بگیریم، بلکه تشبیه عمل به عمل است.

آنهـا ممکن است اسـتفاده های «موقّت» و «محـدودی» از اعمال نفاق آمیز خود ببرنـد، ولی اگر درست بنگریم، می بینیم نه در زنـدگی این دنیـا از این رهگـذر طرفی می بندنـد، و نه در جهان دیگر بهره ای دارنـد؛ همان گونه که تاریـخ اقوام پیشـین این واقعیّت را روشن می سازد که چگونه نکبت های نفاق دامانشان را گرفت و آن ها را به زوال و نابودی کشانـد، و عاقبت شوم و شرّشان روشنگر سرنوشت آنها در جهان دیگر است.

هنگـامی که می بینیم آنها با آن همه امکانات، و اموال و فرزنـدان، به جایی نرسیدند؛ و مالشان به خاطر بی ریشه بودن، تحت تأثیر عامل نفاق همگی حبط و نابود شد، شـما که در سـطحی پایین تر از آنها از نظر قدرت و توانایی قرار دارید به طریق اولی به چنان سرنوشت شومی گرفتار خواهید شد.

* * *

بعـد روی سـخن را به پیـامبر صـلی الله علیه و آله کرده، به عنـوان اسـتفهام انکـاری چنین می گویـد: «آیـا این گروه منـافق، از سرنوشت امّتهای پیشـین، قوم نوح، و ثمود، و قوم ابراهیم، و اصـحاب مدین (قوم شعیب) و شهرهای ویران شده قوم لوط باخبر نشدند (أَلَمْ یَأْتِهِمْ نَبَأُ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَقَوْمِ إِبْرَاهِیمَ وَأَصْحَابِ مَدْیَنَ وَالْمُؤْتَفِکَاتِ (۱))!»

این اقوام که روزگـاری بخشـهای مهمّی از جهان را در اختیار داشـتند، هر کـدام بر اثر تبهکاری و طغیان و سرکشـی، و فرار از حقّ و عدالت، و پرداختن به انواع ظلم و بیدادگری و فساد، به نوعی گرفتار کیفر الهی گشتند.

قوم نوح بـا امواج کوبنـده طوفـان و غرقـاب؛ و قوم عاد (قوم هود) به وسـیله بادهای تنـد و وحشتزا؛ و قوم ثمود (قوم صالـح) با زلزله های ویرانگر؛ و قوم ابراهیم با سلب انواع نعمتها؛ و اصحاب مدین (قوم شعیب) به وسیله ابر آتشبار؛ و قوم لوط با زیر و

۱- «مُؤْتَفِکَاتْ» از ماده «إِئْتِکَافْ» به معنای انقلاب و زیر و رو شدن است، و اشاره به شـهرهای قوم لوط است که بهوسیله زلزله شدید زیر و رو گردید.

رو شدن شهرهای آنان، همگی نابود شدند.

تنها جسمهای بی جان، و استخوانهای پوسیده در زیر خاک، و یا در میان امواج آب، از آنان باقی ماند.

اینها ماجراهای تکان دهنده ای است که مطالعه و بررسی آن هر انسانی را که کمترین احساس در قلب او باشد، تکان می دهد.

هر چند خداوند آنها را هیچ گاه از لطف خود محروم نساخت، «و پیامبرانشان را با دلایل روشن برای هدایت آنان فرستاد (أَتَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَیِّنَاتِ).»

ولی آنها به هیچ یک از مواعظ و اندرزهای این مردان الهی گوش فرا ندادند و برای زحمات طاقتفرسایشان در راه روشنگری خلق خدا ارجی ننهادند.

«بنابراین، هرگز خداوند به آنها ستم نکرد، این خودشان بودند که به خویشتن ستم روا داشتند (فَمَا کَانَ اللهُ لِیَظْلِمَهُمْ وَلکِنْ کَانُوا أَنفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ)!»

دستور پیکار با منافقان

آیه ۷۳ سوره توبه

یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ جَاهِدِ الْکُفَّارَ وَالْمُنَافِقِینَ وَاغْلُظْ عَلَیْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِیرُ

ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد کن، و بر آنها سخت بگیر! جایگاهشان جهنّم است و چه بد سرنوشتی است!

* * *

این آیه دستور به شدّت عمل در برابر کفّار و منافقان داده و می گوید: «ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد کن (یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ جَاهِدِ الْکُفَّارَ وَالْمُنَافِقِینَ)!»

«و در برابر آنها روش سخت و خشنی در پیش گیر (وَاغْلُظْ عَلَیْهِمْ)!»

این مجازات آنها در دنیاست، و در آخرت «جایگاهشان دوزخ است که بدترین سرنوشت و جایگاه است (وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ)!»

البتّه طرز جهاد در برابر «کفّار» روشن است، و آن جهاد همه جانبه، و مخصوصاً جهاد مسلّحانه است؛ ولی در طرز جهاد با «منافقان» بحث است؛ زیرا مسلّماً پیامبر صلی الله علیه و آله با منافقان جهاد مسلّحانه نداشت، چه اینکه منافق کسی است که ظاهراً در صفوف مسلمین قرار دارد و به حکم ظاهر، محکوم به تمام آثار اسلام است، هر چند در باطن کارشکنی می کند؛ چه بسا افرادی که می دانیم ایمان واقعی ندارند، ولی به خاطر اظهار اسلام نمی توانیم رفتار یک نامسلمان با آنها کنیم؛ لذا همان گونه که از روایات اسلامی و گفتار مفسّران استفاده می شود باید گفت: منظور از جهاد با منافقان انواع و اشکال دیگر مبارزه غیر از مبارزه مسلّحانه است؛ مانند مذمّت و توبیخ و تهدید و رسوا ساختن آنها، و شاید جمله «وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ» اشاره به همین معنا باشد.

البتّه این احتمال در تفسیر آیه وجود دارد که منافقان مادامی که وضعشان آشکار، و اسرار درونشان برملا نشده، دارای احکام اسلامند، امّا هنگامی که وضعشان مشخّص شد، به حکم کفّار حربی خواهند بود؛ و در این حال نبرد مسلّحانه با آنها مجاز است.

ولی چیزی که این احتمال را تضعیف می کند، این است که در این حالت اطلاق کلمه «منافق» بر آنها صحیح نیست، بلکه در صف «کفّار حربی» قرار خواهند گرفت، زیرا همانطور که گفتیم منافق کسی است که ظاهرش اسلام و باطنش کفر باشد.

گشودن راه توبه بروی منافقان

آیه ۷۴ سوره توبه

يَحْلِفُونَ بِاللهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلاَمِهِمْ وَهَمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا وَمَا نَقَمُوا إِلاَّ أَنْ أَغْنَاهُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنْ يَتُوبُوا

يَكُ خَيْراً لَّهُمْ وَإِنْ يَتَوَلَّوْا يُعَذِّبْهُمُ اللهُ عَذَاباً أَلِيماً فِى الدُّنْيَا وَالْاخِرَهِ وَمَا لَهُمْ فِى الْارْضِ مِنْ وَلِىٍّ وَلاَ نَصِيرٍ

به خدا سوگند یاد می کنند که (در غیاب پیامبر، سخنان کفرآمیز) نگفته اند؛ در حالی که به یقین سخنان کفرآمیز گفته اند؛ و پس از اسلام آوردنشان، کافر شده اند؛ و تصمیم (به کار خطرناکی) گرفتند که به آن نرسیدند. آنها فقط از این انتقام می گیرند که خداوند و رسولش آنان را به فضل (و کرم) خود بی نیاز ساختند! (با این حال) اگر توبه کنند برای آنها بهتر است؛ و اگر روی گردانند خداوند آنها را در دنیا و آخرت به مجازات دردناکی کیفر خواهد داد و در سراسر روی زمین نه ولیّ و حامی دارند و نه یاوری!

در شأن نزول این آیه روایات مختلفی نقل شده که همه آنها نشان می دهد بعضی از منافقان، مطالب زننده ای درباره اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله گفته بودند و پس از فاش شدن اسرارشان سوگند دروغ یاد کردند که چیزی نگفته اند؛ و همچنین توطئه ای بر ضدّ پیامبر صلی الله علیه و آله چیده بودند که خنثی گردید.

از جمله اینکه، یکی از منافقان به نام «جلاس» در ایّام غزوه تبوک پس از شنیدن بعضی از خطبه های پیامبر صلی الله علیه و آله شدیداً آن را انکار کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله را تکذیب نمود؛ و پس از بازگشت به مدینه شخصی به نام «عامر بن قیس» که این جریان را شنیده بود، خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و سخنان «جلاس» را بازگو کرد ولی هنگامی که خود او نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد، موضوع را انکار نمود. پیامبر صلی الله علیه و آله به هر دو دستور داد در مسجد در کنار منبر سوگند یاد کنند که دروغ نمی گویند. هر دو سوگند یاد کردند، ولی «عامر» عرض کرد: خداوندا! آیه ای بر پیامبرت نازل کن و آن کس که راستگو است معرفی فرما! پیامبر و مؤمنان آمین گفتند.

جبرئیل نازل شد و آیه فوق را به پیامبر صلی الله علیه و آله ابلاغ کرد. هنگامی که به جمله «فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْراً لَّهُمْ» رسید «جلاس» گفت: ای رسول خدا، پروردگار به من پیشنهاد

توبه کرده است و من از گناه خود پشیمانم و توبه می کنم، پیامبر صلی الله علیه و آله توبه او را پذیرفت.

و نیز همـان گونه که در سـابق اشاره کردیم، نقل کرده انـد که گروهی از منافقان تصـمیم داشـتند به هنگام بازگشت از جنگ تبوک، در یکی از گردنه های میان راه، شتر پیامبر صـلی الله علیه و آله را رم دهند، تا حضـرت از بالای کوه به درّه پرت شود؛ ولی پیامبر صـلی الله علیه و آله در پرتو وحی الهی از این ماجرا آگاه شد، و نقشه شوم آنها را نقش بر آب کرد؛ مهار ناقه را به دست «عمّار» سپرد و «حذیفه» هم از پشت سـر ناقه را می راند، تا مرکب کاملا در کنترل باشد؛ حتّی به مردم دسـتور داد از راه دیگر برونـد تـا منافقـان نتوانـد در لا‌به لای مردم پنهان شونـد و نقشه خود را عملی کننـد؛ و هنگامی که در آن تاریکی شـب صدای آمدن عدّه ای را پشت سـر خود در آن گردنه شـنید، به بعضی از همراهان دستور داد که فوراً آنها را باز گردانند. آنها که حـدود دوازده، یا پانزده نفر بودنـد و قسـمتی از صورت خود را پوشانـده بودند هنگامی که وضع را برای اجرای نقشه خود نامساعد دیدند متواری شدند؛ ولی پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را شناخت و نامهایشان را یک به یک برای بعضی از یارانش بر شمرد.

ولی چنـانکه خواهیم دیـد آیه اشـاره به دو برنامه از منافقان می کنـد یکی گفتار نابجایی از آنها، و دیگری توطئه ای که خنثی شد؛ و به این ترتیب، به نظر می رسد که هر دو شأن نزول توأماً صحیح باشند.

توطئه خطرناک

این آیه بـا آیـات گذشـته این سوره پیونـد نزدیکی دارد، زیرا همه سـخن از منافقـان می گوینـد؛ منتها در این آیه پرده از روی یکی دیگر از اعمـال آنان برداشـته شـده و آن اینکه: هنگامی که می بیننـد اسـرارشان فاش شـده، واقعیّات را انکار می کننـد و حتّی برای اثبات گفتار خود به قسم های دروغین متوسّل می شوند.

نخست می گوید: «منافقان سوگند یاد می کنند که چنان مطالبی را درباره پیامبر صلی الله علیه و آله نگفته اند (یَحْلِفُونَ بِاللهِ مَا قَالُوا).»

در حالی که «اینها به طور مسلّم سخنان کفرآمیز می گفته اند (وَلَقَدْ قَالُوا کَلِمَةَ الْکُفْرِ).» و به این جهت «پس از قبول و اظهار اسلام راه کفر را پیش گرفته اند (وَکَفَرُوا بَعْدَ إِسْلاَمِهِمْ).»

البتّه آنان از آغاز مسلمان نبودند که کافر شوند بلکه تنها اظهار اسلام می کردند؛ بنابراین، همین اسلام ظاهری و صوری را نیز با اظهار کفر درهم شکستند. و از آن بالاتر «آنها تصمیم خطرناکی داشتند که به آن نرسیدند (وَهَمُّوا بِمَا لَمْ یَنَالُوا).»

این تصمیم ممکن است اشاره به همان داستان توطئه برای نابودی پیامبر صلی الله علیه و آله در «لیله العقبه» بوده باشد که شرح آن در شأن نزول گذشت، و یا اشاره به تمام کارها و فعّالیّتهایی است که برای به هم ریختن سازمان جامعه اسلامی، و تولید فساد و نفاق و شکاف، انجام می دادند، که هرگز به هدف نهایی منتهی نشد.

قابل توجّه اینکه، هوشیاری مسلمین در حوادث مختلف سبب می شد که منافقان و نقشه های آنها شناخته شوند. مسلمانان همواره در کمین آنها بودند تا اگر سخنی از آنها بشنوند، برای پیشگیری و اقدام لازم، به پیامبر صلی الله علیه و آله گزارش دهند؛ این بیداری و اقدام به موقع، و به دنبال آن نزول آیات، و تصدیق خداوند، موجب رسوایی منافقان و خنثی شدن توطئه های آنها می شد.

در جمله بعد، برای اینکه زشتی و وقاحت فعّالیّتهای منافقان و نمک نشناسی آنها کاملاً آشکار شود، اضافه می کند: آنها در واقع خلافی از پیامبر ندیده بودند و هیچ لطمه ای از ناحیه اسلام بر آنان وارد نشده بود، بلکه به عکس در پرتو حکومت اسلام به انواع نعمت های مادّی و معنوی رسیده بودند؛ بنابراین «آنها در حقیقت انتقام نعمتهایی را می کشیدند که خداوند و پیامبر صلی الله علیه و آله با فضل و کرم خود تا سر حدّ استغنا به آنها داده بودند (وَمَا نَقَمُوا إِلاَّ أَنْ أَغْنَاهُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ).»

شک نیست که بی نیاز ساختن و رفع احتیاجاتشان در پرتو فضل پروردگار و خدمات

پیامبر چیزی نبود که بخواهنـد انتقام آن را بگیرنـد، بلکه جای حق شناسـی و سپاسـگزاری داشت؛ امّا این حق ناشـناسان زشـت سیرت، خـدمت و نعمت را با جنایت پاسخ گفتند. و این تعبیر زیبا و رسایی است که در بسـیاری از گفته ها و نوشـته ها به کار می رود، مثل اینکه به کسی که سالها به او خدمت کرده ایم و بعد به ما خیانت می کند، می گوییم: گناه ما فقط این بود که به تو پناه دادیم و از تو دفاع کردیم و حداکثر محبّت را نمودیم.

سپس آنچنان که سـیره قرآن است راه بازگشت را به روی آنان گشوده، می گویـد : «اگر آنان توبه کنند برای آنها بهتر اسـت (فَإِنْ یَتُوبُوا یَکُ خَیْراً لَّهُمْ).»

و این نشانه واقع بینی اسـلام و اهتمام به امر تربیت و مبارزه با هرگونه سخت گیری و شدّت عمل نابجاست، که حتّی راه آشتی و تـوبه را به روی منافقـانی که توطئه برای نـابودی پیـامبر صـلی الله علیه و آله کردنـد و سـخنان کفرآمیز و توهین هـای زننـده داشتند باز گذارده، بلکه از آنها دعوت به توبه می کند.

این در حقیقت چهره واقعی اسلام است؛ ولی چقدر بی انصافند آن کسانی که اسلام را با چنین چهره ای، دین فشار و خشونت معرفی کرده اند.

آیا در دنیای امروز هیـچ حکومتی هر چنـد طرفـدار نهایت نرمش بوده باشـد، در برابر توطئه گرانی که بر ضدّ او نقشه کشـیده اند، حاضـر به چنین انعطاف و محبّتی می باشد؟ و همان طور که در شأن نزول خواندیم یکی از مجریان اصـلی این برنامه های نفاق انگیز با شنیدن این سخن توبه کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله هم توبه او را پذیرفت.

در عین حال، برای اینکه آنها این نرمش را دلیل بر ضعف نگیرند، به آنها هشدار می دهد که «اگر به روش خود ادامه دهند، و از توبه روی برگرداننـد، خداونـد در دنیا و آخرت آنان را به مجازات دردناکی کیفر خواهـد داد (وَإِنْ یَتَوَلَّوْا یُعَذِّبْهُمُ اللهُ عَذَاباً أَلِیماً فِی الدُّنْیَا وَالْآخِرَهِ).»

و اگر می پندارند کسـی در برابر مجازات الهی ممکن است به کمک آنان بشـتابد، سـخت در اشـتباهند؛ زیرا «آنها در سراسـر روی زمین نه ولی و سرپرستی خواهند داشت و نه یار

و یاوری (وَمَا لَهُمْ فِی الْاَرْضِ مِنْ وَلِیٍّ وَلاَ نَصِیرٍ).»

البتّه مجازاتهای آنها در آخرت روشن است، امّا عذابهای دنیای آنها همان رسوایی و بی آبرویی و خواری و بدبختی و مانند آن است.

چهره دیگری از نفاق

در آیه ۷۵ تا ۷۸ سوره توبه

وَمِنْهُم مَّنْ عَاهَدَ اللّهَ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ

از آنها کسانی هستند که با خدا پیمان بسته اند که اگر خداوند ما را از فضل خود روزی دهد، قطعاً صدقه خواهیم داد و از صالحان (و شاکران) خواهیم بود.

فَلَمَّا آتَاهُم مِّنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوا وَّهُمْ مُعْرِضُونَ

امّا هنگامی که خدا از فضل خود به آنها بخشید، بخل ورزیدند، و سرپیچی کردند، و رویگردان شدند.

فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقاً فِی قُلُوبِهِمْ إِلَی يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ

این عمل، (روح) نفاق را تا روزی که خدا را ملاقات کنند، در دلهایشان برقرار ساخت. این سزای شکستن پیمانی است که با خدا بسته بودند و سزای دروغ هایی است که می گفتند.

أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ وَأَنَّ اللّهَ عَلاَّمُ الْغُيُوبِ

آیا نمی دانستند که خداوند اسرار و سخنان در گوشی آنها را می داند، و خداوند دانای اسرار نهان است!

* * *

در میـان مفسّـران معروف است که این آیات درباره یکی از «انصار» به نام «ثَعْلَبَهَ بن حَاطِبِ» نازل شـده است. او که مرد فقیری بود و مرتّب به مسـجد پیامبر صـلی الله علیه و آله می آمد، اصـرار داشت که پیامبر صـلی الله علیه و آله دعا کند تا خداوند مال فراوانی به او بدهد! پیامبر صـلی الله علیه و آله به او فرمود: «قَلِیلٌ تُؤَدِّی شُـکْرَهُ خَیْرٌ مِنْ کَثِیرٍ لَا تُطِیقُهُ ؛ مقدار کمی که حقّش را بتوانی ادا کنی، بهتر از مقدار زیادی است که توانایی ادای حقّش را نداشته باشی!» آیا بهتر نیست که تو به پیامبر صلی الله علیه و آله خدا تأسّی جویی و به زندگی ساده ای بسازی! ولی ثعلبه دست بردار نبود، و سرانجام به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد به خـدایی که تـو را به حق فرسـتاده سوگنـد یـاد می کنم، اگر خداونـد ثروتی به من عنـایت کنـد تمـام حقوق آن را می پردازم، پیامبر صلی الله علیه و آله برای او دعا کرد.

چیزی نگذشت که طبق روایتی پسـر عموی ثروتمندی داشت از دنیا رفت و ثروت سـرشاری به او رسید؛ و طبق روایت دیگری گوسـفندی خریـد و به زودی زاد و ولـد کرد، آنچنـان که نگاهـداری آنهـا در مـدینه ممکن نبود، ناچار به آبادی های اطراف مدینه روی آورد و آنچنان مشغول و سرگرم زندگی مادّی شد که در نماز جماعت و حتّی نماز جمعه نیز شرکت نمی کرد.

پس از مدّتی پیامبر صـلی الله علیه و آله مأمور جمع آوری زکات رانزد او فرستاد، تا زکات اموال او را بگیرد؛ ولی این مرد کم ظرفیّت و تازه به نوا رسـیده و بخیل، از پرداخت حقّ الهی خوداری کرد، نه تنها خودداری کرد، بلکه به اصل تشـریع این حکم نیز اعـتراض نمـود و گفـت: ایـن حکـم برادر «جزیه» است؛ یعنی، مـا مسـلمان شـده ایم که از پرداخت جزیه معـاف باشـیم و با پرداخت زکات، چه فرقی میان ما و غیر مسلمانان باقی مانده!

در حالی که او نه مفهوم «جزیه» را فهمیده بود، و نه مفهوم زکات را، و یا فهمیده بود امّا دنیا پرستی اجازه بیان حقیقت و اظهار حق به او نمی داد؛ به هرحال، هنگامی که پیامبر صـلی الله علیه و آله سـخن او را شـنید فرمود: «یا وَیْحَ ثَعْلَبَه! یا وَیْحَ ثَعْلَبَه!؛ وای بر ثعلبه! ای وای بر ثعلبه!» و در این هنگام آیات فوق نازل شد.

امروز هم «ثعلبه»ها کم نیستند!

این آیـات، در حقیقت روی یکی دیگر از صـفات زشت منافقـان انگشت می گـذارد و آن اینکه: به هنگام ضـعف و ناتوانی و فقر و پریشانی، چنان دم از ایمان می زننـد که هیـچ کس باور نمی کنـد آنها روزی در صف منافقان قرار گیرنـد، و حتّی شاید آنهایی را که دارای امکانات وسیع هستند، مذمّت می کنند که چرا از امکاناتشان به نفع مردم محروم استفاده نمی کنند!

امّا همین که خودشان به نوایی برسـند چنان دست و پای خود را گم کرده و غرق دنیا پرستی می شونـد که همه عهـد و پیمان های خویش را با خدا به دست فراموشـی می سپارند؛ گویا بکلّی تغییر شخصیّت داده، و درك و دید دیگری پیدا می کنند؛ و همین کم ظرفیّتی که نتیجه اش دنیـا پرستی و بخل و امساك و خودخواهی است، روح نفاق را چنان در آنان متمرکز می سازد که راه بازگشت را به روی آنان می بندد!

در آیه نخست می گوید: «بعضـی از منافقان کسانی هستند که با خدا پیمان بسته اند که اگر از فضل و کرم خود به ما مرحمت کنـد، قطعاً به نیازمندان کمک می کنیم و از نیکوکاران خواهیم بود (وَمِنْهُمْ مَّنْ عَاهَدَ اللّهَ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَکُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِینَ).»

* * *

ولی این سـخن را تنها زمانی می گفتند که دسـتشان از همه چیز تهی بود «و به هنگامی که خداوند از فضل و رحمتش سـرمایه هایی به آنان داد، بخل ورزیدند، سرپیچی کردند و رویگردان شدند (فَلَمَّا آتَاهُمْ مِّنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوا وَهُمْ مُعْرِضُونَ).»

این عمل و این پیمان شـکنی و بخل نتیجه اش این شـد که «روح نفاق به طور مسـتمر و پایـدار در دل آنها ریشه کنـد و تا روز قیامت و هنگامی که خدا را ملاقات می کنند، ادامه یابد (فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقاً فِی قُلُوبِهِمْ إِلَی یَوْمِ یَلْقَوْنَهُ).»

«این به خاطر آن است که از عهدی که با خدا بسـتند، تخلّف کردند و به خاطر آن است که مرتّباً دروغ می گفتند (بِمَا أَخْلَفُوا اللّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا کَانُوا یَکْذِبُونَ).»

سرانجام آنها را با این جمله مورد سرزنش و توبیخ قرار می دهد که: «آیا آنها نمی دانند خداوند اسرار درون آنها را می داند، و سخنان آهسته و در گوشی آنان را می شنود، و خداوند از همه غیوب و پنهانی ها باخبر است (أَلَمْ یَعْلَمُوا أَنَّ اللهَ یَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ وَأَنَّ اللهَ عَلاَّمُ الْغُیُوبِ)!»

* * *

چند نکته مهم

از جمله «فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقاً فِی قُلُوبِهِمْ» به خوبی استفاده می شود که بسیاری از گناهان و صفات زشت، و حتّی کفر و نفاق ، «علّت» و «معلول» یکدیگرند؛ زیرا جمله فوق با صراحت می گوید: بخل و پیمان شکنی آنها سبب شد که نفاق در دلهایشان ریشه دواند، و همین گونه است گناهان و کارهای خلاف دیگر؛ و لذا در بعضی از عبارات می خوانیم که گاهی گناهان بزرگ سبب می شود که انسان، بی ایمان از دنیا برود.

منظور از «یَوْمِ یَلْقَوْنَهُ» که ضمیر آن به «خداوند» برمی گردد همان روز «رستاخیز» است؛ زیرا تعبیر «لقاءالله» و مانند آن در قرآن معمولاً درباره قیامت آمده است؛ درست است که با مرگ، دوران عمل پایان می یابد، و پرونده کار نیک و بد بسته می شود؛ ولی آثار آنها همچنان در روح انسان تا قیامت برقرار خواهد بود.

البتّه این احتمال را هم داده اند که ضمیر «یلقونه» به «بخل» بازگردد؛ یعنی «تا آن زمانی که نتیجه و کیفر بخل خویش را دریابند.»

همچنین احتمال داده شده است که منظور از ملاقات پروردگار، لحظه مرگ باشد.

ولی همه اینها خلاف ظاهر آیه است و ظاهر، همان است که گفتیم.

از آیات فوق نیز استفاده می شود که «پیمان شکنی» و «دروغ» از صفات «منافقان» است و آنها هستند که پیمان خود را که با تأکیدات فراوان با خدا بسته اند، زیر پا می گذارند؛ و حتّی به پروردگار خویش دروغ می گویند.

در حدیث معروفی که از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده می خوانیم: «لِلْمُنافِقِ ثَلاثُ عَلاماتٍ، إِذا حَدَّثَ کَذَبَ، وَ إِذا وَعَدَ أَخْلَفَ، وَ إِذَا ائْتُمِنَ خانَ (۱) ؛ منافق سه نشانه دارد: به هنگام سخن گفتن دروغ

می گوید، و به هنگامی که وعده می دهد، تخلّف می کند، و هر گاه امانتی به او بسپارند، در آن خیانت می نماید.»

جالب اینکه، در داستان فوق (داستان ثعلبه) هر سه نشانه وجود دارد: او هم دروغ می گفت و هم پیمان شکنی کرد و هم در اموالی که خداوند به عنوان امانت خویش به او سپرده بود، خیانت نمود!

حدیث فوق به صورت صحیح و دقیق از امام صادق علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله در کتاب کافی آمده است، آنجا که می فرماید: «ثَلاثٌ مَنْ کُنَّ فِیهِ کانَ مُنافِقاً وَ إِنْ صامَ وَ صَلّی وَ زَعَمَ أَنَّهُ مُسْلِمٌ: مَنْ إِذَا ائْتُمِنَ خانَ، وَ إِذا حَدَّثَ کَذَبَ، وَ إِذا وَعَدَ أَخْلَفَ (۲) ؛ سه چیز است در هر کس باشد منافق

است، هر چند روزه بگیرد و نماز بخواند، و خود را مسلمان بداند: کسی است که در امانت خیانت کند، و در سخن دروغ گوید، و به هنگام وعده تخلّف جوید.»

البتّه ممکن است به ندرت گناهان فوق از افراد باایمان صادر شود و سپس توبه کنند، ولی استمرار آن نشانه روح نفاق و منافق گری است.

این نکته نیز شایان توجّه است که آنچه در آیات فوق خواندیم یک بحث تاریخی و مربوط به گذشته نبود، بلکه بیان یک واقعیّت اخلاقی و اجتماعی است که در هر عصر و زمان، و در هر جامعه ای، اگر به اطراف خود نگاه کنیم، نمونه های فراوانی دارد.

چه بسیارند کسانی که در شرایط عادّی یا به هنگامی که تنگدستند، در صفّ مؤمنان داغ و قرص و محکم قرار دارند؛ در همه جلسات مذهبی حاضرند؛ پای هر پرچم اصلاحی سینه می زنند؛ با هر منادی حقّ و عدالت هم صدا هستند؛ و برای

۱- تفسیر مجمع البیان، ج ۵، ص ۹۵.

۲- اصول کافی، ج ۲، ص ۲۹۱ .

کارهای نیک گریبان چاک می کنند؛ و در برابر هر فسادی فریاد می کشند.

ولی به هنگـامی که به اصـطلاح، دری به تخته می خورد، به نوایی می رسـند، پست و مقـامی پیـدا می کننـد، و سـری در میان سرها در می آورنـد، یک مرتبه تغییر چهره و بالاتر از آن تغییر ماهیّت می دهنـد؛ آن شور و عشق سوزان نسـبت به خدا و دین در آنها فروکش می کند؛ دیگر در جلسات سازنده خبری از آنان نیست؛ در هیچ برنامه اصـلاحی حضور ندارند؛ نه برای حق، گریبـان چاک می کننـد و نه دیگر در برابر باطل فریاد می کشـند! قبلاً که نه محلّی از اِعراب داشـتند و نه موقعیّتی در اجتماع، هزار گونه عهـد و پیمـان بـا خـدا و خلق بسـته بودنـد، که اگر روزی امکانـاتی پیـدا کننـد، چنین و چنان خواهنـد کرد، و حتّی هزارگونه ایراد و انتقـاد به متمکّنـان وظیفه نشـناس داشـتند، امّـا آن روز که وضـعشان دگرگون شـد، تمام عهـد و پیمانها را به دست فراموشی سپردند، و همه ایرادها و انتقادها همچون برف در تابستان آب شد.

آری، این کم ظرفیّتی یکی از نشانه های بارز منافقان است! مگر نفاق چیزی جز دو چهره بودن و یا دوگانگی شخصـیّت است! تاریخچه زندگی این گونه افراد بارزترین نمونه دو گانگی شخصیّت است! اصولاً انسان با ظرفیّت، دو شخصیّتی نمی شود!

شک نیست «نفاق» همچون «ایمان» دارای مراحل مختلفی است، بعضـی آنچنان این خوی پلید در روحشان رسوخ کرده که در قلبشان اثری از ایمان به خدا باقی نمانده، هر چند خود را در صف مؤمنان جا زده اند!

ولی گروهی دیگر با اینکه دارای ایمان ضعیفی هستند، و واقعاً مسلمانند، اعمالی را مرتکب می شوند که متناسب وضع منافقان است؛ و رنگی از دو گـانگی شخصـیّت دارد. آن کس که پیوسـته دروغ می گویـد ولی ظاهرش صـدق و راستی است، آیا دو چهره و منافق نیست!

کسی که ظاهراً امین است و به همین دلیل مورد اعتماد مردم می باشد که امانتهای خود را به او می سپارند، امّا در واقع در آنها خیانت می کند، آیا گرفتار دو گانگی

شخصیّت نمی باشد!

همچنین آیا آنها که عهد و پیمان می بندند ولی هرگز پایبند به آن نیستند، عملشان عمل منافقان محسوب نمی شود!

اتّفاقاً یکی از بزرگترین بلاهای اجتماعی و عوامل عقب ماندگی وجود همین گونه منافقان در جوامع انسانی است، و اگر چشم بر هم نگذاریم و به خودمان دروغ نگوییم، چه بسیار می توانیم از این منافقان «ثعلبه صفت» در اطراف خود و در جوامع اسلامی بشمریم. و عجب اینکه، با این همه عیب و ننگ و دور افتادگی از روح تعلیمات اسلام، باز گناه عقب افتادگی خود را به گردن اسلام می گذاریم!

پاکبازان و منافقان

آیات ۷۹ و ۸۰ سوره توبه

الَّذِینَ یَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِینَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ فِی الصَّدَقَاتِ وَالَّذِینَ لاَ یَجِدُونَ إِلاَّ جُهْدَهُمْ فَیَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ

کسانی که از صدقات مؤمنان اطاعت پیشه، عیب جویی می کنند، و آنهایی را که (برای انفاق در راه خدا) دسترسی جز به مقدار (ناچیز) تواناییشان ندارند، مسخره می نمایند، خدا آنها را مسخره می کند (کیفر استهزا کنندگان را به آنها می دهد) و برای آنان عذاب دردناکی است.

اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لاَ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِینَ مَرَّةً فَلَنْ یَغْفِرَ اللهُ لَهُمْ ذَلِکَ بِأَنَّهُمْ کَفَرُوا بِاللهِ وَرَسُولِهِ وَاللهُ لاَ یَهْدِی الْقَوْمَ الْفَاسِقِینَ

چه برای آنها استغفار کنی و چه نکنی، (حتّی) اگر هفتاد بار برای آنها استغفار کنی، هرگز خداوند آنها را نمی آمرزد، چرا که آنها خدا و پیامبرش را انکار کردند، و خداوند جمعیّت فاسقان را هدایت نمی کند!

در شأن نزول این آیات روایات متعدّدی در کتب تفسیر و حدیث نقل شده، که از مجموع آنها چنین استفاده می شود که پیامبر صلی الله علیه و آله تصمیم داشت لشکر اسلام را برای مقابله با دشمن (احتمالاً برای جنگ تبوک) آماده سازد، و نیاز به گرفتن کمک از مردم داشت؛ هنگامی که نظر خود را اظهار فرمود، کسانی که توانایی داشتند، مقدار قابل ملاحظه ای به عنوان زکات یا کمک بلاعوض به ارتش اسلام خدمت کردند؛ ولی بعضی از کارگران کم در آمد مسلمان مانند «ابوعقیل انصاری» یا «سالم بن عمیر انصاری» با تحمّل کار اضافی و کشیدن آب در شب و تهیّه دو من خرما که یک من آن را برای خانواده خویش ذخیره کرد و یک من دیگر را خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آورد، کمک ظاهراً ناچیزی به این برنامه بزرگ اسلامی نمود.

ولی منافقان به هر یک از این دو گروه ایراد می گرفتند: کسانی را که زیاد پرداخته بودند، به عنوان ریاکار اسرافکار معرفی می کردند، و کسانی را که مقدار ظاهراً ناچیزی کمک نموده بودند، به باد سخریّه و استهزا می گرفتند که آیا لشکر اسلام نیاز به چنین کمکی دارد!

آیات فوق نازل شد و شدیداً آنها را به عذاب خداوند بیم داد!

* * *

کارشکنی منافقان

در این آیات اشاره به یکی دیگر از صفات عمومی منافقان شده است که آنها افرادی لجوج، بهانه جو، و ایراد گیر و کارشکن هستند؛ هر کار مثبتی را با وصله های نامناسبی تحقیر کرده و بد جلوه می دهند، تا هم مردم را در انجام کارهای نیک دلسرد سازند، و هم تخم بدبینی و سوء ظن را در افکار بپاشند، و به این وسیله چرخ های فعّالیّت مفید و سازنده در اجتماع از کار بیفتد.

قرآن مجید شدیداً این روش غیر انسانی آنها را نکوهش می کند، و مسلمانان را از

آن آگـاه می سـازد، تـا تحت تـأثیر این گونه القائـات سوء قرار نگیرنـد و هم منافقان بداننـد که حنای آنان در جامعه اسـلامی رنگی ندارد!

نخست می فرمایـد: «آنها که به افراد نیکوکار مؤمن در پرداختن صدقات و کمک های صادقانه، عیب می گیرند، و مخصوصـاً آنها که افراد با ایمان تنگدست را که دسترسـی جز به کمکهای مختصـر ندارند، مسـخره می کنند، خداوند آنان را مسخره می کنـد، و عذاب دردناک در انتظار آنان است (الَّذِینَ یَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِینَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ فِی الصَّدَقَاتِ وَالَّذِینَ لاَ یَجِدُونَ إِلاَّ جُهْدَهُمْ فَیَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ).»

«یلمزون» از مـاده «لمز» بر وزن «طنز» به معنـای عیب جویی و «المطوعین» از مـاده «طوع» بر وزن «موج» به معنـای اطاعت است، ولی معمولاً این کلمه به افراد نیکوکار و آنهایی که علاوه بر واجبات به مستحبّات نیز عمل می کنند، اطلاق می شود.

از آیه فـوق اسـتفاده می شـود که منافقـان از گروهی عیب جـویی می کردنـد، و گروهی را مسـخره می نمودنـد. روشن است، سخریّه درباره کسانی بوده که تنها قادر به کمک مختصـری به ارتش اسـلام بودنـد، و لابـد عیب جویی مربوط به کسانی بوده که بعکس آن ها، کمک های فراوانی داشتند؛ دومی را به عنوان ریا کاری و اوّلی را به عنوان کم کاری تخطئه می نمودند.

* * *

در آیه بعـد تأکیـد بیشتری روی مجـازات این گروه از منافقان نموده و آخرین تهدیـد را ذکر می کنـد، به این ترتیب که روی سخن را به پیامبر صـلی الله علیه و آله نموده می گوید: «چه برای آنها استغفار کنی و چه نکنی، حتّی اگر هفتاد بار برای آن ها از خداوند طلب آمرزش نمایی، هرگز خدا آنها را نمی بخشد (اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لاَ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِینَ مَرَّةً فَلَنْ یَغْفِرَ اللهُ لَهُمْ)!»

«چرا که آنها خـدا و پیامبرش را انکار کردنـد و راه کفر پیش گرفتند - و همین کفر، آنها را به درّه نفاق و آثار شوم آن افکند (ذَلِکَ بِأَنَّهُمْ کَفَرُوا بِاللهِ وَرَسُولِهِ).»

و روشن است هـدایت خـدا شامـل حـال کسـانی می شـود که در طریق حق طلـبی گـام بر می دارنـد و جویـای حقیقتنـد، ولی «خداوند افراد فاسق و گنهکار و منافق را هدایت نمی کند (وَاللهُ لاَ يَهْدِی الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ).»

* * *

چند نکته مهم

اهمّیت، به کیفیّت کـار است نه کمّیت؛ این حقیقت به خوبی از آیات قرآن به دست می آیـد که اسـلام در هیـچ موردی روی «کثرت مقـدار عمـل» تکیه نکرده، بلکه همه جـا اهمّیت به «کیفیّت عمـل» داده است، و برای اخلاص و نیّت پاک، ارزش فوق العاده ای قائل شده که آیات فوق نمونه ای از این منطق قرآن است.

همان گونه که دیدیم برای عمل مختصر کارگر مسلمانی که شبی را تا صبح نخوابیده، و با قلبی پر از عشق به خدا، و اخلاص و احساس مسئولیّت در برابر مشکلات جامعه اسلامی، کار کرده و توانسته است با این شب بیداری یک من خرما به سپاه اسلام در لحظات حسّاس کمک کنـد، فوق العاده اهمّیت قائل شده، و کسانی را که این گونه اعمال ظاهراً کوچک و واقعاً بزرگ را تحقیر می کنند، شدیداً توبیخ و تهدید می کند، و می گوید مجازاتی دردناک در انتظار آنهاست.

از این موضوع این حقیقت نیز روشن می شود که در یـک جـامعه سـالم اسـلامی به هنگـام بروز مشـکلات، همه بایـد احساس مسئولیّت کنند، نباید چشم ها تنها به متمکّنان دوخته شود، چرا که اسلام متعلّق به همه است، و همه باید در حفظ آن از جان و دل بکوشند.

مهم این است که هرکس از مقدار توانایی خود دریغ ندارد؛ سـخن از بسیار و کم نیست؛ سخن از احساس مسئولیّت و اخلاص است. قابل توجّه اینکه در حـدیثی می خوانیم که از پیامبر صـلی الله علیه و آله سؤال شـد: «أَیُّ الصَّدَقَهِ أَفْضَلُ ؛ کـدام صـدقه و کمک از همه برتر

است؟» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «جُهْدُ الْمُقِلّ ؛ مقدار توانایی افراد کم درآمد.»

* * *

صفتی که در آیات فوق درباره منافقان عصر پیامبر صلی الله علیه و آله خواندیم - مانند سایر صفات آنان - اختصاصی به آن گروه و آن زمان ندارد، بلکه از صفات زشت همه منافقان در هر عصر و زمان است. آنها با روح بدبینی خاصّی که دارند، سعی می کنند هرکار مثبتی را با وصله های ناجور از اثر بیندازند؛ سعی می کنند هر نیکوکاری را به نوعی دلسرد کنند؛ و حتّی با سخریّه و استهزا و کم اهمّیّت جلوه دادن خدمات بی آلایش افراد کم درآمد، شخصیّت آنها را درهم بشکنند و تحقیر کنند، تا همه فعّالیّت های مثبت در جامعه خاموش گردد و آنها به هدف های شومشان نائل گردند.

ولی مسلمانان آگاه و بیدار، در هر عصر و زمان، باید کاملاً متوجّه این نقشه شوم منافقان باشند، و درست برعکس آن گام بردارند؛ یعنی، از خدمتگزاران جامعه تشویق به عمل آورند، و برای خدمات ظاهراً کوچک توأم با اخلاص، ارج فراوان قائل شوند، تا کوچک و بزرگ به کار خود دلگرم و علاقه مند گردند؛ و نیز باید همگان را از این نقشه ویرانگر منافقان آگاه سازند تا دلسرد نشوند.

* * *

جمله «سَخِرَاللهُ مِنْهُم ؛ خداوند آنها را مسخره می کند.» به این معنا نیست که خداوند اعمالی همانند آنان انجام می دهد، بلکه همان گونه که مفسّران گفته اند: منظور این است که مجازات استهزا کنندگان را به آنها خواهد داد، و یا آنچنان با آنها رفتار می کند که همچون استهزا شدگان تحقیر شوند!

* * *

شک نیست که عدد سبعین (هفتاد) در آیات فوق برای «تکثیر» است نه برای «تعداد»؛ به عبارت دیگر، مفهوم آیه این است که هر قدر برای آنها استغفار کنی خداوند آنان را نمی بخشد؛ درست مانند اینکه کسی به دیگری می گوید: اگر صد بار

هم اصرار کنی قبول نخواهم کرد؛ مفهوم این سخن آن نیست که اگر یک صد و یکبار اصرار کنی می پذیرم، بلکه منظور این است که مطلقاً نخواهم پذیرفت.

این گونه تعبیر در حقیقت برای تأکید مطلب است؛ و لذا در سوره منافقون آیه ۶، همین موضوع به عنوان نفی مطلق ذکر شده است، آنجا که می فرماید: «سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللّٰهُ لَهُمْ ؛ تفاوت نمی کند چه برای آنها طلب آمرزش کنی یا نکنی خدا آنها را نخواهد بخشید!»

شاهد دیگر این سخن، علّتی است که در ذیل آیه ذکر شده و آن اینکه : «آنها به خدا و پیامبرش کافر شده اند و خدا فاسقان را هدایت نمی کند». روشن است که برای این گونه افراد هیچ مقدار استغفار سبب نجات نخواهد شد.

ولی عجب اینکه در روایات متعدّدی که از طرق اهل تسنّن نقل شده می خوانیم پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از نزول آیه فوق چنین فرمود: «لَأَزِيْدَنَّ فِي الْإِسْتِغْفارِ لَهُمْ عَلى سَبْعِينَ مَرَّةً! رَجاءً مِنْهُ أَنْ يَغْفِرَ اللّٰهُ لَهُمْ، فَنَزَلَتْ: سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللّٰهُ لَهُمْ؛ به خدا سوگند بیش از هفتاد بار برای آنها استغفار می کنم به این امید که خداوند آنها را بیامرزد، در این هنگام آیه (سوره منافقان) نازل شد که خداوند در آن می فرماید : تفاوت نمی کند چه برای آنها استغفار کنی و چه نکنی، هرگز خدا آنها را نمی آمرزد. (۱) »

مفهوم روایات فوق این است که پیامبر صلی الله علیه و آله از عدد هفتاد در آیه مورد بحث «تعداد» فهمیده است و لذا فرموده من بیش از هفتاد بار برای آنها استغفار می کنم، در حالی که همان طور که گفتیم آیه مورد بحث مخصوصاً با توجّه به علّتی که در ذیل آن آمده، به روشنی به ما می فهماند که عدد هفتاد برای «تکثیر» است و کنایه از نفی مطلق توأم با تأکید می باشد.

بنابراین، روایات فوق چون مخالف با قرآن است ابداً قابل قبول نیست بخصوص

۱- جامع البیان، ج ۱۰، ص ۲۵۳ .

که اسناد آنها از نظر ما نیز معتبر نمی باشد.

تنها توجیهی که می توان برای روایات فوق کرد (هرچند خلاف ظاهر است) این است که پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از نزول آیات فوق این جمله را می فرموده، و هنگامی که آیات فوق نازل شد، از استغفار برای آنها صرف نظر فرمود.

روایت دیگری نیز در این باره نقل شده که ممکن است ریشه اصلی روایات فوق باشد که به هنگام «نقل به معنا» دگرگون شده است، و آن اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لَوْ عَلِمْتُ أَنَّهُ لَوْ زِدْتُ عَلَى السَّبْعِيْنَ مَرَّةً غَفَرَ لَهُمْ لَفَعَلْتُ (۱) ؛ اگر می دانستم که هرگاه بیش از هفتاد بار برای

آنها استغفار کنم خداوند آنان را می بخشد، چنین می کردم.»

مفهوم این سخن (مخصوصاً با توجّه به کلمه «لو» که برای امتناع می باشد) این است که می دانم خدا آنها را نمی بخشد، ولی به قدری قلبم از عشق به هدایت بندگان خدا و نجاتشان آکنده است، که اگر فرضاً بیش از هفتاد بار استغفار باعث نجاتشان می شد، چنین می کردم.

به هرحال، مفهوم آیات فوق روشن است، و هر حدیثی بر خلاف آنها باشد، یا باید آن را توجیه کرد و یا کنار گذاشت.

نمونه دیگری از کارشکنی منافقان

آیات ۸۱ تا ۸۳ سوره توبه

فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلاَفَ رَسُولِ اللهِ وَكَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ فِی سَبِيلِ اللهِ وَقَالُوا لاَ تَنفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرّاً لَّوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ

تخلّف کنندگان (از جنگ تبوک) از مخالفت با رسول خدا صلی الله علیه و آله خوشحال شدند و

۱- تفسیر مجمع البیان، ج ۵، ص ۹۷ .

کراهت داشتند که با اموال و جان های خود در راه خدا جهاد کنند و (به یکدیگر و به مؤمنان) گفتند: در این گرما (به سوی میدان) حرکت نکنید؛ (به آنها) بگو: آتش دوزخ از این هم گرمتر است! اگر می فهمیدند!

فَلْیَضْحَکُوا قَلِیلا وَلْیَبْکُوا کَثِیرآ جَزَاءً بِمَا کَانُوا یَکْسِبُونَ

از این رو، آنها باید کمتر بخندند و بسیار بگریند؛ (چرا که آتش جهنّم در انتظارشان است) این، جزای کارهایی است که انجام می دادند.

فَإِن رَّجَعَکَ اللهُ إِلَی طَائِفَهٍ مِّنْهُمْ فَاسْتَأْذَنُوکَ لِلْخُرُوجِ فَقُلْ لَّنْ تَخْرُجُوا مَعِیَ أَبَدآ وَلَنْ تُقَاتِلُوا مَعِیَ عَدُوّآ إِنَّکُمْ رَضِیتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّهٍ فَاقْعُدُوا مَعَ الْخَالِفِینَ

هرگاه خداوند تو را به سوی گروهی از آنان بازگرداند و از تو اجازه خروج (به سوی میدان جهاد) بخواهند، بگو: هیچ گاه با من خارج نخواهید شد! و هرگز همراه من با دشمنی نخواهید جنگید! شما نخستین بار به کناره گیری راضی شدید، اکنون نیز با متخلّفان بمانید!

* * *

در این آیات نیز سخن همچنان پیرامون معرّفی منافقان، به وسیله اعمال و رفتار و افکار آنهاست، تا مسلمانان به روشنی این گروه را بشناسند و تحت تأثیر نقشه های شوم آنان قرار نگیرند.

نخست می فرماید: «آنها که (در تبوک) از شرکت در جهاد تخلّف جستند، و با عذرهای واهی در خانه های خود نشستند، و به گمان خود سلامت را بر خطرات میدان جنگ ترجیح دادند، از این عملی که بر ضدّ رسول خدا صلی الله علیه و آله مرتکب شدند، خوشحالند (فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلاَفَ رَسُولِاللهِ).»

«و از اینکه در راه خدا با مال و جان خود جهاد کنند و به افتخارات بزرگ مجاهدان نائل گردند، کراهت داشتند (وَکَرِهُوا أَنْ یُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ فِی سَبِیلِ اللهِ).»

آنها به تخلّف خودشان از شرکت در میان جهاد قناعت نکردند، بلکه با وسوسه های شیطانی کوشش داشتند، دیگران را نیز دلسرد یا منصرف سازند: «و به آنها گفتند: در این گرمای سوزان تابستان به سوی میدان نیز حرکت نکنید (وَقَالُوا لاَ تَنفِرُوا فِی الْحَرِّ)!»

در حقیقت آنها می خواستند هم اراده مسلمانان را تضعیف کنند، و هم شریک های بیشتری برای جرمشان فراهم سازند.

سپس قرآن روی سخن را به پیامبر صلی الله علیه و آله کرده و با لحن قاطع و کوبنده ای به آنها چنین پاسخ می گوید: «به آنها بگو آتش سوزان دوزخ از این هم گرم تر و سوزان تر است، اگر بفهمند (قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرّآ لَّوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ)!»

ولی افسوس که بر اثر ضعف ایمان، و عدم درک کافی، توجّه ندارند که چه آتش سوزانی در انتظار آنهاست؛ آتشی که یک جرقّه کوچکش از تمام آتش های دنیا سوزنده تر است.

* * *

دو آیه بعد اشاره به این می کند که آنها به گمان اینکه پیروزی به دست آورده اند، و با تخلّف از جهاد و دلسرد کردن بعضی از مجاهدان به هدفی رسیده اند، قهقه سر می دهند و بسیار می خندند، همان گونه که همه منافقان در هر عصر و زمان چنینند.

ولی قرآن به آنها اخطار می کند که: «باید کم بخندند و بسیار بگریند (فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلا وَلْيَبْكُوا كَثِيرآ)!»

گریه برای آینده تاریکی که در پیش دارند؛ گریه برای مجازات های دردناکی که در انتظار آنهاست؛ گریه به خاطر اینکه همه پل های بازگشت را پشت سر خود ویران ساخته اند؛ و بالاخره گریه برای اینکه، این همه استعداد و سرمایه عمر را از دست داده و رسوایی و تیره روزی و بدبختی برای خود خریده اند. و در آخر آیه می فرماید: «این جزای اعمالی است که آنها انجام می دادند (جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ)!»

از آنچه گفتیم روشن شد که منظور این است که این گروه باید در این جهان کم بخندند و بیشتر گریه کنند؛ زیرا مجازات های دردناکی در پیش دارند که اگر از آن آگاه شوند، بسیار گریه خواهند کرد و کمتر می خندند.

ولی گروهی از مفسّران احتمال دیگری در معنای این جمله داده اند و آن اینکه : اینها هر قدر بخندند، با توجّه به عمر کوتاه دنیا، خنده های آنان کم خواهد بود، و در آخرت آن قدر باید گریه کنند که گریه های دنیا در برابر آن ناچیز است؛ ولی تفسیر اوّل با ظاهر آیه و تعبیرات مشابه آن که در گفته ها و نوشته ها می آید، سازگارتر است؛ بخصوص اینکه لازمه تفسیر دوم این است که صیغه امر به معنای اخبار بوده باشد و این بر خلاف ظاهر است.

حدیث معروفی که بسیاری از مفسّران از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که فرمود: «لَوْ تَعْلَمُونَ مَا أَعْلَمُ لَضَحِكْتُمْ قَلِيلاً وَ لَبَكَيْتُمْ كَثِيراً (۱) ؛ اگر آنچه را من (از کیفرهای هولناك قیامت) می دانم

شما هم می دانستید، کم می خندید و بسیار گریه می کردید!» نیز شاهد معنای اوّل است (دقّت کنید).

در آخرین آیه مورد بحث، اشاره به یکی دیگر از روش های حساب شده و خطرناك منافقان می کند و آن اینکه: آنها به هنگامی که کار خلافی را آشکار انجام می دهند، برای تبرئه خود ظاهراً در مقام جبران بر می آیند و با این نوسان ها و اعمال ضدّ و نقیض، چهره اصلی خود را پنهان می دارند.

آیه می گوید: «هرگاه خداوند تو را به سوی گروهی از اینها باز گرداند و از تو اجازه بخواهند که در میدان جهاد دیگری شرکت کنند، به آنها بگو هیچ گاه با من در هیچ میدان جهادی شرکت نخواهید کرد، و هرگز همراه من با دشمنی نخواهید جنگید (فَإِن رَّجَعَكَ اللهُ إِلَى طَائِفَةٍ مِّنْهُمْ فَاسْتَأْذَنُوكَ لِلْخُرُوجِ فَقُلْ لَّنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَداً وَلَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوّاً)!»

۱- تفسیر مجمع البیان، ج ۵، ص ۹۹ .

یعنی، پیامبر صلی الله علیه و آله باید آنها را برای همیشه مأیوس کند، و روشن سازد که به اصطلاح حنایشان دیگر رنگی نخواهد داشت و کسی فریبشان را نخواهد خورد، و این گونه دام ها را چه بهتر که بر چینند و به جای دیگر ببرند. در اینجا بعضی به قدری رسوا و شرمنده بودند که حتّی حاضر به حضور در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله و چنین پیشنهادی نمی شدند.

سپس دلیل عدم قبول پیشنهاد آنها را چنین بیان می کند: «شما برای نخستین بار راضی شدید که از میدان جهاد کناره گیری کنید و در خانه ها بنشینید، هم اکنون نیز به متخلّفان بپیوندید، و با آنها در خانه ها بنشینید (إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَاقْعُدُوا مَعَ الْخَالِفِينَ)!»

در اینجا به چند نکته باید توجّه کرد :

۱. شک نیست که اگر این گروه از منافقان، پس از تخلّف، پشیمان می شدند و توبه می کردند، و سپس برای شستشوی گناه سابق خود پیشنهاد شرکت در میدان های جهاد دیگر داشتند، خدا از آنها می پذیرفت، و پیامبر صلی الله علیه و آله دست رد به سینه آنها نمی گذارد؛ بنابراین، معلوم می شود که این پیشنهاد نیز یک نوع شیطنت و کار منافقانه بوده است، و به اصطلاح تاکتیکی بوده برای استتار چهره زشت خود و ادامه اعمال سابق.

۲. کلمه «خالف» به معنای تخلّف است، و اشاره به کسانی است که در میدان جهاد، با عذر و یا بدون عذر، شرکت نداشتند.

بعضی نیز گفته اند که «خالف» به معنای «مخالف» است، اشاره به اینکه شما هم بروید و با گروه مخالفان هم صدا شوید. این کلمه را به معنای «فاسد» نیز تفسیر کرده اند، چه اینکه «خلوف» به معنای فساد و «خالف» به معنای فاسد در لغت آمده است.

این احتمال نیز وجود دارد که همه معانی بالا از این کلمه، در آیه فوق اراده شده باشد، چرا که گروه منافقان و دوستان آنان دارای تمام این صفات رذیله بوده اند.

۳. بـاز تـذکّر این موضوع را لازم می دانیم که مسلمانان عصر ما نیز در برابر منافقان محیط خود که از روش های مشابهی با منافقان اعصار پیشین استفاده می کنند، باید از همان برنامه محکم پیامبر صلی الله علیه و آله پیروی کرده و یک بار که در دام آنان افتادند، دیگر فریب آنها را نخورند و به اشک های تمساحانه آنها وقعی ننهند که «مرد مسلمان هیچگاه دوبار در یک دام نمی افتد».

لزوم ایستادگی در برابر منافقان

آیات ۸۴ و ۸۵ سوره توبه

وَلاَ تُصَلِّ عَلَی أَحَدٍ مِّنْهُم مَّاتَ أَبَداً وَلاَ تَقُمْ عَلَی قَبْرِهِ إِنَّهُمْ کَفَرُوا بِاللهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ

بر مرده هیچ یک از آنان، نماز نخوان! و بر کنار قبرش، (برای دعا و طلب آمرزش) نایست! چرا که آنها به خدا و رسولش کافر شدند، و در حالی که فاسق بودند از دنیا رفتند!

وَلاَ تُعْجِبْکَ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلاَدُهُمْ إِنَّمَا یُرِیدُ اللهُ أَنْ یُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِی الدُّنْیَا وَتَزْهَقَ أَنفُسُهُمْ وَهُمْ کَافِرُونَ

مبادا اموال و اولادشان مایه شگفتی تو گردد، (این برای آنها نعمت نیست؛ بلکه) خدا می خواهد به این وسیله، آنها را در دنیا عذاب کند، و جانشان برآید در حالی که کافر باشند!

* * *

پس از آنکه منافقان با تخلّف صریح از شرکت در میدان جهاد، پرده ها را دریدند و کارشان بر ملا شد، خداوند به پیامبرش دستور می دهد روش صریح تر و محکم تری در برابر آنها اتّخاذ کند تا برای همیشه فکر نفاق و منافقگری از مغزهای دیگران بر

چیده شود، و منافقان نیز بدانند در جامعه اسلامی محلّی برای آنها وجود نخواهد داشت.

لذا، می فرماید: «بر هیچ یک از آنها (منافقان) که از دنیا می روند نماز مگزار (وَلاَ تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِّنْهُم مَّاتَ أَبَدآ)!»

«و هیچ گاه در کنار قبر او برای طلب آمرزش و استغفار نایست (وَلاَ تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ)!»

در حقیقت این یک نوع مبارزه منفی، و در عین حال مؤثّر، در برابر گروه منافقان است؛ زیرا به جهاتی که در گذشته گفتیم، پیامبر صلی الله علیه و آله نمی توانست رسماً دستور قتل آنها و پاکسازی محیط جامعه اسلامی را از این طریق صادر کند؛ ولی مبارزات منفی به حدّ کافی در بی اعتبار ساختن آنان، و انزوا و طردشان از جامعه اسلامی، اثر می گذارد.

زیرا می دانیم یک فرد مؤمن راستین، هم در حال حیات و هم پس از مرگ محترم است؛ به همین دلیل، در برنامه های اسلامی دستور غسل و کفن و نماز و دفن او داده شده است که با احترام هرچه بیشتر، با تشریفات خاصّی، او را به خاک بسپارند؛ و حتّی پس از دفن در کنار قبر او بیایند و برای گناهان و لغزش های احتمالی او از خداوند طلب بخشش کنند.

عدم انجام این مراسم درباره یک فرد، به معنای طرد او از جامعه اسلامی است؛ و اگر این طرد کننده، شخص پیامبر صلی الله علیه و آله بوده باشد، ضربه ای سخت و سنگین به حیثیت چنین فرد مطرودی وارد خواهد آمد. در حقیقت این یک برنامه مبارزه حساب شده در برابر گروه منافقان در آن زمان بود که امروز هم مسلمانان باید از روش های مشابه آن استفاده کنند.

یعنی، مادامی که افراد اظهار اسلام می کنند و به ظواهر اسلام پایبندند، باید معامله یک مسلمان با آنها کرد، هرچند باطنشان طور دیگری باشد؛ ولی اگر پرده ها را دریدند و نفاق خود را ظاهر کردند، باید با آنها همانند بیگانگان از اسلام رفتار نمود.

در پایان آیه، بار دیگر دلیل این دستور را روشن می سازد و می فرماید :

«این حکم به خاطر آن است که آنها به خدا و پیامبرش کافر شدند (إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللهِ وَرَسُولِهِ).»

«و در حالی که فاسق و مخالف فرمان خدا بودند، از دنیا رفتند - نه از کرده خود پشیمان شدند و نه با آب توبه لکّه های گناه را از دامان شستند (وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ).»

* * *

در اینجا ممکن است سؤالی برای مسلمانان مطرح شده یا بشود که اگر منافقان براستی این همه از رحمت خدا دورند و باید مسلمانان هیچ گونه ابراز محبّت و علاقه در مورد آنان نکنند، پس چرا خداوند به آنها این همه محبّت کرده و اینهمه مال و فرزند (نیروی اقتصادی و انسانی) را در اختیارشان قرار داده است.

خداوند در آیه بعد روی سخن را به پیامبر صلی الله علیه و آله کرده و پاسخ این سؤال را چنین می دهد: «اموال و فرزندانشان هیچ گاه نباید مایه اعجاب تو شود (وَلاَ تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلاَدُهُمْ)!» چرا که بعکس آنچه مردم ظاهر بین خیال می کنند، این اموال و فرزندان نه تنها باعث خوشبختی آنها نیست، بلکه «خداوند می خواهد آنان را به وسیله این ها در دنیا مجازات کند، و با حال کفر جان بدهند (إِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَ هُمْ كَافِرُونَ)!»

این آیه که نظیر آن را در همین سوره (آیه ۵۵) داشتیم، اشاره به این واقعیّت می کند که امکانات اقتصادی و نیروهای انسانی در دست افراد ناصالح نه تنها سعادت آفرین نیست، بلکه غالباً مایه دردسر و بلا و بدبختی است؛ زیرا چنین اشخاصی نه اموال خود را به مورد مصرف می کنند، تا از آن بهره مفید و سازنده ای بگیرند، و نه فرزندان سر به راه و با ایمان و تربیت یافته ای دارند که مایه روشنی چشم آنان و حلّ مشکلات زندگانیشان گردد؛ بلکه اموالشان غالباً در راه هوس های کشنده و سرکش، تولید فساد، و تحکیم پایه های ظلم مصرف می گردد، و مایه غفلت آنها از خدا و مسایل اساسی زندگی است؛ و فرزندانشان هم در خدمت ظالمان و فاسدان قرار می گیرند، و مبتلا به

انواع انحراف های اخلاقی می شوند، و سرانجام درد سر آفرین خواهند بود.

منتها برای کسانی که ثروت و نیروی انسانی را اصیل می پندارند و چگونگی مصرف آن، برای آنها مطرح نیست، زندگانی این گونه اشخاص دورنمای دل انگیزی دارد، امّا اگر به متن زندگیشان نزدیک تر بشویم و به این حقیقت نیز توجّه کنیم که چگونگی بهره برداری از این امکانات مطرح است، تصدیق خواهیم کرد که هرگز افراد خوشبختی نیستند!

* * *

دو نکته شایان دقّت

درباره شأن نزول آیه نخست، روایات متعدّدی وارد شده است، که خالی از اختلاف نیست.

از بعضی از این روایات استفاده می شود که پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که عبدالله بن اُبَیّ (منافق مشهور) از دنیا رفت، بر او نماز گزارد، و کنار قبر او ایستاد و دعا کرد، حتّی پیراهن خود را به عنوان کفن بر او پوشانید، سپس آیه فوق نازل شد و پیامبر صلی الله علیه و آله را از تکرار این کار نهی کرد.

در حالی که از بعضی دیگر از روایات بر می آید که پیامبر صلی الله علیه و آله تصمیم داشت نماز بر او بگزارد، جبرئیل نازل شد و این آیه را بر او خواند و او را از این کار بازداشت. بعضی دیگر چنین می گویند که پیامبر صلی الله علیه و آله نه نماز بر او گزارد و نه تصمیم بر این کار داشت، بلکه تنها پیراهن خود را برای تشویق قبیله «عبدالله» فرستاد، تا به عنوان کفن در تن او کنند و هنگامی که پرسیدند: چرا چنین اقدامی فرمودید، در حالی که او مرد بی ایمانی است؟ فرمود: پیراهن من باعث نجات او از عذاب الهی نخواهد شد، ولی من امیدوارم که به خاطر این عمل گروه زیادی مسلمان شوند، و چنین نیز شد که پس از این جریان عدّه فراوانی از قبیله خزرج مسلمان گشتند.

از آنجـا که این روایات با هم اختلاف فراوان دارد ما از ذکر آنها به عنوان یک شأن نزول صـرف نظر کردیم، بخصوص اینکه طبق گفته بعضـی از مفسّـِران بزرگ، مرگ «عبـدالله بن أبی» در سـال نهم هجری واقع شـد، در حالی که آیات فوق در حـدود سال هشتم نازل گشته است. (۱)

ولی آنچه جای انکار نیست این است که از لحن آیه چنین بر می آید که پیامبر صـلی الله علیه و آله قبل از نزول آیه بر منافقان نماز می گزارد، و بر کنار قبر آنها توقّف می کرد، چرا که آنها ظاهراً مسلمان بودند ولی پس از نزول این آیه، به طور قطع این برنامه برای همیشه تعطیل شد.

دون همّتی منافقان

آیات ۸۶ و ۸۷ سوره توبه

وَإِذَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ أَنْ آمِنُوا بِاللهِ وَجَاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ اسْتَأْذَنَکَ أُوْلُوا الطَّوْلِ مِنْهُمْ وَقَالُوا ذَرْنَا نَکُنْ مَّعَ الْقَاعِدِینَ

و هنگامی که سوره ای نازل گردد (و به آنان دسـتور دهـد) که به خـدا ایمان بیاوریـد و همراه پیامبرش جهاد کنیـد، افرادی از آنهـا (گروه منافقـان) که توانـایی (بر جهاد) دارنـد، از تو اجازه می خواهنـد و می گوینـد: بگـذار ما با افراد ناتوان (آنها که از جهاد معافند) باشیم.

رَضُوا بِأَنْ یَکُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطُبِعَ عَلَی قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لاَ یَفْقَهُونَ

(آری،) آنها راضـی شدنـد که با واماندگان (و افراد ناتوان) باشـند، و بر دلهایشان مهر نهاده شده، از این رو (حقایق را) درک نمی کنند.

در این آیات باز سخن درباره منافقان است، منتها زشتکاری های آنان با اعمال نیک

۱- تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۳۶۷.

مؤمنان راستین در اینجا مقایسه شده است، و با این مقایسه، انحراف و بیچارگی آنان روشن تر می شود.

در آیه نخست می گوید: «هنگامی که سوره ای درباره جهاد نازل می شود و از مردم دعوت می کند که به خدا ایمان بیاورید (یعنی بر ایمان خود ثابت قدم بمانید و آن را تقویت نمایید) و همراه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در راه او جهاد کنید، در این هنگام منافقان قدرتمند که توانایی کافی از نظر جسمی و مالی برای شرکت در میدان جنگ دارند، از تو اجازه می خواهند که در میدان جهاد شرکت نکنند و می گویند بگذار ما با قاعدین (آنها که از جهاد معذورند) باشیم (وَإِذَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ أَنْ آمِنُوا بِاللهِ وَجَاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ اسْتَأْذَنَکَ أُوْلُوا الطَّوْلِ مِنْهُمْ وَقَالُوا ذَرْنَا نَکُنْ مَّعَ الْقَاعِدِینَ).»

«طول» بر وزن «قول» به معنای امکانات و توانایی مالی آمده است؛ بنابراین، «اولوا الطّول» به معنای کسانی است که دارای قدرت مادّی کافی برای حضور در میدان جنگ هستند، و با این حال مایل بوده اند در صفّ افراد ناتوان یعنی آنها که از نظر جسمی یا مالی توانایی جهاد نداشته اند، بمانند.

* * *

در آیه بعد قرآن آنها را با این جمله مورد ملامت و مذمّت قرار می دهد که: «آنها راضی شدند با متخلّفان باقی بمانند (رَضُوا بِأَنْ یَکُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ).»

«خوالف» جمع «خالفه» از مادّه «خلف» به معنای پشت سر است؛ به همین جهت، به زنانی که به هنگام رفتن مردان به خارج از منزل، در منزل باقی می مانند، «خالفه» گفته می شود، و در آیه مورد بحث منظور از «خوالف» تمام کسانی است که به نحوی از شرکت در میدان جنگ معذور بودند، اعم از زنان، پیران، بیماران و یا کودکان.

بعداً اضافه می کند که «اینها بر اثر گناه و نفاق به مرحله ای رسیده اند که بر قلب هایشان مهر زده شده، به همین دلیل چیزی نمی فهمند (وَطُبِعَ عَلَی قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لاَ یَفْقَهُونَ)!»

عذرها و سوگندهای دروغین

آیات ۹۴ تا ۹۶ سوره توبه

يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُل لَّا تَعْتَذِرُوا لَن نُّؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَّأَنَا اللهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ وَسَيَرَى اللهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ

هنگامی که به سوی آنها (که از جهاد تخلّف کردند) بازگردید، برای شما عذر (و بهانه) می آورند؛ بگو: عذر نیاورید، ما هرگز (سخن) شما را باور نخواهیم کرد! چرا که خدا ما را از اخبارتان آگاه ساخته؛ و خدا و رسولش اعمال شما را می بینند، سپس به سوی کسی که دانای پنهان و آشکار است بازگشت داده می شوید؛ و او شما را به آنچه انجام می دادید، آگاه می کند (و جزا می دهد).

سَيَحْلِفُونَ بِاللهِ لَكُمْ إِذَا انقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لِتُعْرِضُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رِجْسٌ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ

هنگامی که به سوی آنان باز گردید، برای شما به خدا سوگند یاد می کنند تا از آنها اعراض (و صرف نظر) کنید؛ (آری) از آنها اعراض کنید (و روی بگردانید)؛ چرا که آنها پلیدند؛ و جایگاهشان دوزخ است، به کیفر اعمالی که انجام می دادند!

يَحْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللهَ لاَ يَرْضَى عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ

برای شما قسم یاد می کنند تا از آنها راضی شوید؛ اگر شما از آنها راضی شوید، خداوند (هرگز) از جمعیّت فاسقان راضی نخواهد شد!

* * *

بعضی از مفسّران می گویند: این آیات درباره گروهی از منافقان که تعدادشان بالغ بر هشتاد نفر می شد، نازل گردید؛ زیرا هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله از تبوک بازگشت، دستور

داد هیچ کس با آنها مجالست نکند و سخن نگوید و آنها که خود را در فشار شدید اجتماعی دیدند، در مقام عذر خواهی برآمدند، آیات فوق نازل شد و وضع آنها را مشخّص ساخت.

به هرحال، این سلسله آیات همچنان پیرامون اعمال شیطانی منافقان سخن می گوید، و پرده از روی کارهایشان، یکی پس از دیگری، بر می دارد، و به مسلمانان هشدار می دهد فریب اعمال ریاکارانه و سخنان ظاهراً دلپذیر آنها را نخورند.

در آیه نخست می فرماید: «هنگامی که شما (از جنگ تبوک) به مدینه باز می گردید، منافقان به سراغ شما می آیند و عذر خواهی می کنند (یَعْتَذِرُونَ إِلَیْکُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَیْهِمْ).»

از تعبیر «یعتذرون» که فعل مضارع است، چنین بر می آید که قبلاً خداوند پیامبر و مسلمانان را از این موضوع آگاه کرد که منافقان دروغگو، به عنوان عذر خواهی، به زودی نزد آنها خواهند آمد، لذا طرز پاسخ گویی به آنها را نیز به مسلمانان تعلیم داد.

در اینجا روی سخن را به پیامبرش به عنوان رهبر مسلمین کرده، می فرماید :

«به منافقان بگو عذر خواهی نکنید، ما هرگز به سخنان شما ایمان نخواهیم آورد (قُلْ لاَّ تَعْتَذِرُوا لَن نُّؤْمِنَ لَکُمْ)!»

«چرا که خداوند ما را از اخبار شما آگاه ساخته» بنابراین ما از نقشه های شیطانی شما به خوبی باخبریم (قَدْ نَبَّأَنَا اللهُ مِنْ أَخْبَارِکُمْ).

ولی در عین حال، راه بازگشت و توبه، به سوی شما باز است؛ «و به زودی خداوند و پیامبرش اعمال شما را می بینند (وَسَیَرَی اللهُ عَمَلَکُمْ وَرَسُولُهُ).»

این احتمال نیز در تفسیر آیه داده شده است که منظور از این جمله مسأله توبه نیست، بلکه هدف آن است که در آینده نیز خداوند و پیامبرش (طبق وحی الهی) از اعمال و نقشه های شما آگاه می شود و آنها را نقش برآب خواهد کرد؛ ولی تفسیر اوّل با ظاهر آیه سازگارتر است.

ضمناً توجّه داشته باشید که درباره این جمله و مسأله عرضه داشتن همه اعمال

امّت بر پیامبر صلی الله علیه و آله در ذیل آیه ۱۰۵ همین سوره، در تفسیر نمونه مشروحاً بحث شده است.

بعد می فرماید: همه اعمال و نیّات شما امروز ثبت و بایگانی می شود؛ «سپس به سوی کسی که اسرار پنهان و آشکار را می داند، باز می گردید، و او شما را به اعمالتان آگاه می کند» و جزای آن را به شما خواهد داد (ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَی عَالِمِ الْغَیْبِ وَالشَّهَادَهِ فَیُنَبِّئُکُمْ بِمَا کُنتُمْ تَعْمَلُونَ).»

* * *

در آیه بعد، بار دیگر اشاره به سوگندهای دروغین منافقان می کند و می فرماید : «آنها برای فریب شما به زودی دست به دامن قسم می زنند، و هنگامی که به سوی آنان بازگشتید، سوگند به خدا یاد می کنند که از آنها صرف نظر کنید، و اگر خطایی کرده اند مشمول عفوشان سازید (سَیَحْلِفُونَ بِاللهِ لَکُمْ إِذَا انقَلَبْتُمْ إِلَیْهِمْ لِتُعْرِضُوا عَنْهُمْ).»

آنها تقاضای اعراض دارند، امّا اعراض به معنای «گذشت»؛ شما هم اعراض کنید، ولی به معنای «تکذیب و انکار»؛ و این دو تعبیر مشابه، با دو معنای کاملاً متضاد، لطافت و زیبایی خاصّی دارند که بر اهل ذوق پوشیده نیست.

سپس به عنوان تأکید و توضیح و بیان دلیل می فرماید: «چرا که آنها موجوداتی پلیدند»، و باید از چنین موجودات پلیدی صرف نظر کرد: «إِنَّهُمْ رِجْسٌ» و چون چنینند «جایگاهی جز جهنّم نخواهند داشت (وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ)!» امّا «همه اینها نتیجه اعمالی است که خودشان انجام داده اند (جَزَاءً بِمَا کَانُوا یَکْسِبُونَ)!»

* * *

در آخرین آیه مورد بحث اشاره به یکی دیگر از سوگندهای آنها شده و آن اینکه : «با اصرار و سوگند از شما می خواهند که از آنها خشنود شوید (یَحْلِفُونَ لَکُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ).»

سوگندی که در آیه قبل گذشت به خاطر این بود که مؤمنان عملاً واکنشی در مقابل آنها نشان ندهند، ولی سوگندی که در این آیه، به آن اشاره شده، برای آن است که علاوه بر جنبه عملی، قلباً هم از آنها خشنود شوند!

جالب اینکه: در این مورد خداوند نمی فرماید: از آنها راضی نشوید، بلکه با تعبیری که بوی تهدید از آن می آید، می فرماید: «اگر هم شما از آنها راضی شوید، خدا هرگز از جمعیّت فاسقان راضی نخواهد شد (فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللهَ لاَ یَرْضَی عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِینَ)!»

شکّی نیست آنها از نظر دینی و اخلاقی اهمّیّتی برای خشنودی مسلمانان قائل نبودند، بلکه می خواستند از این راه کدورت های قلبی آنان را بشویند تا در آینده از عکس العمل های آنان در امان بمانند، ولی خداوند با تعبیر «لاَ یَرْضَی عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِینَ» به مسلمانان هشدار می دهد که اینها فاسقند و جای این ندارد که از آنها راضی شوند، این ها دام های فریبنده ای بر سر راه شما می گذارند، بیدار باشید در آن ها گرفتار نشوید!

چه خوب است مسلمانان در هر عصر و زمان مراقب نقشه های شیطانی و شناخته شده منافقان باشند که با استفاده از همان نیرنگ ها و دام های گذشته، در برابر آنان ظاهر نشوند، و مقاصد شوم خود را با استفاده از این وسائل پیاده نکنند!

منافقان سنگدل

آیات ۹۷ تا ۹۹ سوره توبه

اَلْاعْرَابُ أَشَدُّ کُفْراً وَنِفَاقاً وَأَجْدَرُ أَلاَّ یَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنزَلَ اللهُ عَلَی رَسُولِهِ وَاللهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ

عرب های بادیه نشین کفر و نفاقشان شدیدتر است و به ناآگاهی از حدود احکامی که خدا بر پیامبرش نازل کرده، سزاوارترند؛ و خداوند دانا و حکیم است.

وَمِنَ الْاعْرَابِ مَنْ یَتَّخِذُ مَا یُنفِقُ مَغْرَماً وَیَتَرَبَّصُ بِکُمُ الدَّوَائِرَ عَلَیْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَاللهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ

گروهی از (این) اعراب بـادیه نشـین، چیزی را که (در راه خـدا) انفاق می کننـد، غرامت محسوب می دارنـد، و انتظار حوادث ناگواری برای شما می کشند؛ حوادث بد، سزاوار خودشان است؛ و خداوند شنوا و داناست!

وَمِنَ الاٰـعْرَابِ مَن یُّـؤْمِنُ بِاللهِ وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ وَیَتَّخِـذُ مَا یُنفِقُ قُرُبَاتٍ عِنْـدَ اللهِ وَصَـلَوَاتِ الرَّسُولِ أَلَا إِنَّهَا قُرْبَهٌ لَّهُمْ سَـیُدْخِلُهُمُ اللهُ فِی رَحْمَتِهِ إِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَّحِیمٌ

گروه (دیگری) از عرب های بادیه نشـین، ایمان به خـدا و روز رسـتاخیز دارند؛ و آنچه را انفاق می کنند مایه تقرّب به خدا، و دعاهای پیامبر می دانند؛ آگاه باشید اینها مایه تقرّب آنها است! خداوند به زودی آنان را در رحمت خود وارد خواهد ساخت؛ به یقین خداوند آمرزنده و مهربان است!

در این آیـات سه گـانه به تناسب بحث هایی که درباره منافقان مـدینه گـذشت، پیرامون حال منافقان بادیه نشـین، و نشانه ها و افکار آن ها، و همچنین درباره مؤمنان مخلص و راستین بادیه گفتگو شده است.

شاید به این علّت که به مسـلمانان هشدار دهد چنین نپندارند که منافقان تنها همان گروهی هسـتند که در شهرند، بلکه منافقان بادیه نشین از آن ها خشن ترند؛ و به گواهی تاریخ اسلام، مسلمانان بارها مورد هجوم این گروه واقع شده بودند؛ مبادا پیروزی های پی در پی لشکر اسلام سبب شود که آنها این خطر را نادیده بگیرند!

به هرحال، در آیه نخست می فرماید: «اعراب بادیه نشین (به حکم دوری از تعلیم و تربیت و نشنیدن آیات الهی و سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله) کفر و نفاقشان شدیدتر است (الْاٰعْرَابُ أَشَدُّ کُفْرآ وَنِفَاقآ).»

«و (بـاز به همین دلیـل) به جهـل و بی خبری از حـدود، فرمـان ها و احکامی که خـدا بر پیامبرش نازل کرده است، سـزاوارترند (وَأَجْدَرُ أَلَّا یَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنزَلَ اللهُ عَلَی رَسُولِهِ).»

«اعراب» از کلماتی است که معنای جمعی دارد، امّا مفردی برای آن از نظر لغت

عرب نیست و چنـانکه ائمّه لغتماننـد مؤلّف «قاموس» و «صحاح» و «تاج العروس» و دیگران گفته انـد: این کلمه تنها به عرب هـای بـادیه نشـین اطلاـق می شود، و به هنگامی که بخواهنـد معنای مفرد را ادا کننـد، همین کلمه را با یای نسبت، به صورت «اعرابی» می گویند.

بنابراین، به خلاف آنچه بسیاری تصوّر می کنند، اعراب جمع عرب نیست. «اجدر» از ماده «جدار» به معنای دیوار است، سپس به هر چیز مرتفع و شایسته اطلاق شده است؛ به همین جهت «اجدر» معمولاً به معنای شایسته تر استعمال می شود.

در پایان آیه می فرماید: «وَاللهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ؛ خداوند دانا و حکیم است.»

یعنی اگر دربـاره عرب هـای بـادیه نشـین چنین داوری می کنـد، روی تناسب خاصّ‌ی است که محیط آنها با این گونه صـفات دارد.

* * *

امّا برای اینکه چنین توهّمی پیـدا نشود که همه اعراب بادیه نشـین، و یا همه بادیه نشـینان، دارای چنین صـفاتی هسـتند، در آیه بعد اشاره به دو گروه مختلف در میان آنها می کند :

نخست می گوید: «گروهی از این عربهای بادیه نشین کسانی هستند که بر اثر نفاق یا ضعف ایمان هنگامی که چیزی را در راه خـدا انفاق کننـد، آن را ضـرر و زیان و غرامت محسوب می دارند» نه یک موفّقیّت و پیروزی و تجارت پر سود (وَمِنَ الاْعْرَابِ مَنْ یَتَّخِذُ مَا یُنفِقُ مَغْرَماً).

دیگر از صفات آنها این است که «همواره در انتظار این هستند که بلاها و مشکلات شما را احاطه کند، و تیره روزی و ناکامی به سراغ شما بیاید (وَیَتَرَبَّصُ بِکُمُ الدَّوَائِرَ).»

دوائر جمع «دائره» و معنی آن معروف است، ولی به حوادث سخت و دردناک که انسان را احاطه می کند، عرب نیز دائره و در حال جمع «دوائر» می گوید.

در واقع آنهـا افرادی تنـگ نظر، بخیـل و حسودنـد؛ بخـل آنها سـبب می شود که هرگونه خـدمت مالی در راه خـدا را، غرامت بپندارند؛ و حسادتشان موجب این

می شود که همیشه در انتظار بروز مشکلات و گرفتاری ها و مصائب برای دیگران باشند. سپس اضافه می کند: آنها نباید در انتظار بروز مشکلات و نزول بلاها بر شما باشند چرا که این مشکلات و ناکامی ها و بدبختی ها تنها به سراغ این گروه منافق بی ایمان و جاهل و نادان و تنگ نظر و حسود می رود (عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ).

سرانجام آیه را با این جمله که: «وَاللهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ؛ خداوند شنوا و دانا است.» پایان می دهد.

هم سخنان آنها را می شنود و هم از نیّات و مکنون ضمیر آنها آگاه است.

و در آخرین آیه، به گروه دوم یعنی مؤمنان با اخلاص بادیه نشین اشاره کرده، می گوید: «گروهی از این عرب های بادیه نشین کسانی هستند که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند (وَمِنَ الْاَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ).»

به همین دلیل، هیچ گاه انفاق در راه خدا را غرامت و زیان نمی دانند، بلکه با توجّه به پاداش های وسیع الهی در این جهان و سرای دیگر، «این کار را وسیله نزدیکی به خدا و مایه توجّه و دعای پیامبر صلی الله علیه و آله که افتخار و برکت بزرگی است، می دانند (وَيَتَّخِذُ مَا يُنفِقُ قُرُبَاتٍ عِنْدَاللهِ وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ).»

در اینجا خداوند این طرز فکر آنها را با تأکید فراوان تصدیق می کند و می گوید: «آگاه باشید که این انفاق ها به طور قطع مایه تقرّب آنها در پیشگاه خداوند است (أَلَا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَّهُمْ).»

و به همین دلیل، «خدا آنان را به زودی در رحمت خود فرو می برد (سَيُدْخِلُهُمُ اللهُ فِي رَحْمَتِهِ).»

و اگر لغزش هایی از آنها سرزده باشد، به خاطر ایمان و اعمال پاکشان آنها را می بخشد؛ «زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است (إِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ).»

تأکیدهای پی در پی ای که در این آیه دیده می شود راستی جالب است؛ کلمه «أَلاَ» و «إِنَّ» که هر دو برای بیان تأکید می باشد، و سپس جمله «سَيُدْخِلُهُمُ اللهُ فِي رَحْمَتِهِ» مخصوصاً با توجّه به «فِي» که ورود و غوطه ور شدن در رحمت الهی را می رساند، و

بعـدآ جمله آخر که با «إِنَّ» شـروع شده، و دو صـفت از صـفات مهرآمیز خدا (غفور و رحیم) را ذکر می کند، همه بیان کننده نهـایت لطف و رحمت خـدا درباره این گروه است، شایـد به این جهت که این گروه با محروم بودن از تعلیم و تربیت، و عـدم دسترسی کافی به آیات الهی و سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله، باز از جان و دل اسلام را پذیرا شده اند و با نداشتن امکانات مـالی (که وضع بـادیه نشـینان ایجـاب می کنـد) از انفاق در راه خـدا خودداری نمی کننـد؛ بنابراین، شایسـته هرگونه تقـدیر و تشویقند، بیش از آنچه شهرنشینان متمکّن شایستگی دارند.

مخصوصـآ توجّه به این نکته لازم است که در مورد «اعراب منـافق»، «عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ» که نشان دهنـده احاطه بـدبختی ها به آنهـا است به کـار رفته، امّـا در مورد «اعراب با ایمان و فـداکار» عبارتِ «فِي رَحْمَتِهِ» که بیانگر احاطه رحمت الهی به آنهاست، ذکر شده است؛ یکی رحمت او را احاطه کرده و دیگری را بدبختی ها!

منافقان داخلی و خارجی

آیه ۱۰۱ سوره توبه

وَمِمَّنْ حَوْلَكُمْ مِّنَ الأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَهِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لاَ تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُم مَّرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَى عَذَابٍ عَظِيمٍ

و از (میان) اعراب بادیه نشینی که اطراف شما هستند، جمعی منافقند؛ و از اهل مدینه (نیز)، گروهی سخت به نفاق پایبندند، تو آنهـا را نمی شناسـی، ولی مـا آنهـا را می شناسیم. به زودی آنهـا را دو بار مجازات می کنیم. (: مجازاتی با رسوایی در دنیا، و مجازاتی به هنگام مرگ)؛ سپس به سوی مجازات بزرگی (در قیامت) فرستاده می شوند.

* * *

در این آیه، قرآن مجید، بحث را متوجّه اعمال منافقان و گروه های آنها کرده، می فرماید: «در میان کسانی که در اطراف شهر شما (مدینه) هستند، گروهی منافقند (وَمِمَّنْ حَوْلَکُمْ مِّنَ الْاَعْرَابِ مُنَافِقُونَ).»

یعنی نباید تنها توجّه خود را به منافقان داخل بیندازید؛ باید هوشیار باشید، منافقان بیرون را نیز زیر نظر بگیرید و مراقب فعّالیّت های خطرناک آنان باشید.

کلمه «اعراب» همان گونه که سابقاً هم اشاره کردیم، معمولاً به عرب های بادیه نشین گفته می شود.

آنگاه اضافه می کند: «در خود مدینه و از اهل مدینه نیز گروهی سخت به نفاق پایبندند (وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِینَهِ مَرَدُوا عَلَی النِّفَاقِ).»

نفاق را تا سرحدّ سرکشی و طغیان رسانده، سخت به آن پایبند و در آن صاحب تجربه اند!

«مَرَدُوا» از مادّه «مَرْد» بر وزن «سرد»، به معنای طغیان و سرکشی و بیگانگی مطلق می باشد، و در اصل به معنای «برهنگی و تجرّد» آمده، و به همین جهت به پسرانی که هنوز مو در صورتشان نروییده است، «أمْرَد» می گویند.

«شَجَرَه مَرْدَاء» یعنی درختی که هیچ برگ ندارد و «مارد» به معنای شخص سرکشی است که بکلّی از اطاعت فرمان خارج شده است.

بعضی از مفسّران و اهل لغت، این مادّه را به معنای «تمرین» نیز گفته اند (از جمله در «تاج العروس» و «قاموس»، تمرین یکی از معانی آن ذکر شده است.) و این شاید به خاطر آن باشد که تجرّد مطلق از چیزی، و خروج کامل از آن بدون ممارست و تمرین ممکن نیست.

به هرحال، این گروه از منافقان، چنان از حقّ و حقیقت عاری، و چنان برکار خود مسلّط بودند که می توانستند خود را در صفّ مسلمانان راستین جابزنند، بدون اینکه کسی متوجّه نفاق آنها بشود.

این تفـاوت تعبیر، دربـاره منافقـان «داخلی» و «خـارجی» در آیه فوق، گویـا اشـاره به این نکته است که: منافقان داخلی در کار خود مسلّط تر و طبعاً خطرناک ترند، و مسلمانان باید شدیداً مراقب آن ها باشند، هرچند که منافقان خارجی را نیز نباید از نظر دور دارند.

لذا بلافاصله بعد از آن می فرماید: «تو آنها را نمی شناسی ولی ما می شناسیم (لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ).»

البتّه این اشـاره به علم عادی و معمولی پیغمبر صـلی الله علیه و آله است، ولی هیـچ منافات نـدارد که او از طریق وحی، و تعلیم الهی، به اسرار آنان کاملًا واقف گردد.

و در پایان آیه، مجازات شدیـد این گروه را به این صورت بیان می کنـد که: «ما بزودی آنها را دوبار مجازات خواهیم کرد، و پس از آن، به سوی عذاب بزرگ دیگری فرستاده خواهند شد (سَنُعَذِّبُهُمْ مَّرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَى عَذَابٍ عَظِيمٍ).»

در اینکه «عذاب عظیم» اشاره به مجازات های روز قیامت است شکّی نیست؛ ولی در اینکه، آن دو عذاب دیگر چه نوع عذابی است، در میان مفسّران گفتگوست، و احتمالات متعدّدی پیرامون آن داده اند.

امّا بیشتر چنین به نظر می رسـد: یکی از این دو عـذاب همـان مجـازات اجتمـاعی آنهـا به خـاطر رسوائیشـان و کشـف اسـرار درونیشان می باشد، که به دنبال آن تمام حیثیت اجتماعی خود را از دست می دهند؛ و شاهد آن را در آیات گذشته خواندیم؛ و در بعضـی از احادیث نیز آمده که وقتی کار این گروه به مراحل خطرناک می رسـید، پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را با نام و نشان معرّفی می کرد، و حتّی از مسجد بیرون می ساخت. (۱)

و مجـازات دوم، همـان اسـت کـه در آیه ۵۰ سـوره انفـال اشـاره شـده، آنجـا که می فرمایـد: «وَلَوْ تَرَى إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ؛ هرگاه کافران را

۱- در بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۱۲۱، حدیثی به این معنا اشاره دارد.

به هنگـامی که فرشـتگان مرگ جـان آنهـا را می گیرنـد، ببینی که چگونه به صورت و پشت آنهـا می کوبنـد (و مجـازات می کنند، به حال آنها تأسّف خواهی خورد).»

این احتمـال نیز وجود دارد که: مجازات دوم، اشاره به ناراحتی های درونی و شـکنجه های روانی بوده باشـد که بر اثر پیروزی همه جانبه مسلمانان، دامن این گروه را گرفت.

فریب خوردگان

آیه ۱۰۲ سوره توبه

وَآخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلا صَالِحآ وَآخَرَ سَيِّئآ عَسَى اللهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ

و گروهی دیگر (مؤمنانی هستند که) به گناهان خود اعتراف کرده اند؛ و کار خوب و بد را به هم آمیخته اند؛ امید می رود که خداوند توبه آنها را بپذیرد؛ به یقین، خداوند آمرزنده و مهربان است!

* * *

در مورد شـأن نزول آیه فوق، روایـاتی نقل شـده، که در بیشتر آنها به نام «ابولبابه انصاری» برخورد می کنیم. طبق روایتی: او با دو یـا چنـد نفر دیگر از یـاران پیـامبر صـلی الله علیه و آله، از شـرکت در جنگ تبوک خودداری کردنـد، و هنگامی که آیات قرآن در مذمّت متخلّفین را شـنیدند، بسـیار ناراحت و پشـیمان گشـته، خود را به سـتون های مسـجد پیغمبر صلی الله علیه و آله بستند.

هنگامی که پیامبر صـلی الله علیه و آله از جنگ بازگشت و از حال آنها خبر گرفت، عرض کردنـد : آنها سوگنـد یاد کرده اند که خود را از ستون باز نکنند، تا این که پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را باز نماید.

رسول خـدا صـلی الله علیه و آله فرمود: من نیز سوگنـد یـاد می کنم، چنین کـاری را نخواهم کرد، مگر این که خداونـد به من اجازه دهد.

آیه فوق نازل شد که خداوند توبه آنها را پذیرفته، و پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را از ستون مسجد باز کرد.

آنها به شکرانه این موضوع، همه اموال خود را به پیامبر تقدیم داشتند، و عرض کردند :

این همان اموالی است که به خاطر دلبستگی به آن، ما از شرکت در جهاد خودداری کرده ایم، همه اینها را از ما بپذیر و در راه خدا انفاق کن!

پیامبر صـلی الله علیه و آله فرمود: هنوز دسـتوری در این باره بر من نازل نشـده است؛ چیزی نگـذشت که آیه بعـد نازل شـد، و دستور داد: پیامبر قسمتی از اموال آنها را برگیرد، و مطابق بعضی از روایات، یک سوم از اموال آنها را پذیرفت.

در پاره ای دیگر از روایات می خوانیم: آیه فوق درباره «ابولبابه» و راجع به داستان «بنی قریظه» است.

بنی قریظه، گروهی از «یهود» بودند، با ابولبابه مشورت کردند آیا تسلیم حکم پیامبر صلی الله علیه و آله بشوند یا نه؟

او گفت: اگر تسـلیم شوید همه شـما را سر می برند! سپس از این گفته خود پشیمان شد و توبه کرد، و خود را به ستون مسجد بست تا آیه فوق نازل شد و خداوند توبه او را پذیرفت. (۱)

توبه کاران :

پس از اشاره به وضع منافقان داخل و خارج «مدینه» در آیه قبل، در اینجا به وضع

۱- تفسـیر مجمع البیان، ذیل آیه مورد بحث، وتفاسـیر دیگر؛ بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۶۷ و ۹۳ و ۹۴، و ج ۲۱، ص ۲۰۱؛تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۰۳ و ۳۰۴ (دارالکتاب، ۱۴۰۴ ه .ق).

گروهی از مسلمانان گناهکار، که اقدام به «توبه» و جبران اعمال سوء خود کردند، اشاره می کند و می فرماید: «گروه دیگری از آنها به گناهان خود اعتراف کردند (وَآخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ).»

«و اعمال صالح و ناصالح را به هم آمیختند (خَلَطُوا عَمَلا صَالِحاً وَآخَرَ سَيِّئاً).»

پس از آن می افزاید: «امید می رود که خداوند توبه آنها را بپذیرد - و رحمت خویش را به آنان بازگرداند (عَسَى اللهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ).»

«زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است - و دارای رحمتی وسیع و گسترده (إِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ).»

تعبیر به «عَسی» در آیه فوق، که معمولاً ـ در موارد امیدواری و احتمال پیروزی، توأم با احتمال عدم پیروزی به کار می رود، شاید به خاطر آن است که: آنها را در میان بیم و امید، و خوف و رجاء، که دو وسیله تکامل و تربیت است، قرار دهد. این احتمال نیز وجود دارد که: تعبیر به «عَسی» اشاره به این باشد که: علاوه بر توبه و ندامت و پشیمانی، باید در آینده، کارهای دیگری را انجام دهند، و گذشته را با اعمال نیک خود جبران نمایند.

ولی با توجّه به این که، آیه را با بیان غفران و رحمت الهی تکمیل می کند، جنبه امیدواری در آن غلبه دارد.

این نکته نیز روشن است: نزول آیه درباره «ابولبابه» و یا سایر متخلّفان جنگ «تبوک»، مفهوم وسیع آیه را به آن اختصاص نمی دهد، بلکه تمام افرادی که اعمال نیک و بد را به هم آمیخته اند، و از کارهای بد خویش پشیمانند را فرا می گیرد.

و لذا از بعضی دانشمندان نقل شده: آیه فوق امید بخش ترین آیات قرآن است، که درها را به روی گنه کاران گشوده، و توبه کاران را به سوی خود دعوت می کند.

* * *

داستان پراهمّیّت مسجد ضرار

آیات ۱۰۷ تا ۱۱۰ سوره توبه

وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِداً ضِرَاراً وَكُفْراً وَتَفْرِيقاً بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَاداً لِّمَنْ حَارَبَ اللهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلاَّ الْحُسْنَى وَاللهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ

(گروهی دیگر از منافقان) کسانی هستند که مسجدی ساختند برای زیان رساندن (به اسلام) و (تقویت) کفر و تفرقه افکنی میان مؤمنان، و کمینگاه برای کسی که از پیش با خدا و پیامبرش مبارزه کرده بود؛ آنها سوگند یاد می کنند که نظری جز نیکی (و خدمت) نداشته ایم، امّا خداوند گواهی می دهد که آنها دروغگو هستند.

لاَ تَقُمْ فِيهِ أَبَداً لَّمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللهُ يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ

هرگز در آن (مسجد به عبادت) نایست! مسجدی که از روز نخست بر پایه تقوا بنا شده، شایسته تر است که در آن (به عبادت) بایستی! در آن مردانی هستند که دوست می دارند پاکیزه باشند؛ و خداوند پاکیزگان را دوست دارد!

أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَى مِنَ اللهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَم مَّنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ وَاللهُ لاَ يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ

آیا کسی که شالوده آن را بر تقوای الهی و خشنودی او بنا کرده بهتر است، یا کسی که اساس آن را بر کنار پرتگاه سستی بنا نموده که ناگهان در آتش دوزخ فرو می ریزد! و خداوند گروه ستمگران را هدایت نمی کند!

لاَ يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ إِلاَّ أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَاللهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

(امّا) این بنایی را که آنها ساختند، همواره به صورت یک وسیله شکّ و تردید در دل هایشان باقی می ماند، مگر اینکه دلهایشان پاره پاره شود (و بمیرند؛ و گرنه، هرگز از دل آنها بیرون نمی رود)؛ و خداوند دانا و حکیم است!

* * *

مفسّران در شأن نزول آیات فوق گفته اند که این آیات درباره گروهی دیگر از منافقان نازل شده که برای تحقّق بخشیدن به نقشه های شوم خود اقدام به ساختن مسجدی در مدینه کردند که بعداً به نام مسجد «ضرار» معروف شد.

این موضوع را همه مفسّران اسلامی و بسیاری از کتب حدیث و تاریخ ذکر کرده اند، اگرچه در جزئیّات آن تفاوت هایی دیده می شود.

خلاصه جریان به طوری که از تفاسیر و احادیث مختلف استفاده می شود، چنین است: گروهی از منافقان نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و عرض کردند: به ما اجازه بده مسجدی در میان قبیله بنی سالم (نزدیک مسجد قبا) بسازیم تا افراد ناتوان و بیمار و پیر مردان از کار افتاده در آن نماز بگزارند، و همچنین در شب های بارانی که گروهی از مردم توانایی آمدن به مسجد شما را ندارند، فریضه اسلامی خود را در آن انجام دهند؛ و این در موقعی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله عازم جنگ تبوک بود. پیامبر صلی الله علیه و آله به آنها اجازه داد، ولی آنها اضافه کردند: آیا ممکن است شخصاً بیایید و در آن نماز بگزارید؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : من فعلاً عازم سفرم، و هنگام بازگشت بخواست خدا به آن مسجد می آیم و نماز در آن می گزارم. هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله از تبوک بازگشت، نزد او آمدند و گفتند: اکنون تقاضا داریم به مسجد ما بیایی و در آنجا نماز بگزاری، و از خدا بخواهی ما را برکت دهد؛ و این در حالی بود که هنوز پیامبر صلی الله علیه و آله وارد دروازه مدینه نشده بود. در این هنگام پیک وحی خدا نازل شد و آیات فوق را آورد و پرده از اسرار کار آن ها برداشت، و به دنبال آن پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد مسجد مزبور را آتش زنند، و بقایای آن را ویران کنند، و جای آن را محلّ ریختن زباله های شهر سازند.

اگر به چهره ظاهری کار این گروه نگاه کنیم، از چنین دستوری در آغاز، دچار حیرت خواهیم شد؛ مگر ساختن مسجد، آن هم برای حمایت از بیماران و پیران و مواقع اضطراری که در حقیقت، هم یک خدمت دینی است و هم یک خدمت انسانی، کار بدی است که چنین دستوری درباره آن صادر شده.

امّا هنگامی که چهره باطنی مسأله را بررسی کنیم خواهیم دید این دستور چقدر حساب شده بوده است.

توضیح اینکه: در زمان جاهلیّت مردی بود به نام «ابوعامر» که آیین نصرانیّت را پذیرفته و در سلک راهبان درآمده بود، و از عبّاد و زهّاد بشمار می رفت ونفود وسیعی در طایفه «خزرج» داشت.

هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه هجرت کرد و مسلمانان گرد او را گرفتند و کار اسلام بالا گرفت، و هنگامی که مسلمانان در جنگ بدر بر مشرکان پیروز شدند، ابوعامر که خود روزی از بشارت دهندگان ظهور پیامبر صلی الله علیه و آله بود، اطراف خود را خالی دید، و به مبارزه با اسلام برخاست، و از مدینه به سوی کفّار «مکّه» گریخت، و از آن ها برای جنگ با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله استمداد جست و از قبائل عرب دعوت کرد.

او که قسمتی از نقشه های جنگ «احد» را ضدّ مسلمین رهبری می کرد، دستور داد در میان دو صف لشکر گودال هایی بکنند که اتّفاقاً پیامبر صلی الله علیه و آله در یکی از آنها افتاد و پیشانی اش مجروح شد و دندانش شکست.

هنگامی که غزوه احد پایان یافت و با تمام مشکلاتی که مسلمانان در این میدان با آن روبه رو شدند، آوازه اسلام بلندتر گردید و در همه جا پیچید، که ابوعامر از مدینه فرار کرده و به سوی «هرقل» پادشاه روم رفته است تا از او کمک بگیرد و با لشکری برای کوبیدن مسلمانان حرکت کند. ذکر این نکته نیز لازم است که بر اثر این تحریکات و کارشکنی های او، پیامبر صلی الله علیه و آله لقب «فاسق» به او داده بود.

بعضی می گویند مرگ به او مهلت نداد تا خواسته خود را با هرقل در میان بگذارد،

ولی در بعضی از کتب دیگر می خوانیم که او با هرقل تماس گرفت و به وعده های او دلگرم شد.

به هرحال، او پیش از آنکه بمیرد، نامه ای برای منافقان مدینه نوشت و به آنها نوید داد که با لشکری از روم به کمکشان خواهد آمد، مخصوصاً توصیه و تأکید کرد که مرکزی برای او در مدینه بسازند تا کانون فعّالیّت های آینده او باشد.

ولی از آنجا که ساختن چنین مرکزی در مدینه به نام دشمنان اسلام عملاً امکان پذیر نبود، منافقان بهتر این دیدند که در زیر نقاب مسجد، و به عنوان کمک به بیماران و معذوران، این برنامه را عملی سازند.

سرانجام مسجد ساخته شد و حتّی می گویند جوانی آشنا به قرآن را از میان مسلمانان به نام «مجمع بن حارثه» (یا مجمع بن جاریه) به امامت مسجد برگزیدند.

ولی وحی الهی پرده از روی کار آنها برداشت؛ و شاید اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از رفتن به تبوک دستور نداد شدّت عمل در مقابل آنها به خرج دهند، برای این بوده که هم وضع کار آنها روشن تر شود، و هم در سفر تبوک ناراحتی فکری دیگری از این ناحیه بوجود نیاید.

هرچه بود، پیامبر صلی الله علیه و آله نه تنها در آن مسجد نماز نگزارد، بلکه همان گونه که گفتیم بعضی از مسلمانان (مالک بن دخشم، و معنی بن عدی، و عامر بن سکر یا عاصم بن عدی) را مأموریّت داد که مسجد را بسوزانند و ویران کنند؛ آنها چنین کردند؛ نخست به وسیله آتش، سقف مسجد را سوزاندند و بعد دیوارها را ویران ساختند و سرانجام محلّ آن را مرکزی برای ریختن زباله ها قرار دادند. (۱)

* * *

۱- تفسیر مجمع البیان؛ تفسیر ابوالفتوح رازی؛ تفسیر المنار؛ تفسیر المیزان؛ تفسیر نورالثّقلین و کتب دیگر.

برخورد شدید قرآن با مسجد ضرار

آیـات مورد بحث، گروهی از منافقـان را معرّفی می کنـد که بـا یـک نقشه ماهرانه و حساب شـده وارد میـدان مبارزه با اسـلام شدند، ولی لطف الهی به یاری مسلمانان شتافت، و این نقشه نیز نقش بر آب شد.

نخستین آیه می گوید: «گروهی از آنها مسـجدی در مدینه اختیار کردند» که هدف های شومی زیر این نام مقدّس نهفته بودند (وَالَّذِینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدآ).

سپس هدف های آنها را در چهار قسمت زیر خلاصه می کند :

منظور آنها این بود که با این عمل ضرر و زیانی به مسلمانان برسانند (ضِرَارآ).

«ضـرار» به معنای زیان رسانیدن تعمّدی است. آنها در واقع درست بعکس آنچه ادّعا داشـتند که هدفشان تأمین منافع مسلمانان و کمک به بیماران و از کار افتادگان است، می خواسـتند با این مقدّمات، پیامبر اسـلام صلی الله علیه و آله را نابود و مسلمانان را در هم بکوبند و حتّی اگر توفیق یابند نام اسلام را از صفحه جهان براندازند.

تقویت مبانی کفر و بازگشت دادن مردم به وضع قبل از اسلام (وَکُفْرآ).

ایجاد تفرقه در میان صـفوف مسلمانان؛ زیرا با اجتماع گروهی در این مسجد، مسجد «قبا» که نزدیک آن بود و یا مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله که از آن فاصله داشت از رونق می افتاد (وَتَفْرِیقآ بَیْنَ الْمُؤْمِنِینَ).

از این جمله - آنچنان که بعضـی از مفسّـِران استفاده کرده اند - چنین بر می آید که نباید فاصله میان مساجد آنچنان کم باشد که روی اجتماع یکدیگر اثر بگذارند؛ بنابراین، آنها که روی تعصّبهای قومی و یا اغراض شخصی، مساجد را در کنار یکدیگر می سازنـد، و جماعات مسـلمین را آنچنان پراکنـده می کنند که صـفوف جماعت آنها خلوت و بی رونق و بی روح می شود، عملی بر خلاف اهداف اسلامی انجام می دهند.

آخرین هدف آنها این بود که مرکز و کانونی برای کسی که با خدا و پیامبرش از پیش مبارزه کرده بود و سوابق سوئش بر همگان روشن بود بسازند تا از این پایگاه نفاق، برنامه های خود را عملی سازند (وَإِرْصَاداً لِّمَنْ حَارَبَ اللهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ).

ولی عجب این است که تمام این اغراض سوء و اهداف شوم را در یک لباس زیبا و مردم فریب پیچیده بودند، «و حتّی سوگند یاد می کردند که ما جز نیکی، قصد و نظر دیگری نداشتیم (وَلَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَى)!»

و این است آیین منافقان در هر عصر و زمان که علاوه بر استتار در پرده های ظاهراً زیبا، متوسّل به انواع سوگندهای دروغین برای منحرف ساختن افکار عمومی می شوند.

ولی قرآن اضافه می کند: «خداوندی که از اسرار درون همه آگاه است و غیب و شهود برایش یکسان می باشد؛ گواهی می دهد که به طور مسلّم آنها دروغگو هستند (وَاللهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ)!»

در این جمله انواع تأکیدها برای تکذیب آنان به چشم می خورد: نخست اینکه «جمله اسمیّه» است؛ و دیگر اینکه کلمه «إنَّ» برای تأکید است؛ و نیز لام «لکاذبون» که به اصطلاح لام ابتدا و برای تأکید می باشد و همچنین ذکر «کاذبون» به جای فعل ماضی، دلیل بر استمرار و ادامه دروغگویی آنان می باشد، و به این ترتیب خداوند با شدیدترین وجهی سوگندهای غلیظ و شدید آنان را تکذیب می کند.

خداوند در آیه بعد تأکید بیشتری روی این موضوع حیاتی کرده، به پیامبرش صریحاً دستور می دهد که: «هرگز در این مسجد قیام به عبادت مکن - و نماز مگزار (لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَداً)!»

بلکه به جای این مسجد «شایسته تر این است که در مسجدی قیام به عبادت کنی که شالوده آن در روز نخست بر اساس تقوا گذارده شده است (لَّمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ)!» نه این مسجدی که شالوده و اساسش از روز نخست بر کفر و نفاق و بی دینی و تفرقه بنا شده است.

کلمه «احق» (شایسته تر) گرچه افعل تفضیل است ولی در اینجا به معنای «مقایسه دو چیز در شایستگی» نیامده بلکه «شایسته» و «ناشایسته»ای را مقایسه می کند، و این در آیات قرآن و احادیث و سخنان روزمرّه نمونه های زیادی دارد.

مثلاً گاه به شخص ناپاک و دزد می گوییم: پاکی و درست کاری برای تو بهتر است؛ معنای این سخن آن نیست که دزدی و ناپاکی خوب است ولی پاکی از آن بهتر است، بلکه مفهومش این است که پاکی خوب و دزدی بد و ناشایست است.

مفسّران گفته اند مسجدی که در جمله فوق به آن اشاره شده است که شایسته است پیامبر صلی الله علیه و آله در آن نماز بخواند، همان مسجد «قبا» است که منافقان مسجد ضرار را در نزدیک آن ساخته بودند.

البتّه این احتمال نیز داده شده که منظور مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و یا همه مساجدی است که بر اساس تقوا بنا شود، ولی با توجّه به تعبیر «اوّل یوم» (از روز نخست) و با توجّه به اینکه مسجد «قبا» نخستین مسجدی بود که در مدینه ساخته شد، احتمال اوّل مناسب تر به نظر می رسد، هرچند این کلمه با مساجدی همچون مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله نیز سازگار است. سپس قرآن اضافه می کند: علاوه بر اینکه این مسجد از اساس بر شالوده تقوا گذارده شده، «گروهی از مردان در آن به عبادت مشغولند که دوست می دارند خود را پاکیزه نگه دارند، و خدا پاکیزگان را دوست دارد (فِیهِ رِجَالٌ یُحِبُّونَ أَنْ یَتَطَهَّرُوا وَاللُه یُحِبُّ الْمُطَّهِّرِینَ).»

در اینکه منظور از این پاکیزگی، پاکیزگی ظاهری و جسمانی است یا معنوی و باطنی، در میان مفسّران گفتگوست. در روایتی که در تفسیر «تبیان» و «مجمع البیان» در ذیل این آیه از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده چنین می خوانیم که به اهل مسجد قبا فرمود : «ماذا تَفْعَلُونَ فِی طُهْرِکُمْ فَإِنَّ اللهَ تَعالی قَدْ اَحْسَنَ عَلَیْکُمُ الثَّناءَ، قالُوا نَغْسِلُ أَثَرَ الْغائِطِ؛ شما به هنگام پاک ساختن خود چه کاری انجام می دهید که خداوند این چنین شما را مدح کرده است؟ گفتند: ما اثر مدفوع را با آب می شوییم.»

روایاتی به همین مضمون از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام نقل شده است ولی همان گونه که بارها اشاره کرده ایم این گونه روایات دلیل بر منحصر بودن مفهوم آیه به این مصداق نیست، بلکه همان گونه که ظاهراً اطلاق آیه گواهی می دهد، طهارت در اینجا معنای وسیعی دارد که هر گونه پاکسازی «روحانی» از آثار شرک و گناه، و «جسمانی» از آثار آلودگی به کثافات را شامل می شود.

* * *

در سومین آیه مورد بحث مقایسه ای میان دو گروه مؤمنان که مساجدی همچون مسجد قبا را بر پایه تقوا بنا می کنند با منافقانی که شالوده آن را بر کفر و نفاق و تفرقه و فساد قرار می دهند به عمل آمده است؛ نخست می گوید: «آیا کسی که بنای آن مسجد را بر پایه تقوا و پرهیز از مخالفت فرمان خدا و جلب خشنودی او نهاده، بهتر است، یا کسی که شالوده آن را بر لبه پرتگاه سستی در کنار دوزخ نهاده، که به زودی در آتش جهنّم سقوط خواهد کرد (أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَى مِنَ اللهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَم مَّنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ)!»

«بنیان» مصدری است به معنای «اسم مفعول» یعنی بنا و ساختمان، و «شفا» به معنای لبه چیزی است، و «جرف» به معنای «حاشیه» نهر و یا چاه است که آب زیر آن را خالی کرده باشند، و «هار» به معنای شخص یا ساختمان سستی است که در حال سقوط است.

تشبیه فوق با نهایت روشنی و وضوح، بی ثباتی و سستی کار منافقان و استحکام و بقای کار اهل ایمان و برنامه های آن ها را روشن می سازد. مؤمنان به کسی می مانند که برای بنای یک ساختمان، زمین بسیار محکمی را انتخاب کرده و شالوده آن را با مصالحی پر دوام و مطمئن بنا می کند، امّا منافقان به کسی می مانند که ساختمان خود را بر لبه رودخانه ای که سیلاب زیر آن را بکلّی خالی کرده و هر آن آماده سقوط است، می سازد؛ چنین ساختمانی ظاهری دارد بدون پایه و شالوده، مانند نفاق که ظاهری

دارد فاقد محتوا.

این ساختمـان هر آن ممکن است فرو بریزد، مکتب اهـل نفـاق نیز هر لحظه ممکن است بـاطن خود را نشان دهـد و به رسوایی بینجامـد. پرهیزگـاری و جلب رضای خـدا، یعنی هماهنگی با واقعیّت و همگامی با جهان آفرینش و نوامیس آن، بـدون شـک عامل بقا و ثبات است؛ امّا نفاق یعنی بیگانگی با واقعیّت ها و جدایی از قوانین آفرینش، بدون تردید عامل زوال و فناست.

و از آنجا که گروه منافقان هم به خویشـتن سـتم می کننـد و هم به جامعه، در آخر آیه می فرمایـد: «خداوند ظالمان را هدایت نمی کند (وَاللهُ لاَ یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ)!»

همـان گونه که بارها گفته ایم هـدایت الهی یعنی فراهم ساختن مقـدّمات برای رسـیدن به مقصـد، تنها شامل حال گروهی می شود که شایستگی و استحقاق و آمادگی آن را داشته باشند، امّا ظالمانی که از این شایستگی دورند هرگز مشمول چنین لطفی نخواهند بود زیرا خداوند حکیم است و مشیّت و اراده اش روی حساب.

* * *

در آخرین آیه اشاره به لجاجت و سرسـختی منافقان کرده، می گوید: آنها چنان در کار خود سـر سختند و در نفاق سرگردان، و در تاریکی و ظلمت کفر حیراننـد که حتّی «بنایی را که خودشان بر پا کردنـد، همواره به عنوان یک عامل شکّ و تردیـد، یا یک نتیجه شکّ و تردیـد، در قلوب آنها باقی می مانـد، مگر این که دلهای آنها قطعه قطعه شود و بمیرند (لاَ یَزَالُ بُنْیَانُهُمُ الَّذِی بَنَوْا رِیبَهً فِی قُلُوبِهِمْ إِلاَّ أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ)!»

آنهـا در یـک حـالت حیرت و سـرگردانی دائم به سـر می برنـد، و این کـانون نفاق و مسـجد ضـراری که بر پا کرده بودنـد به صورت یک عامل لجاجت و تردیـد در روح آنها همچنان باقی می ماند، هرچند آن بنا را پیامبر صـلی الله علیه و آله بسوزاند و ویران کند، امّا گویی نقش آن از دل پر تردیدشان زائل نمی گردد.

و در آخر آیه می گوید: «و خداوند دانا و حکیم است (وَاللهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ).»

اگر بـه پیـامبرش دسـتور مبـارزه و در هم کوبیـدن چنین بنـای ظـاهراً حق به جـانبی را داد، به خـاطر آگـاهی از نیّات سـوء بنا کنندگان و باطن و حقیقت این بنا بود. این دسـتور عین حکمت و بر طبق مصـلحت و صـلاح حال جامعه اسلامی صادر شد؛ نه یک قضاوت عجولانه بود و نه زاییده یک هیجان و عصبانیّت.

* * *

درسی برای همه اعصار!

داستان مسجد ضرار درسی است برای عموم مسلمانان در سراسر تاریخ زندگیشان. گفتار خداوند و عمل پیامبر صلی الله علیه و آله به روشـنی نشان می دهد که مسلمانان هرگز نباید آن چنان ظاهر بین باشند که تنها به قیافه های حق بجانب نگاه کنند و از اهداف اصلی بی خبر و بر کنار مانند.

مسـلمان کسـی است که نفـاق و منـافق را در هر زمـان، در هر مکـان، و در هر لباس و چهره بشـناسد حتّی اگر در چهره دین و مذهب، و در لباس طرفداری از قرآن و مسجد بوده باشد.

اسـتفاده از «مذهب بر ضدّ مذهب» چیز تازه ای نیست؛ همواره راه و رسم استعمارگران، و دستگاه های جبّار، و منافقان، در هر اجتمـاعی این بوده که اگر مردم گرایش خاصّی به مطلبی دارنـد از همان گرایش برای اغفال، و سـپس اسـتعمار آنها اسـتفاده کنند، و حتّی از نیروی مذهب بر ضدّ مذهب کمک بگیرند.

اصولاً فلسـفه ساختن پیامبران قلّابی و مذاهب باطل همین بوده که از این راه گرایش های مذهبی مردم را در مسـیر دلخواهشان بیندازند.

بـدیهی است در محیطی مانند «مدینه» آن هم در عصـر پیامبر صـلی الله علیه و آله با آن نفوذ فوق العاده اسـلام و قرآن، مبارزه آشکار بر ضدّ اسلام ممکن نبود، بلکه باید لا مذهبی را در لفّافه مذهب، و باطل را در لباس حق بپیچند و عرضه کنند، تا مردم ساده دل

جذب شوند، و نیّات سوء آنها لباس عمل به خود بپوشد.

ولی مسلمان راستین کسی نیست که آنچنان سطحی باشد که فریب این گونه ظواهر را بخورد، باید با دقّت در عوامل و دست هایی که برای این گونه برنامه ها شروع به کار می کند، و بررسی قرائن دیگر به ماهیّت اصلی پی ببرد، و چهره باطنی افراد را در پشت چهره ظاهری ببیند.

مسلمان کسی نیست که هر ندایی از هر حلقومی برخاست، همین اندازه که ظاهراً حق به جانب باشد، بپذیرد و به آن لبیک گوید؛ مسلمان کسی نیست که هر دستی که به سویش دراز شد، آن را بفشارد و هر حرکت ظاهراً دینی را مشاهده کرد، با آن همگام شود و هرکسی پرچمی به نام مذهب برافراشت، پای آن سینه زند و هر بنایی به نام مذهب ساخته شد، به سوی آن جذب گردد.

مسلمان باید هوشیار، آگاه، واقع بین، آینده نگر و اهل تجزیه و تحلیل در همه مسائل اجتماعی باشد.

دیوها را در لباس فرشته بشناسد؛ گرگ ها را در لباس چوپان تشخیص دهد و خود را برای مبارزه با این دشمنان دوست نما آماده سازد. یک اصل اساسی در اسلام این است که باید قبل از همه چیز، نیّات بررسی شود و ارزش هر عمل بستگی به نیّت آن دارد، نه به ظاهر آن. گرچه نیّت یک امر باطنی است، امّا ممکن نیست کسی نیّتی در دل داشته باشد، و اثر آن در گوشه و کنار عملش ظاهر نشود، هرچند در پرده پوشی فوق العاده استاد و ماهر باشد.

و از اینجا جواب این سؤال روشن می شود که چرا پیامبر صلی الله علیه و آله با آن عظمت مقام، دستور داد مسجد یعنی خانه خدا را آتش بزنند، و مسجدی که یک ریگ آن را نمی توان بیرون برد، ویران سازند و مکانی را که اگر آلوده شود باید فوراً تطهیر کنند، مزبله گاه شهر سازند.

پاسخ همه این سؤال ها یک مطلب است و آن اینکه مسجد ضرار مسجد نبود، در

واقع بتخانه بود؛ مکان مقدّس نبود، کانون تفرقه و نفاق بود؛ خانه خدا نبود، بلکه خانه شیطان بود؛ هرگز اسم و عنوان ظاهری و ماسک ها، واقعیّت چیزی را دگرگون نمی سازد.

این بود درس بزرگی که داستان مسجد ضرار خطاب به همه مسلمانان برای همه اعصار و قرون دارد.

از این بحث این موضوع نیز روشن می شود که اهمّیّت اتّحاد در میان صفوف مسلمین در نظر اسلام به قدری زیاد است که حتّی اگر ساختن مسجدی در کنار مسجد دیگر باعث ایجاد تفرقه و اختلاف و شکاف در میان صفوف مسلمانان گردد، آن مسجد تفرقه انداز، نامقدّس است.

چهره نفاق در سوره احزاب

نقش منافقان در جنگ احزاب

آیات ۱۲ تا ۱۶ سوره احزاب

وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ مَّا وَعَدَنَا اللهُ وَرَسُولُهُ إِلاَّ غُرُورا آ

و (نیز به خاطر آورید) زمانی را که منافقان و بیماردلان، می گفتند: خدا و پیامبرش جز وعده های دروغین به ما نداده اند.

وَإِذْ قَالَتْ طَّائِفَهٌ مِنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لاَ مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِّنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَهٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَهٍ إِنْ يُرِيدُونَ إِلاَّ فِرَارا آ

و (نیز به خاطر آورید) زمانی را که گروهی از آنها گفتند: «ای اهل یثرب (ای مردم مدینه)! اینجا جای ماندن شما نیست؛ به خانه های خود بازگردید!» و گروهی از آنان از پیامبر صلی الله علیه و آله اجازه (بازگشت) می خواستند و می گفتند: «خانه های ما بی حفاظ است!» در حالی که بی حفاظ نبود؛ آنها فقط می خواستند (از جنگ) فرار کنند.

وَلَوْ دُخِلَتْ عَلَيْهِم مِّنْ أَقْطَارِهَا ثُمَّ سُئِلُوا الْفِتْنَةَ لَأَتَوْهَا وَمَا تَلَبَّثُوا بِهَا إِلَّا يَسِيرآ

در حالی که اگر دشمنان از اطراف مدینه بر آنان وارد می شدند و پیشنهاد بازگشت به فتنه (و سوی شرک) به آنان می کردند می پذیرفتند، و جز مدّت کمی (برای انتخاب این راه) درنگ نمی کردند.

وَلَقَدْ كَانُوا عَاهَدُوا اللهَ مِنْ قَبْلُ لَا يُوَلُّونَ الْاَدْبَارَ وَكَانَ عَهْدُ اللهِ مَسْئُولا

با اینکه آنان قبل از این با خدا عهد کرده بودند که پشت به دشمن نکنند؛ و عهد الهی مورد سؤال قرار خواهد گرفت (و در برابر آن مسؤلند).

قُلْ لَّنْ يَنْفَعَكُمْ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُم مِّنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَإِذآ لَّا تُمَتَّعُونَ إِلَّا قَلِيلا

بگو: اگر از مرگ یا کشته شدن فرار کنید، سودی به حال شما نخواهد داشت؛ و در آن هنگام جز بهره کمی از زندگانی نخواهید داشت.

* * *

کوره آزمایش جنگ احزاب چنان داغ شد، که همگی در این امتحان بزرگ درگیر شدند.

روشن است در این لحظات بحرانی، افرادی که در شرایط عادی ظاهراً در یک صف قرار دارند به صفوف مختلفی تقسیم می شوند. در اینجا نیز مسلمانان به گروه های مختلفی تقسیم شدند :

جمعی مؤمنان راستین بودند؛ گروهی خواصّ مؤمنان؛ جمعی افراد ضعیف الایمان؛ جمعی منافق؛ و بالاخره جمعی منافق لجوج و سرسخت.

گروهی در فکر خانه و زندگی خویشتن و در فکر فرار بودند؛ جمعی سعی داشتند دیگران را از جهاد باز دارند؛ و گروهی تلاش می کردند رشته اتّحاد خود را با منافقین محکم کنند.

خلاصه، هرکس اسرار باطنی خویش را در این رستاخیز عجیب و «یوم البروز» آشکار ساخت.

در نخستین آیـات مورد بحث، گفتگوی منافقان و بیماردلان منعکس شـده است، می فرمایـد: «به خاطر بیاوریـد هنگامی را که منافقان و آنها که دلی بیمار داشـتند، می گفتنـد: خداونـد و پیامبرش چیزی جز وعـده های دروغین به ما نـداده انـد (وَإِذْ یَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ مَّا وَعَدَنَا اللهُ وَرَسُولُهُ إِلاَّ غُرُورآ).»

در تاریخ جنگ احزاب چنین آمده است که در اثنای حفر خندق که مسـلمانان هر یک مشـغول کندن بخشی از خندق بودند، روزی به قطعه سـنگ سـخت و بزرگی برخورد کردنـد که هیـچ کلنگی در آن اثر نمی کرد، خبر به پیامبر صـلی الله علیه و آله دادند؛ پیامبر صـلی الله علیه و آله شـخصاً وارد خندق شد، و در کنار سـنگ قرار گرفت و کلنگی را به دست گرفت و نخستین ضربه محکم را بر مغز سـنگ فرود آورد، قسـمتی از آن متلاشی شد و برقی از آن جستن کرد؛ پیامبر صلی الله علیه و آله تکبیر پیروزی گفت؛ مسلمانان نیز همگی تکبیر گفتند.

بار دوم ضـربه شدید دیگری بر سـنگ زد، قسمت دیگری در هم شکست و برقی از آن جستن نمود؛ پیامبر صلی الله علیه و آله تکبیر گفت و مسلمانان نیز تکبیر گفتند.

سرانجام پیامبر صـلی الله علیه و آله سومین ضـربه را بر سـنگ فرود آورد و برق جسـتن کرد؛ و باقی مانده سـنگ متلاشی شد؛ حضـرت صـلی الله علیه و آله باز تکبیر گفت و مسـلمانان نیز صـدا به تکبیر بلنـد کردند. سـلمان از این ماجرا سؤال کرد؛ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «در میان برق اوّل سـرزمین «حیره» و قصـرهای پادشاهان ایران را دیـدم، و جبرئیل به من بشارت داد که امّت من بر آنها پیروز می شونـد؛ و در برق دوم قصـرهای سـرخ فام «شام و روم» نمایان گشت، و جبرئیل به من بشارت داد که امّت من بر آنها نیز پیروز خواهند شد! در برق سوم قصـرهای «صنعا و یمن» را دیدم و جبرئیل باز به من خبر داد که امّتم باز بر آنها پیروز خواهند شد؛ بشارت باد بر شما ای مسلمانان!

منافقان نگاهی به یکدیگر کردند و گفتند: چه سخنان عجیبی! و چه حرف های

باطل و بی اساسی! او از مدینه دارد سرزمین حیره و مدائن کسری را می بیند، و خبر فتح آن را به شما می دهد، در حالی که هم اکنون شما در چنگال یک مشت عرب گرفتارید (و حالت دفاعی به خود گرفته اید) و حتّی نمی توانید به بیت الحذر بروید (چه خیال و پندار خامی)!

آیه فوق نازل شد که این منافقان و بیماردلان می گویند: «خدا و پیغمبرش جز فریب و دروغ وعده ای به ما نداده اند.» (ولی آنها از قدرت بی پایان پروردگار بی خبرند!)

و راستی در آن روز چنین اخبار و بشارتی جز در نظر مؤمنان آگاه، فریب و دروغی بیش نبود؛ امّا دیده ملکوتی پیامبر صلی الله علیه و آله در لابه لای جرقّه های آتشین که از برخورد کلنگ هایی که برای حفر خندق بر زمین کوبیده می شد، جستن می کرده، می توانست گشوده شدن درهای قصرهای پادشاهان ایران و روم و یمن را ببیند، و به امّت جان بر کفش بشارت دهد، واز اسرار آینده پرده بردارد.

شاید نیاز به تذکّر نداشته باشد که منظور از «الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ» همان منافقان است، و ذکر این جمله در واقع توضیحی است برای کلمه «منافقین» که قبل از آن آمده است، و چه بیماری بدتر از بیماری نفاق! چرا که انسان سالم و دارای فطرت الهی یک چهره بیشتر ندارد؛ انسان های دو چهره و چند چهره بیمارانی هستند که دائماً در اضطراب و تضاد و تناقض گرفتارند.

شاهد این سخن چیزی است که در آغاز سوره بقره آمده است که در توصیف منافقین می گوید: «فِی قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ فَزَادَهُمُ اللهُ مَرَضاً (۱) ؛ در دلهای آنها یک نوع بیماری است و

خدا (به خاطر اعمالشان) بر بیماری آنها می افزاید.»

در آیه بعد به شرح حال گروه خطرناکی از همین منافقان بیمار دل که نسبت به

۱- سوره بقره، آیه ۱۰.

دیگران خباثت و آلودگی بیشتری داشتند پرداخته، می گوید: «و نیز به خاطر بیاورید هنگامی را که گروهی از آنها گفتند: ای مردم یثرب (مدینه)! اینجا جای توقّف شما نیست، به خانه های خود بازگردید (وَإِذْ قَالَتْ طَّائِفَةٌ مِنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لاَ مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا)!»

خلاصه، در برابر این انبوه دشمن، کاری از شما ساخته نیست، خود را از معرکه بیرون کشیده و خویشتن را به هلاکت و زن و فرزندتان را به دست اسارت نسپارید!

و به این ترتیب می خواستند جمعیّت انصار را از لشکر اسلام جدا کنند، این از یک سو.

از سوی دیگر، «گروهی از همین منافقان که در مدینه خانه داشتند، از پیامبر صلی الله علیه و آله اجازه می خواستند که باز گردند و برای بازگشت خود عذر تراشی می کردند؛ از جمله می گفتند: خانه های ما دیوار و در و پیکر درستی ندارد، در حالی که چنین نبود؛ آنها فقط می خواستند صحنه را خالی کرده، فرار کنند (وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِّنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِنْ يُرِيدُونَ إِلاَّ فِرَاراً).»

واژه «عوره» در اصل از مادّه «عار» است و به چیزی گفته می شود که آشکار ساختنش موجب عار باشد؛ به شکاف هایی که در لباس یا دیوار خانه ظاهر می شود، و همچنین به نقاط آسیب پذیر مرزها، و آنچه انسان از آن بیم و وحشت دارد نیز «عوره» گفته می شود. در اینجا منظور، خانه هایی است که در و دیوار مطمئنّی ندارد و بیم حمله دشمن به آن می رود.

«منافقان» با مطرح ساختن این عذرها می خواستند میدان جنگ را ترک کرده و به خانه های خود پناه برند.

در روایتی آمده است که طایفه «بنی حارثه» کسی را خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله فرستادند و گفتند خانه های ما بدون حفاظ است و هیچ یک از خانه های انصار همچون خانه های ما نیست، و میان ما و طایفه «غطغان» که از شرق مدینه هجوم آورده اند، حایل و مانعی وجود ندارد، اجازه فرما به خانه های خود باز گردیم و از زنان و فرزندانمان دفاع کنیم؛ پیامبر صلی الله علیه و آله به آنها اجازه داد.

این موضوع به گوش «سعد بن معاذ» بزرگ انصار رسید، به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد به آنها اجازه نفرما، به خدا سوگند تا کنون هر مشکلی برای ما پیش آمده، این گروه همین بهانه را پیش کشیده اند، اینها دروغ می گویند؛ پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد باز گردند.

«یثرب» نام قدیمی مدینه است، پیش از آنکه پیامبر صلی الله علیه و آله به آنجا هجرت کند. بعد از آن کم کم نام مدینه الرّسول (شهر پیغمبر) بر آن گذارده شد که مخفّف آن همان «مدینه» بود.

این شهر نام های متعدّدی دارد؛ سیّد مرتضی علاوه بر این دو نام (یثرب و مدینه)، یازده نام دیگر برای این شهر ذکر کرده از جمله: «طیّبه»، «طابه»، «سکینه»، «محبوبه»، «مرحومه» و «قاصمه» (بعضی یثرب را نام زمین این شهر می دانند).

در پاره ای از روایات آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «این شهر را یثرب ننامید» شاید به این جهت که یثرب در اصل از مادّه «ثرب» (بر وزن حرب) به معنای ملامت کردن است، و پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نامی را برای این شهر پر برکت نمی پسندید.

به هرحال، اینکه منافقان، اهل «مدینه» را با عنوان «یا اهل یثرب» خطاب کردند بی دلیل نیست، شاید به خاطر این بوده که می دانستند پیامبر صلی الله علیه و آله از این نام متنفر است، و یا می خواستند عدم رسمیّت اسلام و عنوان «مدینه الرّسول» را اعلام دارند، و یا آنها را به دوران جاهلیّت توجّه دهند.

* * *

آیه بعد به سستی ایمان این گروه اشاره کرده و می گوید: «آنها در اظهار اسلام آن قدر سست و ضعیفند که اگر دشمنان از اطراف و جوانب مدینه وارد آن شوند، و این شهر را اشغال نظامی کنند و به آنها پیشنهاد نمایند که به سوی آیین شرک و کفر بازگردید به سرعت می پذیرند، و جز مدّت کمی برای انتخاب این راه درنگ نخواهند کرد (وَلَوْ دُخِلَتْ عَلَیْهِمْ مِّنْ أَقْطَارِهَا ثُمَّ سُئِلُوا الْفِتْنَهَ لَآتَوْهَا وَمَا تَلَبَّثُوا بِهَا إِلاَّ یَسِیراً).»

پیداست مردمی که این چنین ضعیف و بی پایه اند، نه آماده پیکار با دشمنند و نه

پذیرای شهادت در راه خدا، به سرعت تسلیم می شوند و تغییر مسیر می دهند.

بنابراین، منظور از کلمه «فتنه» در اینجا همان شرک و کفر است (همانگونه که در آیات دیگر قرآن، از قبیل آیه ۱۹۳ سوره بقره آمده است).

ولی بعضی از مفسّران احتمال داده اند که مراد از «فتنه» در اینجا جنگ بر ضدّ مسلمانان است که اگر به این گروه منافق پیشنهاد شود، به زودی این دعوت را اجابت کرده و با فتنه جویان همکاری می کنند.

امّا این تفسیر با ظاهر جمله «وَ لَوْ دُخِلَتْ عَلَیْهِمْ مِنْ أَقْطارِهَا» (اگر از اطراف بر مدینه هجوم آورند...) سازگار نیست، و شاید به همین دلیل اکثر مفسّران همان معنای اوّل را انتخاب کرده اند.

* * *

سپس قرآن، این گروه منافق را به محاکمه می کشد و می گوید: «آنها قبلاً با خدا عهد و پیمان بسته بودند که پشت به دشمن نکنند، و بر سر عهد خود در دفاع از توحید و اسلام و پیامبر بایستند؛ مگر آنها نمی دانند که عهد الهی مورد سؤال قرار خواهد گرفت و آنها در برابر آن مسئولند (وَلَقَدْ کَانُوا عَاهَدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ لَا یُوَلُّونَ الْاَدْبَارَ وَکَانَ عَهْدُ اللهِ مَسْئُولا)!»

بعضی گفته اند: منظور از این عهد و پیمان همان تعهّدی است که طایفه «بنی حارثه» در روز جنگ احد با خدا و پیامبر کردند، در آن هنگام که تصمیم به مراجعت از میدان گرفتند و بعد پشیمان شدند، عهد بستند که دیگر هرگز گِرد این امور نروند، امّا همان ها در میدان جنگ احزاب باز به فکر پیمان شکنی افتادند.

بعضی نیز آن را اشاره به عهدی می دانند که در جنگ بدر و یا در عقبه قبل از هجرت پیامبر، با آن حضرت بستند.

ولی به نظر می رسد که آیه فوق مفهوم وسیع و گسترده ای دارد که هم این عهد و پیمان ها و هم سایر عهد و پیمان های آنها را شامل می شود.

اصولاً هرکسی ایمان می آورد و با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت می کند این عهد را با او بسته که

از اسلام و قرآن تا سرحدّ جان دفاع کند.

تکیه بر عهـد و پیمـان در اینجـا به خـاطر این است که حتّی عرب جـاهلی به مسألـه عهـد و پیمـان احترام می گـذاشت، چگونه ممکن است کسی بعد از ادّعای اسلام، پیمان خود را زیر پا بگذارد!

چهره نفاق در سوره محمد

عاقبت کار منافقان

آیات ۲۵ تا ۲۷ از این سوره

إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِهِم مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَى لَهُمْ

به یقین کسانی که بعد از روشن شدن راه هدایت برای آنها، پشت به آن کردند، شیطان اعمال زشتشان را در نظرشان زینت داده، و آنها را با آرزوهای طولانی فریفته است.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللهُ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ وَاللهُ يَعْلَمُ إِسْرَارَهُمْ

این به خاطر آن است که آنها به کسانی که نزول وحی الهی را کراهت داشتند گفتند : «ما در بعضی از امور از شما پیروی می کنیم.» در حالی که خداوند اسرار آنها را می داند.

فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ

حال آنها چگونه خواهد بود هنگامی که فرشتگان (مرگ) بر صورت و پشت آنها می زنند (و جانشان را می گیرند)!

* * *

این آیـات همچنـان به بحث پیرامون منافقـان و موضع گیری های مختلف آنها ادامه می دهـد؛ می فرمایـد: «کسانی که بعـد از روشن شدن حق، بازگشـتند و پشت کردند، شـیطان اعمال زشتشان را در نظرشان زینت داده، و آنها را به آرزوهای دور ودراز فریفته است (إِنَّ الَّذِینَ ارْتَدُّوا عَلَی أَدْبَارِهِم مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَیَّنَ لَهُمُ الْهُدَی الشَّیْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَی لَهُمْ).»

گرچه بعضـی احتمال داده اند که این آیه پیرامون جمعی از کفّار اهل کتاب سـخن می گوید که قبل از قیام پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نشانه های او را بر اساس کتب آسـمانیشان می شـمردند و سـخت در انتظار او بودنـد، امّا بعـد از قیام او و روشـن شدن این نشانه ها، به او پشت کردند و شهوات و منافع مادّی، مانع ایمانشان شد.

ولی قرائنی که در آیات قبل و بعـد است به خوبی نشان می دهد این آیه نیز درباره منافقان سـخن می گوید که نزدیک آمدند و دلایـل حقّانیّت پیامبر صـلی الله علیه و آله را به وضوح دیدنـد و شـنیدند، ولی به خاطر هواپرستی و تسویلات شـیطانی به آن پشت کردند.

«سَوَّلَ» از مـاده «سؤل» بر وزن «قفـل» به معنـای حـاجتی است که نفس آدمی نسـبت به آن حریص است و «تسویـل» به معنـای ترغیب و تشویق نسـبت به اموری که به آن حریص است، و نسبت این امر به شیطان، به خاطر وسوسه هایی است که او در جان انسان می کند، و مانع هدایت او می شود.

جمله «وَ أَمْلَی لَهُمْ» از مـادّه «املاء» به معنای ایجاد طول امل و آرزوهای دور و دراز است که انسان را به خود مشـغول داشـته و از حق باز می دارد.

آیه بعـد علّت این تسویلات و تزیینات شـیطانی را چنین شـرح می دهـد: «این به خاطر آن است که آنان به کسانی که از نزول وحی الهی به پیامبر صـلی الله علیه و آله اسـلام ناراحت بودند گفتند: ما در بعضـی از امور از شما پیروی می کنیم (ذَلِکَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِینَ کَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَنُطِیعُکُمْ فِی

بَعْضِ الْاَمْرِ).»

کار منافق همین است که به دنبال افراد سر خورده و مخالف می گردد، و اگر در تمام جهات با او قدر مشترک نداشته باشد، به همان مقدار که وجوه مشترک موجود است همکاری، بلکه اطاعت می کند.

منافقان مدینه نیز به سراغ یهود آمدند، یهود «بنی نضیر» و «بنی قریظه» که پیش از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله از مبلّغان اسلام بودند، امّا بعد از ظهورش به خاطر حسد و کبر و به خطر افتادن منافعشان، ظهور اسلام را ناخوشایند دانستند، و از آنجا که مخالفت با پیامبر اسلام و توطئه ضدّ او، قدر مشترکی در میان منافقان و یهود بود، قول همکاری به آنها دادند.

تعبیر «فِی بَعْضِ الْاَمْرِ» شاید اشاره به این است که ما تنها در این قسمت با شما همکاری می کنیم، ولی شما با بت پرستی مخالفید، و معتقد به رستاخیز هستید، ما در این امور با شما همراه نیستیم.

این سخن شبیه چیزی است که در آیه ۱۱ سوره حشر آمده: «أَلَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ نَافَقُوا یَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْکِتَابِ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَکُمْ وَلاَ نُطِیعُ فِیکُمْ أَحَداً أَبَداً وَإِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّکُمْ؛ آیا ندیدید منافقان را که به برادران کافرشان از اهل کتاب می گویند: هرگاه شما را (از وطن) بیرون کنند، ما هم با شما بیرون خواهیم رفت، و از هیچ کس در مخالفت با شما اطاعت نخواهیم کرد، و اگر با شما پیکار شود، یاریتان خواهیم کرد.»

در پایان آیه آنها را با عبارتی کوتاه تهدید کرده، می گوید: «خداوند مخفی کاری ها و اسرار آنها را می داند (وَاللهُ یَعْلَمُ إِسْرَارَهُمْ).»

هم از کفر باطنی آنها و نفاقشان آگاه است، و هم از توطئه چین ها با کمک یهود، و به موقع آنها را مجازات خواهد کرد.

و نیز از آنچه یهود از حسادت و دشمنی و عناد مخفی می داشتند آگاه است. آنها طبق گواهی کتابشان چنان از نشانه های پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آگاه بودند که او را همچون

فرزنـد خود می شـناختند، و این نشانه ها را قبلاً آشـکارا می گفتنـد، ولی بعد از ظهورش همه را مخفی و پنهان کردند. خدا از این پنهان کاری آگاه است.

در حدیثی از امام باقر و امام صادق علیهما السـلام آمده است که منظور از «کَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللّهُ»، «بنی امیّه» هستند که نزول فرمان خداوند را درباره ولایت علی علیه السلام ناخوش داشتند.

روشن است که این نوعی تطبیق و بیان مصداق است، نه انحصار مفهوم آیه.

آیه بعد در حقیقت توضـیحی است برای این تهدید سـر بسـته، می فرماید: «حال آنها چگونه خواهد بود هنگامی که فرشـتگان مرگ روحشان را قبض می کننـد در حالی که بر صورت و پشت آنها می زنند (فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ)!»

آری، این فرشـتگان مأمورنـد که در آسـتانه مرگ، مجـازات آنها را شـروع کننـد تا طعم تلـخ کفر و نفاق و لجاجت و عناد را بچشـند؛ به صورت آنهـا می کوبنـد، برای اینکه رو به سوی دشـمنان خـدا رفته انـد، و بر پشت آنها می زننـد به خاطر اینکه به آیات الهی و پیامبرش پشت کردند.

ایـن معنـا شـبیه چیزی اسـت که در آیه ۵۰، سـوره انفـال، دربـاره کفر و منـافقین آمـده است: «وَلَوْ تَرَى إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ؛ اگر ببینی کافران را هنگامی که فرشـتگان مرگ جان آنها را می گیرند، و بر صورت و پشت آنها می زنند و می گویند: بچشید عذاب سوزنده را!»

شناسایی منافقان از لحن گفتار

آیات ۲۹ تا ۳۱ سوره محمد صلی الله علیه و آله

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَّنْ يُخْرِجَ اللهُ أَضْغَانَهُمْ

آیا کسانی که در دلهایشان بیماری است، گمان کردند خدا کینه هایشان را آشکار نمی کند!

وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِی لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ

و اگر ما بخواهیم آنها را به تو نشان می دهیم تا آنها را با قیافه هایشان بشناسی، هرچند می توانی از طرز سخنانشان آنها را بشناسی، و خداوند اعمال شما را می داند.

وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِينَ وَنَبْلُوَ أَخْبَارَكُمْ

به یقین ما همه شما را می آزماییم تا معلوم شود مجاهدان واقعی و صابران از میان شما کیانند! و اخبار شما را بیازماییم.

این آیات بخشی دیگر از صفات و نشانه های منافقین را شرح می دهد و مخصوصاً بر این معنا تأکید دارد که اینها تصوّر نکنند برای همیشه می توانند چهره درونی خود را از پیامبر صلی الله علیه و آله و مؤمنان مکتوم دارند، و خویشتن را از رسوایی بزرگ برهانند.

نخست می گوید: «آیا کسانی که در دلهایشان بیماری است گمان کردند خدا کینه های شدیدشان را ظاهر نمی سازد (أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَّنْ يُخْرِجَ اللهُ أَضْغَانَهُمْ)!»

«اضغان» جمع «ضغن» بر وزن «حرص»، و همچنین بر وزن «عقد» به معنای کینه شدید است.

آری، آنها در درون دل، کینه شدیدی نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و مؤمنان داشته و همیشه منتظر فرصتی بودند که ضربه ای بر آنها وارد کنند، قرآن به آنان هشدار می دهد، تصوّر نکنند همیشه می توانند چهره واقعی خود را مکتوم دارند.

* * *

لذا در آیه بعد می افزاید: «اگر بخواهیم آنها را به تو نشان می دهیم، تا آنها را با قیافه هایشان بشناسی (وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ).»

در چهره های آنها علامتی می گذاریم که با مشاهده آن علامت از نفاقشان آگاه

شوی، و به «رأی العین» آنها را ببینی.

سپس می افزاید: «هرچند الان هم می توانی از طرز سخنانشان آنها را بشناسی (وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِی لَحْنِ الْقَوْلِ).»

«راغب» در «مفردات» می گوید: «لحن» عبارت از این است که سخن را از قواعد و سنن خود منحرف سازند، یا حرکات حروف را تغییر دهند، و یا از صورت صراحت به کنایه و اشاره بکشانند، و منظور در آیه مورد بحث، همان معنای سوم است یعنی این منافقان بیمار دل را از کنایه و نیش ها و تعبیرات موذیانه و منافقانه شان می توان شناخت؛ هرجا سخن از جهاد است، آنها به نحوی در تضعیف اراده مردم می کوشند؛ هرجا سخن از حقّ و عدالت است، آن را به سوی دیگری منحرف می سازند؛ و آنجا که از نیکان و پاکان و پیشگامان اسلام سخن به میان می آید، به نحوی می کوشند آنها را لکّه دار و کم اعتبار کنند.

لذا در حدیث معروفی از «ابو سعید خدری» نقل شده است که می گوید: «لَحْنُ الْقُوْلِ: بُغْضُهُمْ عَلِیِّ بْنِ اَبِی طَالِبٍ، وَ کُنَّا نَعْرِفُ الْمُنَافِقِینَ عَلَی عَهْدِ رَسُولِ الله صلی الله علیه و آله بِبُغْضِهِمْ عَلِیّ بْنِ اَبِی طَالِبٍ ؛ منظور از لحن القول، بغض علیّ بن ابی طالب علیه السلام است، و ما منافقان را در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله از طریق عداوت با علی علیه السلام می شناختیم.»

آری این یکی از نشانه های بارز منافقان بود که نسبت به اوّلین مؤمن از میان مردان، و نخستین پیشگام جانباز اسلام عداوت می ورزیدند.

اصولاً ممکن نیست انسان چیزی را در دل داشته باشد و بتواند برای مدّت طولانی آن را چنان مکتوم دارد که حتّی در کنایات و اشارات و لحن کلام او ظاهر نشود؛ لذا در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «مَا أَضْمَرَ أَحَدٌ شَیْئاً إِلاَّ ظَهَرَ فِی فَلَتَاتِ لِسَانِهِ وَ صَفَحَاتِ وَجْهِهِ؛ هیچ کس چیزی را در دل پنهان نمی کند مگر اینکه در سخنانی که از دهان او نا آگاه می پرد و بر صفحه صورتش، آشکار می شود.»

در آیات دیگر قرآن سخنان موذیانه منافقان که مصداق این لحن القول است، یا

حرکات مشکوک آنها، نقل شده است؛ و شاید به همین دلیل بعضی از مفسّران گفته اند که بعد از نزول آیه مورد بحث، دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله به خوبی منافقان را از نشانه های آن ها می شناخت.

شاهد گویای این سخن اینکه به آن حضرت دستور داده شد که هرگاه یکی از آنها از دنیا برود بر او نماز نخواند، و کنار قبرش برای دعا و طلب آمرزش نایستد: «وَلاَ تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِّنْهُمْ مَّاتَ أَبَداً وَلاَ تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ. (۱) »

مخصوصاً از مواقعی که منافقان به خوبی چهره واقعی خود را آشکار می کردند، موقع جهاد بود؛ قبل از جنگ به هنگام جمع آوری کمک ها و آماده شدن برای میدان نبرد، و در میدان جنگ به هنگام حملات شدید دشمن، و بعد از جنگ به هنگام تقسیم غنائم، که در آیات فراوانی از قرآن مجید - مخصوصاً در سوره توبه و احزاب - به آنها اشاره شده است، و کار به جایی رسیده بود که حتّی افراد عادی مسلمانان نیز منافقان را در این صحنه ها می شناختند.

امروز هم شناختن منافقان از لحن قول و موضع گیری های خلافشان در مسائل مهمّ اجتماعی، و مخصوصاً در بحران ها یا جنگ ها کار مشکلی نیست و با کمی دقّت از گفتار و رفتارشان شناسایی می شوند. و چه خوب است مسلمانان بیدار باشند واز این آیه الهام گیرند و این گروه خطرناک و کینه توز را بشناسند و افشا کنند.

در پایان آیه می افزاید: «خداوند اعمال همه شما را می داند (وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ)!»

هم اعمال مخفی و آشکار مؤمنان، و هم اعمال منافقان را؛ به فرض که بتوانند چهره اصلی خود را از مردم پنهان دارند، آیا از خدا که در ظاهر و باطن و خلوت و جلوت با آنهاست، می توانند مکتوم دارند!

* * *

۱- سوره توبه، آیه ۸۴.

در آیه بعد برای تأکید بیشتر و نشان دادن طرق شناخت مؤمنان از منافقان می افزاید: «ما همه شما را قطعاً آزمایش می کنیم، تا معلوم شود مجاهدان واقعی شما و صابران کیانند - و مجاهد نماها و سست عنصران منافق کیانند - (وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِينَ)!»

گرچه این آزمایش دامنه وسیع و گسترده ای دارد و صبر و شکیبایی در انجام همه وظایف را شامل می شود، ولی به تناسب کلمه مجاهدین و آیات قبل و بعد، بیشتر منظور آزمایش در میدان جهاد است. و راستی میدان جهاد میدان آزمایش بزرگ و سختی است، و کمتر کسی می تواند چهره واقعی خود را در چنین میدان هایی از نظرها مستور دارد.

و در ذیل آیه می فرماید: علاوه بر اینکه شما را می آزماییم «اخبار شما را نیز آزمایش می کنیم (وَنَبْلُوَ أَخْبَارَكُمْ)!»

بسیاری از مفسّران گفته اند که مراد از «اخبار» در اینجا عمل انسان هاست، چرا که وقتی عملی از انسان سر می زند، به صورت «خبر» در میان مردم پخش می شود. بعضی نیز گفته اند منظور از «اخبار» در اینجا اسرار درونی است، چرا که اعمال مردم از این اسرار خبر می دهد. این احتمال نیز وجود دارد که «اخبار» در اینجا به معنای خبرهایی باشد که مردم از وضع خود یا از تعهّدات خویش می دهند، مثلاً منافقان با پیامبر صلی الله علیه و آله عهد کرده بودند که پشت به میدان نبرد نکنند در حالی که عهد و پیمان خود را شکستند (وَلَقَدْ كَانُوا عَاهَدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ لَا يُوَلُّونَ الْأَدْبَارَ (۱)).

و نیز «بعضی از آنها از پیامبر صلی الله علیه و آله اجازه بازگشت از میدان جهاد می طلبیدند و می گفتند : خانه های ما بدون حفاظ است در صورتی که بدون حفاظ نبود؛ هدفشان این بود که فرار کنند (وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِّنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِنْ يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَاراً).»

۱- سوره احزاب، آیه ۱۵.

به این ترتیب خداوند هم اعمال انسان ها را می آزماید و هم گفتار و اخبار آنها را.

مطابق این تفسیر این دو جمله در آیه مورد بحث دو معنای متفاوت دارد، در حالی که طبق تفسیرهای قبلی تأکید یکدیگر است.

به هرحال، این نخستین بار نیست که خداوند به مردم اعلام می کند که شما را می آزماییم تا صفوفتان از هم مشخّص شود، و مؤمنان راستین از ضعیف الایمان ها و منافقان شناخته شوند؛ در آیات فراوانی از قرآن مسأله ابتلاء و امتحان مطرح شده است.

ضمناً جمله: «حَتَّی نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِینَ مِنْکُمْ؛ تا مجاهدان شما را بشناسیم» به این معنا نیست که خداوند از این گروه آگاهی ندارد بلکه منظور تحقّق این معلوم الهی است و مشخّص شدن این گونه افراد است؛ یعنی، تا این علم الهی تحقّق خارجی یابد و عینیّت حاصل کند و صفوف مشخّص شود.

چهره نفاق در سوره حشر

نقش منافقان در فتنه های یهود

آیات ۱۱ و ۱۲ سوره حشر

أَلَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ نَافَقُوا یَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْکِتَابِ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَکُمْ وَلاَ نُطِیعُ فِیکُمْ أَحَداً أَبَداً وَإِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّکُمْ وَاللهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکَاذِبُونَ

آیا منافقان را ندیدی که پیوسته به برادران کفّارشان از اهل کتاب می گفتند: «اگر شما را (از وطن) بیرون کنند ما هم با شما بیرون خواهیم رفت، و هرگز از هیچ کس درباره شما اطاعت نخواهیم کرد؛ و اگر با شما پیکار شود یاریتان خواهیم کرد.» و خداوند شهادت می دهد که آنها دروغگویانند.

لَئِنْ أُخْرِجُوا لاَ یَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَلَئِنْ قُوتِلُوا لاَ یَنْصُرُونَهُمْ وَلَئِن نَّصَرُوهُمْ لَیُوَلُّنَّ الاْدْبَارَ ثُمَّ لاَ یُنْصَرُونَ

اگر آنها را بیرون کنند با آنان بیرون نمی روند؛ و اگر با آنها پیکار شود یاریشان نخواهند کرد؛ و اگر یاریشان کنند پشت (به میدان) کرده فرار می کنند؛ سپس کسی آنها را یاری نمی کند.

بعضی از مفسّران شأن نزولی برای آیات فوق نقل کرده اند که خلاصه آن چنین است :

جمعی از منافقان مدینه مانند «عبدالله بن أُبَیّ» و یارانش مخفیانه کسی را به سراغ یهود «بنی نضیر» فرستادند و گفتند: شما محکم در جای خود بایستید، از خانه های خود بیرون نروید، و دژهای خود را محکم سازید، ما دو هزار نفر یاور از قوم خود و دیگران داریم و تا آخرین نفس با شما هستیم، طایفه بنی قریظه و سایر همپیمان های شما از قبیله غطفان نیز با شما همراهی می کنند.

همین امر سبب شد که یهود «بنی نضیر» بر مخالفت پیامبر صلی الله علیه و آله تشویق شوند، امّا در این هنگام یکی از بزرگان بنی نضیر به نام «سلام» به «حُیَیّ بن اخطب» که سرپرست برنامه های بنی نضیر بود گفت: «اعتنایی به حرف عبدالله بن ابی نکن، او می خواهد تو را تشویق به جنگ با محمّد کند، و خودش در خانه بنشیند و شما را تسلیم حوادث نماید.» حیی گفت: «ما جز دشمنی محمد و پیکار با او چیزی را نمی شناسیم.» سلام در پاسخ او گفت: «به خدا سوگند من می بینم سرانجام ما را از این سرزمین بیرون می کنند، و اموال و شرف ما بر باد می رود، کودکان ما اسیر، و جنجگویان ما کشته می شوند.»

آیات فوق سرانجام این ماجرا را بازگو می کند.

بعضی معتقدند این آیات قبل از ماجرای یهود بنی نضیر نازل شده و حکایت از حوادث آینده این ماجرا می کند، و به همین دلیل آن را از خبرهای غیبی قرآن می شمرند.

لحن آیات که به صورت فعل مضارع ذکر شده گرچه این نظر را تأیید می کند ولی پیوند این آیات با آیات پیشین که بعد از ماجرای شکست بنی نضیر و تبعید آنها نازل گردید، نشان می دهد که این آیات نیز بعد از این ماجرا نازل شده و تعبیر به فعل مضارع به عنوان حکایت حال است.

* * *

اکنون به بررسی آیات فوق می پردازیم

در آیات پیشین این سوره ماجرای فتنه یهود بنی نضیر بیان شده است.

آیات مورد بحث به شرح حال گروهی از منافقان و نقش آنها در این ماجرا می پردازد، تا وضع حال هر دو را در مقایسه با یکدیگر روشن تر سازد، و این روش قرآن است که برای معرّفی گروه ها آنها را در مقام مقایسه با یکدیگر قرار می دهد.

نخست روی سخن را به پیامبر صلی الله علیه و آله کرده و می فرماید: «آیا منافقان را ندیدی که پیوسته به برادران کفّارشان از اهل کتاب می گفتند: اگر شما را از وطن بیرون کنند ما هم با شما خواهیم بود، و سخن هیچ کس را درباره شما اطاعت نخواهیم کرد، و اگر هم با شما پیکار شود شما را یاری

خواهیم کرد (أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمْ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلاَ نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَداً أَبَداً وَإِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ).»

و به این ترتیب این گروه از منافقان به طایفه یهود سه مطلب را قول دادند که در همه دروغ می گفتند :

نخست اینکه، اگر شما را از این سرزمین بیرون رانند، ما هم بعد از شما در اینجا نمی مانیم تا جای خالی شما را ببینیم.

دیگر اینکه، اگر دستوری بر ضدّ شما صادر شود از هر کسی و هر مقام باشد، نه حالا، هیچ وقت اطاعت نمی کنیم!

سوم اینکه، اگر پای کارزار به میان آید، ما دوش به دوش شما ایستاده ایم و در یاری شما هیچ گونه تردیدی به خود راه نمی دهیم!

آری، اینها قولهایی بود که منافقان قبل از این ماجرا به یهود دادند، ولی حوادث بعد نشان داد که همه دروغ بود.

و به همین دلیل، قرآن با صراحت می گوید: «خداوند شهادت می دهد که آنها دروغگویانند (وَاللهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ).»

چه تعبیر تکاندهنده ای که با انواع تأکیدها همراه است؛ ذکر خداوند به عنوان

شاهـد و گواه، و آوردن جمله به صورت جمله اسـمیّه، و نیز اسـتفاده از «إِنَّ»، و «لام تأکیـد»، همه نشان می دهـد که «دروغ» و «نفاق» چنان به هم آمیخته است که جدایی در میان این دو ممکن نیست، همیشه منافقان دروغگو بوده اند، و غالباً دروغگویان منافقانند.

تعبیر به «إِخْوَانِهِمْ» (برادرانشـان) نشان می دهـد که رابطه و پیونـد بسـیار نزدیکی میان منافقان و کفّار است، همان گونه که در آیـات قبـل روی رابطه اخوّت در میـان مؤمنـان تکیه شـده بود، با این تفاوت که مؤمنان در اخوّت خود صادقنـد، و لـذا از هیچ گونه ایثار و فـداکاری مضایقه نمی کننـد، و بعکس منافقان هیـچ گونه وفاداری و همدردی ندارند، و در سـخت ترین لحظات دست از برادران خود بر می دارند و این است تفاوت اخوّت مؤمنان و کافران.

جمله «وَلاَ نُطِیعُ فِیکُمْ أَحَداً أَبَداً؛ مـا هرگز سـخن هیـچ کس را در مورد شـما اطـاعت نخواهیم کرد.» اشـاره به این است که توصیه ها و هشدارها و اخطارهای محمّد صلی الله علیه و آله را در مورد شما کاملاً نادیده خواهیم گرفت.

سپس برای توضـیح بیشتر درباره دروغگویی آنها می افزایـد: «اگر یهود را بیرون کنند این منافقان با آنها بیرون نمی روند (لَئِنْ أُخْرِجُوا لاَ یَخْرُجُونَ مَعَهُمْ).»

«و اگر با آنها پیکار شود یاریشان نخواهند کرد (وَلَئِن نَّصَرُوهُمْ لَیُوَلُّنَّ الاْدْبَارَ)!»

«و بعد از آن هرگز یاری نخواهند داشت (ثُمَّ لاَ یُنْصَرُونَ)!»

لحن قاطع وکوبنده این آیات لرزه بر اندام هرمنافق و مخالفی می افکند، بخصوص اینکه آیه گرچه در مورد خاصّـی نازل شده ولی به طـور مسلّم مخصوص آن نیست؛ این یـک اصـل کلّی است در رابطه «منافقـان» بـا «سـایر دشـمنان اسـلام» و همکـاری نزدیک آنان با یکدیگر و وعده و وعیدهایی که به هم می دهند، و بی پایه بودن تمام این قول و قرارها.

این امر نه تنها در گذشته تاریخ اسلام رخ داد که امروز هم نمونه های زنده آن را در

همکـاری منافقان در کشورهای اسـلامی با دشـمنان اسـلام به چشم می بینیم، و در فردا و فرداها نیز صادق است؛ و مسـلّماً اگر مؤمنان راستین به وظایف خود عمل کنند بر آنها پیروز خواهند شد و نقشه هایشان نقش بر آب می گردد.

همکاری بی سرانجام با اهل نفاق

آیات ۱۶ و ۱۷ سوره حشر

كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِين

آنها مثل شیطانند که به انسان گفت: «کافر شو (تا مشکلات تو را حل کنم!)» امّا هنگامی که کافر شد گفت: «من از تو بیزارم، من از خداوندی که پروردگار جهانیان است بیم دارم!»

فَكَانَ عَاقِبَتَهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدَيْنِ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاؤُا الظَّالِمِينَ

سرانجام کار آن دو این شد که در آتش دزوخ خواهند بود، جاودانه در آن می مانند، و این است کیفر ستمکاران!

* * *

قرآن در این آیات درباره منافقان به نکته جالبی اشاره می کند، می گوید :

«داسـتان آنها نیز همانند داسـتان شـیطان است که به انسان گفت کافر شو تا مشـکلات تو را حل کنم، امّا هنگامی که کافر شد گفت من از تو بیزارم، من از خداونـدی که پروردگار عالمیان است بیم دارم (كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِين)!»

در اینکه منظور از «انسـان» در این آیه کیست؟ آیـا مطلق انسانهـایی است که تحت تـأثیر شـیطان قرار گرفته، فریب وعـده های دروغین او را می خورند و راه کفر می پویند،

و سر انجام شیطان آنها را تنها گذاشته و از آنان بیزاری می جوید؟

یا منظور انسان خاصّی است همانند «ابوجهل» و پیروان او که در جنگ بدر به وعده های فریبنده شیطان دلگرم شدند، و عاقبت طعم تلخ شکست را چشیدند، چنانکه در آیه ۴۸ سوره انفال می خوانیم: «وَإِذْ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لاَغَالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ مِنْ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَّكُمْ فَلَمَّا تَرَاءَتِ الْفِئَتَانِ نَكَصَ عَلَى عَقِبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنْكُمْ إِنِّي أَرَى مَا لاَ تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللهَ وَاللهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ؛

و (به یاد آور) هنگامی را که شیطان، اعمال مشرکان را در نظرشان جلوه داد، و گفت: امروز هیچ کس از مردم بر شما پیروز نمی گردد؛ و من در کنار شما (و پناه دهنده شما) هستم. ولی هنگامی که دو گروه (کافران و مؤمنان) در برابر یکدیگر قرار گرفتند، به عقب برگشت، و گفت: من از شما (پیروانم) بیزارم، من چیزی می بینم که شما نمی بینید؛ من از خدا می ترسم! و خداوند سخت کیفر است!»

و یا اینکه، منظور از «انسان» همان «برصیصای» عابد بنی اسرائیل است که فریب شیطان را خورد و کافر شد، و در لحظات حسّاس شیطان از او بیزاری جست و از او جدا شد.

ولی تفسیر اوّل با مفهوم آیه سازگارتر است و تفسیر دوم و سوم می تواند بیان مصداقی از آن مفهوم گسترده باشد؛ و به هرحال، عذابی را که شیطان از آن اظهار وحشت می کند ظاهراً عذاب دنیا است؛ و بنابراین، ترس او جدّی است نه شوخی و استهزا، و بسیارند کسانی که از مجازاتهای نزدیک می ترسند ولی نسبت به مجازاتهای دراز مدت بی اعتنا هستند.

آری، چنین است حال منافقان که دوستان خود را با وعده های دروغین و نیرنگ به وسط معرکه می فرستند، سپس آنها را تنها گذارده فرار می کنند؛ چرا که در نفاق، وفاداری نیست.

در آیه بعد سر انجام کار این دو گروه: «شیطان و اتباعش» و «منافقان و دوستانشان

از اهل کفر» را روشن ساخته، می افزاید :

«سرانجام کار آنها این شد که هر دو در آتش دوزخند، جاودانه در آن می مانند، و این است کیفر ظالمان (فَكَانَ عَاقِبَتَهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدَيْنِ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاؤُا الظَّالِمِينَ)!»

این یک اصل کلّی است که عاقبت همکاری کفر و نفاق، و شیطان و یارانش، شکست و ناکامی و عذاب دنیا و آخرت است؛ در حالی که همکاری مؤمنان و دوستانشان همکاری مستمر و جاودانی و سرانجامش پیروزی و برخورداری از رحمت واسعه الهی در هر دو جهان است.

دو درس مهم

۱. خار کِشتی، ثمرت خار دهد!

آنچه در آیات فوق در مورد پیمان شکنی منافقان و تنها گذاشتن دوستان خود در لحظات سخت و حسّاس آمده مطلبی است که بارها در زندگی خود نمونه های آن را دیده ایم.

آنها مثل شیطان اغواگر، به وسوسه این و آن می پردازند؛ و قول هرگونه مساعدت و کمک به آنها می دهند، و آنان را به میدان حوادث می فرستند و آلوده انواع گناه می کنند؛ امّا در بحرانی ترین حالات آنها را در وسط میدان رها کرده برای حفظ جان یا منافع خویش فرار می کنند.

و این است سرنوشت کسانی که با منافقان همکار و همپیمانند.

نمونه زنده آن در عصر ما پیمان هایی است که قدرت های بزرگ و شیاطین زمان ما با سران دولت هایی که به آنها وابسته اند امضا می کنند، و بارها دیده ایم این دولت های وابسته که همه چیز خود را در طبق اخلاص گذارده و نثار آن حامیان شیطان صفت کرده اند، در حوادث سخت کاملاً تنها مانده، و از همه جا رانده شده اند؛ و اینجاست که

بر عمق پیـام قرآنی آشـناتر می شویم که می گویـد: «كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ؛ کـار آنهـاماننـد شـیطان است که به انسـان گفت: کافر شو؛ و هنگامی که کافر شـد گفت: من از تو بیزارم، من از خداوندی که پروردگار عالمیان است بیم دارم!»

۲. عاقبت شوم برصیصای عابد

بعضـی از مفسّران و ارباب حدیث در ذیل این آیات، روایتی پر معنا از عابدی از بنی اسرائیل به نام «برصیصا» نقل کرده اند که می تواند درس بزرگی برای همه افراد باشد تا هرگز با طناب پوسیده شیطان و منافقان به چاه نروند که رفتن همان، و سرنگون شدن در قعر چاه همان!

و خلاصه داستان چنین است :

در میان بنی اسـرائیل عابدی بود به نام «برصـیصا» که زمانی طولانی عبادت کرده بود، و به آن حد از مقام قرب رسـیده بود که بیماران روانی را نزد او می آوردند و با دعای او سلامت خود را باز می یافتند؛ روزی زن جوانی را از یک خانواده با شخصیّت به وسـیله برادرانش نزد او آوردنـد، و بنا شد مدّتی بماند تا شـفا یابد؛ شـیطان در اینجا به وسوسه گری مشـغول شد، و آن قدر صحنه را در نظر او زینت داد تا آن مرد عابـد به او تجاوز کرد! چیزی نگذشت که معلوم شد آن زن باردار شده (و از آنجا که گناه همیشه سرچشمه گناهان عظیم تر است) زن را به قتل رسانید، و در گوشه ای از بیابان دفن کرد!

برادرانش از این ماجرا با خبر شدند که مرد عابد دست به چنین جنایت هولناکی زده؛ این خبر در تمام شـهر پیچید، و به گوش امیر رسـید؛ او با گروهی از مردم حرکت کرد تا از ماجرا با خبر شود؛ هنگامی که جنایات عابد مسلّم شد او را از عبادتگاهش فرو کشیدند؛ پس از اقرار به گناه دستور داد او را به دار بیاویزند؛ هنگامی که بر بالای

چـوبه دار قرار گرفـت شـیطان در نظرش مجسّـم شـد، گفت: من بـودم که تـو را به این روز افکنـدم! و اگر آنچه را می گـویم اطاعت کنی موجبات نجات تو را فراهم خواهم کرد!

عابد گفت: چه کنم؟ گفت: تنها یک سجده برای من کنی کافی است! عابد گفت: در این حالتی که می بینی، توانایی ندارم. شیطان گفت: اشاره ای کفایت می کند. عابد باگوشه چشم، یا با دست خود، اشاره ای کرد و سجده به شیطان آورد و در دم جان سپرد و کافر از دنیا رفت.

آری، چنین است سرانجام وسوسه های شیاطین، و منافقانی که در خطّ آنها هستند.

چهره نفاق در سوره منافقین

سرچشمه های نفاق

آیات ۱ تا ۴ سوره منافقین

إِذَا جَاءَکَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّکَ لَرَسُولُ اللهِ وَاللهُ یَعْلَمُ إِنَّکَ لَرَسُولُهُ وَاللهُ یَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِینَ لَکَاذِبُونَ

هنگامی که منافقان نزد تو آیند، می گویند: «ما شهادت می دهیم که به یقین تو پیامبر خدا هستی!» - خداوند می داند که تو پیامبر او هستی - ولی خداوند شهادت می دهد که منافقان دروغگو هستند (زیرا به گفته خود ایمان ندارند).

اتَّخَذُوا أَیْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِیلِ اللهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا کَانُوا یَعْمَلُونَ

آنها سوگندهایشان را پوششی قرار دادند (تا مردم را) از راه خدا باز دارند، و چه بد است آنچه انجام می دادند.

ذَلِکَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ کَفَرُوا فَطُبِعَ عَلَی قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا یَفْقَهُونَ

این به خاطر آن است که آنها (نخست) ایمان آوردند، سپس کافر شدند؛ از این رو، بر دل های آنها مُهر نهاده شده، و (حقیقت را) درک نمی کنند.

وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهُمْ خُشُبٌ مُسَنَّدَةٌ يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ قَاتَلَهُمُ اللهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ

هنگامی که آنها را می بینی، ظاهر (آراسته) آنان تو را در شگفتی فرو می برد؛ و اگر سخن بگویند به سخنانشان گوش فرار می دهی؛ امّا گویی چوب های خشکی هستند که به دیوار تکیه داده شده است! هر فریادی (از هر جا) بلند شود بر ضدّ خود می پندارند؛ آنها دشمنان واقعی (تو) هستند؛ از آنان بر حذر باش! خداوند آنها را بکشد، چگونه (از حقّ) منحرف می شوند!

* * *

سرچشمه نفاق :

قبل از ورود در تفسیر این آیات، ذکر مقدّمه ای لازم به نظر می رسد و آن اینکه، مسأله نفاق و منافقان در اسلام از زمانی مطرح شد که پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه هجرت فرمود و پایه های اسلام قوی، و پیروزی آن آشکار شد؛ و گرنه در مکّه تقریباً منافقی وجود نداشت؛ زیرا مخالفان قدرتمند هرچه می خواستند آشکارا بر ضدّ اسلام می گفتند، و انجام می دادند، و از کسی پروا نداشتند و نیازی به کارهای منافقانه نبود؛ امّا هنگامی که نفوذ و گسترش اسلام در مدینه، دشمنان را در ضعف و ناتوانی قرار داد، دیگر اظهار مخالفت به طور آشکار مشکل، و گاه غیر ممکن بود؛ و لذا دشمنان شکست خورده برای ادامه برنامه های تخریبی خود تغییر چهره داده، ظاهراً به صفوف مسلمانان پیوستند، ولی در خفا به اعمال خود ادامه می دادند.

همان گونه که قبلاً- هم اشاره کردیم طبیعت هر انقلابی چنین است که بعد از پیروزی چشمگیر، با صفوف منافقان روبه رو خواهد شد، و دشمنان سرسخت دیروز به صورت عوامل نفوذی امروز در لباس دوستان ظاهری، جلوه گر می شوند؛ و از

اینجاست که می توان فهمید چرا این همه آیات مربوط به منافقین در مدینه نازل شده نه در مکّه.

این نکته را نیز مجدّداً یادآوری می کنیم که مسأله نفاق و منافقان مخصوص به عصر پیامبر صلی الله علیه و آله نبود، بلکه هر جامعه ای - مخصوصاً جوامع انقلابی - با آن روبه رو هستند؛ به همین دلیل باید تحلیل ها و موشکافی های قرآن را روی این مسأله نه به عنوان یک مسأله تاریخی، بلکه به عنوان یک مسأله مورد نیاز فعلی، مورد بررسی دقیق قرار داد، و از آن برای مبارزه با روح نفاق و خطوط منافقین در جوامع اسلامی امروز الهام گرفت؛ و نیز باید نشانه های آنها را که قرآن به طور گسترده بازگو کرده است دقیقاً شناخت؛ و از طریق این نشانه ها به خطوط و نقشه های آنها پی برد.

نکته مهم دیگر اینکه، خطر منافقان برای هر جامعه از خطر هر دشمنی بیشتر است؛ چرا که از یک سو شناخت آنها غالباً آسان نیست، و از سوی دیگر، دشمنان داخلی هستند، و گاه چنان در تار و پود جامعه نفوذ می کنند که جدا ساختن آنها کار بسیار مشکلی است؛ و از سوی سوم روابط خویشاوندی و اقتصادی و عاطفی آنها با سایر اعضای جامعه، کار مبارزه را با آنها دشوار می سازد.

به همین دلیل، اسلام در طول تاریخ خود بیشترین ضربه را از منافقان خورده؛ و نیز به همین دلیل قرآن سخت ترین حملات خود را متوجّه منافقان ساخته و آن قدر که آنها را کوبیده، هیچ دشمنی را نکوبیده است.

با توجّه به این مقدّمه به تفسیر آیات باز می گردیم.

* * *

نخستین سخنی را که قرآن در اینجا درباره منافقان مطرح می کند همان اظهار ایمان دروغین آنهاست که پایه اصلی نفاق را تشکیل می دهد؛ می فرماید: «هنگامی که منافقان نزد تو می آیند می گویند: ما شهادت می دهیم که حتماً تو رسول خدایی (إِذَا جَاءَکَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّکَ لَرَسُولُ اللهِ)!»

سپس قرآن می افزاید: «خداوند می داند که تو فرستاده او هستی، ولی خداوند گواهی می دهد که منافقان دروغگو هستند (وَاللهُ یَعْلَمُ إِنَّکَ لَرَسُولُهُ وَاللهُ یَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِینَ لَکَاذِبُونَ)!»

و از اینجا نخستین نشانه نفاق روشن می شود و آن دوگانگی ظاهر و باطن است که با زبان مؤکّداً اظهار ایمان می کنند، ولی در دل آنها مطلقاً خبری از ایمان نیست. این دروغگویی و کذب، این دوگانگی درون و برون، محور اصلی نفاق را تشکیل می دهد.

قابل توجّه اینکه: صدق و کذب بر دو گونه است: صدق و کذب خبری، صدق و کذب «مخبری». در قسم اوّل، معیار، موافق و مخالف واقع بودن است در حالی که در قسم دوم، موافقت و مخالفت با اعتقاد مطرح می باشد، به این معنا که اگر انسان، خبری می دهد که مطابق با واقع است، ولی بر خلاف عقیده او، آن را کذب مخبری می نامیم، و اگر موافق عقیده او است، صدق.

روی این حساب، شهادت منافقان به رسالت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از نظر اخبار، هرگز کذب نبود، یک واقعیّت بود، ولی از نظر گوینده و مخبر چون بر خلاف عقیده آنها بود کذب محسوب می شد؛ لذا قرآن می گوید: تو پیغمبر خدا هستی امّا اینها دروغ می گویند!

به تعبیر دیگر: منافقان نمی خواستند، خبر از رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله بدهند، بلکه می خواستند از اعتقاد خود به نبوّت او خبر دهند، و مسلّماً در این خبر دروغگو بودند.

این نکته نیز قابل توجّه است که آنها در شهادت خود انواع تأکیدها را به کار بردند و خداوند نیز با قاطعیّت با همان لحن، آنها را تکذیب می کند؛ اشاره به اینکه در برابر آن قاطعیّت، چنین قاطعیّتی لازم است.

ذکر این نکته نیز در اینجا لازم است که «منافق» در اصل از مادّه «نفق» بر وزن «نفخ» به معنای نفوذ و پیشروی است؛ و «نفق» بر وزن «شفق» به معنای کانال ها و نقب هایی

است که زیر زمین می زنند تا برای استتار یا فرار از آن استفاده کنند.

بعضی از مفسّران گفته اند بسیاری از حیوانات مانند موش صحرایی و روباه و سوسمار برای لانه خود دو سوراخ قرار می دهند: یکی آشکار که از آن وارد و خارج می شوند، و دیگری پنهانی که اگر احساس خطری کنند از آن می گریزند، این سوراخ پنهانی را «نافقاء» می گویند.

و به این ترتیب، منافق کسی است که طریقی مرموز و مخفیانه برای خود برگزیده، تا بامخفی کاری و پنهان کاری در جامعه نفوذ کند، و به هنگام خطر از طریق دیگر فرار نماید.

* * *

آیه بعد به دومین نشانه آنها پرداخته چنین می گوید: «آنها سوگندهایشان را سپر ساخته اند، تا مردم را از راه خدا باز دارند (اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللهِ).»

«آنها کارهای بسیار بدی انجام می دهند (إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ).»

چرا که در ظاهر ابراز ایمان می کنند، و در باطن کفر می ورزند؛ و در طریق هدایت مردم به آیین حق، ایجاد مانع می نمایند؛ و چه عملی ازاین بدتر و زشت تر!

«جُنَّه» از مادّه «جن» بر وزن «فن» در اصل به معنای پنهان کردن چیزی از حس است. و «جن» بر وزن «سن» به خاطر این که موجودی است نا پیدا، این واژه بر او اطلاق می شود؛ و از آنجا که «سپر»، انسان را از ضربات اسلحه دشمن، مستور می دارد در لغت عرب به آن «جُنَّه» گفته می شود، و باغ های پر درخت را نیز به خاطر مستور شدن زمین هایشان، «جنّت» می گویند. به هر حال، یکی از آثار نفاق است که خود را در زیر پوششی از نام مقدّس خداوند، و سوگندهای غلاظ و شداد، قرار می دهند تا چهره واقعی خویش را مکتوم دارند؛ عواطف مردم را به سوی خود جلب کرده و از این طریق به اغفال آنها بپردازند و «صدّ عن سبیل الله» کنند.

این تعبیر ضمناً نشان می دهد که آنها دائماً با مؤمنان در حال جنگ و ستیزند، و

هرگز نباید فریب این ظاهرسازی و چرب زبانی آنها را خورد، زیرا انتخاب سپر مخصوص میدان های نبرد است.

درست است که در بعضـی از مواقع، انسان چاره ای جز سوگنـد ندارد، و یا لا اقل سوگند کمک به بیان اهمّیّت موضوع مورد نظر می کند، ولی نه سوگند دروغ، و نه سوگند برای هر چیز و هرکار که این شیوه منافقان است.

در آیه ۷۴ سوره توبه می خوانیم: «یَحْلِفُونَ بِاللهِ مَا قَالُوا وَلَقَـدْ قَالُوا کَلِمَهَ الْکُفْرِ؛ آنها به خـدا سوگنـد یاد می کننـد که (سـخنان زننده در غیاب پیامبر صلی الله علیه و آله) نگفته اند، در حالی که قطعاً سخنان کفرآمیز گفته اند!»

مفسّـِران برای جمله «صَـدُّوا عَنْ سَبِیلِ اللهِ» دو معنا ذکر کرده انـد: نخست اعراض از راه خـدا و دیگر باز داشـتن دیگران از این راه، گرچه جمع میان هر دو معنا در آیه مورد بحث امکان پـذیر است، ولی با توجّه به توسّل آنها به سوگنـدهای دروغ، معنای دوم، مناسب تر به نظر می رسد، چرا که هدف از این سوگندها، اغفال دیگران است.

یک جا «مسـجد ضـرار» بر پا می کنند، و هنگامی که از آنها سؤال می شد هدفتان چیست؟ سوگند یاد می کنند که جز هدف خیر ندارند. (۱)

در جـای دیگر برای شـرکت در جنـگ هـایی که فاصـله آن نزدیک و احتمال غنائم در آن زیاد است اظهار آمادگی می کنند ولی برای شـرکت در میـدان «تبوک» که پر از مشـکلات است، هزار عـذر و بهـانه می آورنـد و سوگنـد یاد می کننـد که اگر توانایی داشتیم همراه شما حرکت می کردیم. (۲)

آنها نه فقط برای مردم سوگند دروغین یاد می کنند بلکه همان گونه که در آیه ۶۳ سوره قصص آمده در عرصه محشر نیز در پیشگاه خداوند متوسّل به دروغ می شوند

۱- سوره توبه، آیه ۱۰۷.

۲- سوره توبه، آیه ۴۲.

و این نشان می دهد که این عمل جزء بافت وجودشان شده است که حتّی در عرصه محشر و در پیشگاه خدا نیز دست بردار نیستند.

* * *

آیه بعد به علّت اصلی این گونه اعمال ناروا پرداخته می افزاید: «این به خاطر آن است که آنها نخست ایمان آوردند، سپس کافر شدند، و لذا بر دل های آنها مهر نهاده شده و حقیقت را درک نمی کنند (ذَلِکَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ کَفَرُوا فَطُبِعَ عَلَی قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لاَ یَفْقَهُونَ)!»

جمعی از مفسّران معتقدند که منظور از این ایمان در اینجا ایمان ظاهری است، در حالی که در باطن کافر بودند.

ولی ظاهر آیه نشان می دهد که آنها در آغاز حقیقتاً مؤمن شدند، و بعد از آن که طعم ایمان را چشیدند و نشانه های حقّانیّت اسلام و قرآن را دیدند راه کفر را پیش گرفتند، امّا کفری توأم با نفاق، نه آشکارا و با صراحت، و همین سبب شد که خدا حسّ تشخیص را از آنها سلب کند، و از درک حقائق محروم بمانند، زیرا اگر از اوّل حق را تشخیص نداده بودند عذری داشتند، امّا بعد از تشخیص حقّ و ایمان آوردن اگر به آن پشت پا بزنند خداوند توفیق را از آنها سلب می کند.

در حقیقت منافقان دو گروهند، گروهی از اوّل ایمانشان صوری و ظاهری بوده، و گروه دیگر در آغاز ایمان حقیقی داشته اند سپس راه ارتداد و نفاق را پیش گرفته اند؛ ظاهر آیه مورد بحث، گروه دوم را می گوید.

در حقیقت این آیه شبیه آیه ۷۴ سوره توبه است که می گوید: «وَکَفَرُوا بَعْدَ إِسْلاَمِهِمْ؛ آنها پس از اسلام کافر شدند.»

به هرحال، این سومین نشانه از نشانه های آنهاست که از درک حقائق روشن غالباً محرومند، و ناگفته پیداست که این هرگز منتهی به جبر نمی شود چرا که مقدّمات آن را خودشان فراهم کرده اند.

* * *

آیه بعد نشانه های بیشتری را از آنها ارائه داده، می گوید: «هنگامی که آنها را می بینی، جسم و قیافه آنان تو را در شگفتی فرو می برد (وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ).»

ظاهری آراسته و قیافه هایی جالب دارند.

علاوه بر این، چنان شیرین و جذّاب سخن می گویند که: «وقتی حرف می زنند تو نیز به سخنانشان گوش فرا می دهی (وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ).»

جایی که پیامبر صلی الله علیه و آله ظاهراً تحت تأثیر جذّابیّت سخنان آنها قرار گیرد تکلیف دیگران روشن است.

این از نظر ظاهر و امّا از نظر باطن: «گویی چوب های خشکی هستند که بر دیوار تکیه داده شده است (كَأَنَّهُمْ خُشُبٌ مُسَنَّدَةٌ).»

اجسامی بی روح، و صورت هایی بی معنا و هیکل هایی تو خالی دارند، نه از خود استقلالی، نه در درون نور و صفایی، و نه اراده و تصمیم محکم و ایمانی دارند، درست همچون چوب های خشک تکیه زده بر دیوار!

بعضی از مفسّران روایت کرده اند که «عبدالله بن أبی» سرکرده منافقان مردی درشت اندام، خوش قیافه و فصیح و چرب زبان بود؛ هنگامی که با گروهی از یارانش وارد مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله می شد، اصحاب از ظاهر آنها تعجّب می کردند، و به سخنانشان گوش فرا می دادند ولی آنها (به خاطر غرور و نخوتی که داشتند) کنار دیوار رفته و به آن تکیه کرده، و مجلس را تحت تأثیر قیافه و سخنان خود قرار می دادند و آیه ناظر به حال آنهاست.

سپس می افزاید: آنها چنان تو خالی و فاقد توکّل بر خدا و اعتماد بر نفس هستند که: «هر فریادی از هر جا بلند شود آن را بر ضدّ خود می پندارند (يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ).»

ترس و وحشتی عجیب همیشه بر قلب و جان آنان حکمفرما است، و یک حالت سوء ظن و بدبینی جانکاه سر تا سر روح آنها را فرا گرفته، و به حکم «الخائن خائف» از همه چیز، حتّی از سایه خود می ترسند، و این است نشانه دیگری از نشانه های منافقان.

و در پایـان آیه به پیامبر صـلی الله علیه و آله هشـدار می دهـد که: «اینها دشـمنان واقعی توانـد از آنها بر حـذر باش (هُمُ الْعَـدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ)!»

سپس می گوید: «خدا آنها را بکشد، چگونه از حق منحرف می شوند (قَاتَلَهُمُ اللهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ)!»

روشن است که این تعبیر، اخبـار نیست، بلکه به صورت نفرین است، و برای مـذمّت و سـرزنش و تحقیر این گروه، ذکر شـده، شبیه تعبیرات روزمرّه ای که انسان ها درباره یکدیگر دارند، که قرآن با زبان خود مردم با آنها سخن می گوید.

به این ترتیب، در آیه مورد بحث نشـانه هـای دیگری از منافقان مطرح شـده از جمله : وضع فریبنـده ظاهری توأم با خالی بودن درون، همچنین ترس و وحشت و بدگمانی نسبت به هر چیز و هر حادثه.

آخرین سخن درباره منافقان

آیات ۵ تا ۸ سوره منافقین

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللهِ لَوَّوْا رُءُوسَهُمْ وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ

هنگـامی که به آنها گفته شود: «بیاییـد تا رسول خـدا برای شـما طلب آمرزش کنـد»، سـرهای خود را (از روی اسـتهزا و کبر و غرور) تکان می دهند؛ و آنها را می بینی که از سخنان تو اعراض کرده و تکبّر می ورزند.

سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللهُ لَهُمْ إِنَّ اللهَ لَا يَهْدِى الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ

برای آنها آمرزش بخواهی یا نخواهی برایشان تفاوت نمی کنـد، هرگز خداونـد آنها را نمی بخشـد؛ زیرا خداونـد گروه فاسـق (لجوج و منافق) را هدایت نمی کند.

هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لاَ تُنْفِقُوا عَلَى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللهِ حَتَّى يَنْفَضُّوا وَللهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضِ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لاَ يَفْقَهُونَ

آنها کسانی هستند که می گویند: «به افرادی که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند انفاق نکنید تا پراکنده شوند»؛ (غافل از این که) خزائن آسمان ها و زمین از آن خداست، ولی منافقان نمی فهمند.

يَقُولُونَ لَئِنْ رَّجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَهِ لَيُخْرِجَنَّ الْاَعَزُّ مِنْهَا الْاَذَلَّ وَ للهِ الْعِزَّهُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لاَ يَعْلَمُونَ

آنها می گویند: «اگر به مدینه باز گردیم، عزیزان، ذلیلان را بیرون می کنند!» در حالی که عزّت مخصوص خدا و رسول او و مؤمنان است؛ ولی منافقان نمی دانند.

* * *

برای آیات فوق، شأن نزول مشروحی در کتب «تاریخ» و «حدیث» و «تفسیر» آمده است که خلاصه آن چنین است :

بعد از غزوه «بنی المصطلق» (جنگی که در سال ششم هجرت در سرزمین «قدید» واقع شد.) دو نفر از مسلمانان، یکی از طایفه انصار و دیگری از مهاجران، به هنگام گرفتن آب از چاه با هم اختلاف پیدا کردند؛ یکی انصار را به یاری خود طلبید، و دیگری مهاجران را؛ یک نفر از مهاجران به یاری دوستش آمد، و «عبدالله بن ابی» که از سرکرده های معروف منافقان بود به یاری مرد انصاری شتافت؛ و مشاجره لفظی شدیدی در میان آن دو در گرفت؛ عبدالله بن ابی، سخت خشمگین شد، در حالی که جمعی از قومش نزد او بودند گفت: «ما این گروه مهاجران را پناه دادیم و کمک کردیم امّا کار ما شبیه ضرب المثل معروفی است که می گوید: سَمِّنْ كَلْبَكَ يَأْكُلْكَ ؛ سگت را فربه کن تا تو را بخورد!»

«وَاللهِ لَئِنْ رَجَعْنا إِلَى الْمَدِينَهِ لَيُخْرِجَنَّ الْاَعَزُّ مِنْهَا الْاَذَلَّ؛ به خدا سوگند اگر به مدینه باز گردیم، عزیزان، ذلیلان را بیرون خواهند کرد!» و منظورش از عزیزان، خود و اتباعش بود و از

ذلیلان، مهاجران؛ سپس رو به اطرافیانش کرد و گفت: این نتیجه کاری است که شما به سر خودتان آوردید! این گروه را در شهر خود جای دادید و اموالتان را با آنها قسمت کردید، هرگاه باقی مانده غذای خودتان را به مثل این مرد (اشاره به مرد مهاجری که طرف دعوی بود) نمی دادید برگردن شما سوار نمی شدند، از سرزمین شما می رفتند و به قبائل خود ملحق می شدند!

در اینجا «زید بن ارقم» که در آن وقت جوانی نوخاسته بود، رو به «عبدالله بن ابی» کرد و گفت: به خدا سوگند ذلیل و قلیل تویی! و محمّد صلی الله علیه و آله در عزّت الهی و محبّت مسلمین است، و به خدا قسم من بعد از این تو را دوست ندارم. «عبدالله» صدا زد : خاموش باش تو باید بازی کنی ای کودک!

زید بن ارقم خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و ماجرا را نقل کرد.

پیامبر صلی الله علیه و آله کسی را به سراغ «عبدالله» فرستاد، فرمود: این چیست که برای من نقل کرده اند؟ عبدالله گفت: به خدایی که کتاب آسمانی بر تو نازل کرده من چیزی نگفتم! و «زید» دروغ می گوید.

جمعی از انصار که حاضر بودند عرض کردند: ای رسول خدا! عبدالله بزرگ ماست، سخن کودکی از کودکان انصار را بر ضدّ او نپذیر! پیامبر عذر آنها را پذیرفت. در اینجا طایفه انصار «زید بن ارقم» را ملامت کردند.

پیامبر صلی الله علیه و آله دستور حرکت داد؛ یکی از بزرگان انصار به نام «اسید» خدمتش آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! در ساعت نامناسبی حرکت کردی! فرمود: بله، آیا نشنیدی رفیقتان عبدالله چه گفت، او گفته است: هرگاه به مدینه باز گردد عزیزان، ذلیلان را خارج خواهند کرد.

اسید عرض کرد: تو ای رسول خدا اگر اراده کنی او را بیرون خواهی راند، والله تو عزیزی و او ذلیل است! سپس عرض کرد: یا رسول الله! با او مدارا کنید!

سخنان عبدالله بن ابی به

گوش فرزندش رسید، خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: شنیده ام می خواهید پدرم را به قتل برسانید، اگر چنین است به خود من دستور دهید سرش را جدا کرده برای شما می آورم؛ زیرا مردم می دانند کسی نسبت به پدر و مادرش از من نیکوکارتر نیست؛ از این می ترسم دیگری او را به قتل برساند و من نتوانم بعد از آن به قاتل پدرم نگاه کنم، و خدای ناکرده او را به قتل برسانم و مؤمنی را کشته باشم و به دوزخ بروم! پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: مسأله کشتن پدرت مطرح نیست، مادامی که او با ماست با او مدارا و نیکی کن!

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد تمام آن روز و تمام شب را لشکریان به راه ادامه دهند. فردا هنگامی که آفتاب برآمد دستور توقّف داد. لشکریان به قدری خسته شده بودند که همین که سر به زمین گذاشتند به خواب عمیقی فرو رفتند (و هدف پیغمبر این بود که مردم ماجرای دیروز و حرف عبدالله بن ابی را فراموش کنند...).

سرانجام پیامبر صلی الله علیه و آله وارد مدینه شد. زید بن ارقم می گوید: من از شدّت اندوه و شرم در خانه ماندم و بیرون نیامدم. در این هنگام سوره منافقین نازل شد، و زید را تصدیق، و عبدالله را تکذیب کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله گوش زید را گرفت و فرمود: ای جوان! خداوند سخن تو را تصدیق کرد همچنین آنچه را به گوش شنیده بودی و در قلب حفظ نموده بودی؛ خداوند آیاتی از قرآن را درباره آنچه تو گفته بودی نازل کرد!

در این هنگام «عبدالله بن ابی» نزدیک مدینه رسیده بود، وقتی خواست وارد شهر شود پسرش آمد و راه را بر پدر بست، گفت: وای بر تو، چه می کنی! به خدا سوگند جز به اجازه رسول خدا نمی توانی وارد مدینه شوی و امروز می فهمی عزیز و ذلیل کیست!

«عبدالله» شکایت پسرش را خدمت رسول خدا فرستاد؛ پیامبر صلی الله علیه و آله به پسرش پیغام داد که بگذار پدرت داخل شهر شود؛ فرزندش گفت: حالا که اجازه رسول خدا آمد، مانعی ندارد.

عبدالله وارد شهر شد، امّا چند روزی بیشتر نگذشت که بیمار گشت و از دنیا رفت (و شاید دق مرگ شد).

هنگامی که این آیات نازل شد و دروغ عبدالله ظاهر گشت، بعضی به او گفتند: آیات شدیدی درباره تو نازل شده، خدمت پیامبر برو تا برای تو استغفار کند؛ عبدالله سرش را تکان داد، گفت: به من گفتید ایمان بیاور، آوردم؛ گفتید: زکات بده، دادم؛ چیزی باقی نمانده که بگویید برای محمد سجده کن! و در اینجا آیه «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا» نازل گردید.

منافقان، متعصّب و مستکبرند

این آیات همچنان ادامه بیان اعمال منافقان و نشانه های گوناگون آنهاست، می فرماید: «هنگامی که به آنها گفته شود بیایید تا رسول خدا صلی الله علیه و آله برای شما استغفار کند، سرهای خود را از روی استهزا و کبر و غرور تکان می دهند و مشاهده می کنی که از سخنان تو اعراض کرده، تکبّر می ورزند (وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللهِ لَوَّوْا رُءُوسَهُمْ وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ).»

آری، در برابر لغزش هایی که از آنها سر می زند و فرصت توبه و جبران آن را دارند، کبر و غرور به آنان اجازه نمی دهد که در مقام جبران برآیند؛ نمونه بارز این مطلب، همان عبدالله بن ابی بود که ماجرای عجیب او را در شأن نزول خواندیم؛ هنگامی که آن سخن بسیار زشت و ناروا را درباره پیامبر صلی الله علیه و آله و مؤمنان مهاجر گفت که وقتی به مدینه باز گردیم عزیزان، ذلیلان را بیرون خواهند کرد؛ و آیات قرآن نازل شد و سخت او را نکوهش نمود؛ به او پیشنهاد کردند که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بیاید تا برای او از درگاه خداوند آمرزش بطلبد، سخن ناروای دیگری گفت که حاصلش این بود : گفتید ایمان بیاورم، آوردم؛ گفتید زکات بده، دادم؛ چیزی نمانده که بگویید برای

محمّد سجده کن!

روشن است که روح اسلام، تسلیم در برابر حقّ است و کبر و غرور، همیشه مانع این تسلیم است؛ به همین دلیل، یکی از نشانه های منافقان، بلکه یکی از انگیزه های نفاق را همین خودخواهی و خود برتر بینی و غرور می توان شمرد.

«لَوَّوْا» از ماده «لَیّ» در اصل به معنای «تابیدن طناب» است، و به همین مناسبت به معنای برگرداندن سر و یا تکان دادن سر، نیز آمده است. «یَصُدُّونَ» چنانکه قبلاً نیز گفتیم در دو معنا به کار می رود: «منع کردن» و «اعراض نمودن»، و مناسب آیه مورد بحث، معنای دوم، و مناسب آیه گذشته معنای اوّل است.

* * *

در آیه بعد، برای رفع هرگونه ابهام در این زمینه، می افزاید: «به فرض که آنها نزد تو بیایند و برای آنها استغفار کنی، زمینه آمرزش در آنها وجود ندارد؛ بنابراین، تفاوتی نمی کند که برای آنها استغفار کنی یانکنی، هرگز خداوند آنها را نمی بخشد (سَوَاءٌ عَلَیْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ یَغْفِرَ اللهُ لَهُمْ)!»

دلیل آن هم این است که: «خداوند، قوم فاسق را هدایت نمی کند (إِنَّ اللهَ لاَ یَهْدِی الْقَوْمَ الْفَاسِقِینَ)!»

و به تعبیر دیگر، استغفار پیامبر صلی الله علیه و آله علّت تامّه برای آمرزش نیست، بلکه مقتضی است؛ و تنها در صورتی اثر می گذارد که زمینه مساعد و قابلیّت لازم فراهم شود؛ اگر به راستی آنها توبه کنند و تغییر مسیر دهند و از مرکب کبر و غرور پیاده شوند و سر تسلیم در مقابل حق فرود آورند، استغفار پیامبر صلی الله علیه و آله و شفاعت او مسلّماً مؤثّر است، و در غیر این صورت کمترین اثری نخواهد داشت.

شبیه همین معنا در آیه ۸۰ سوره توبه نیز آمده است که درباره گروه دیگری از منافقین می گوید: «اِسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لاَ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِینَ مَرَّةً فَلَنْ یَغْفِرَ اللهُ لَهُمْ ذَلِکَ بِأَنَّهُمْ کَفَرُوا بِاللهِ وَرَسُولِهِ وَاللهُ لاَ یَهْدِی الْقَوْمَ الْفَاسِقِینَ ؛ و چه برای آنها استغفار

کنی و چه نکنی، تأثیری ندارد، حتّی اگر هفتاد بار برای آنها، استغفار کنی، خداوند آنها را نمی بخشد، چرا که آنها به خدا و رسولش کافر شدند و خداوند قوم فاسق را هدایت نمی کند!»

روشن است که عدد هفتاد عدد تکثیر است؛ یعنی، هر قدر هم برای آنها استغفار کنی سودی ندارد!

این نکته نیز معلوم است که منظور از فاسق هرگونه گناهکاری نیست، چرا که پیغمبر صلی الله علیه و آله برای نجات گناهکاران آمده، بلکه منظور آن دسته از گناهکاران است که در گناه اصرار می ورزند و لجاجت دارند، و در برابر حق مستکبرند.

* * *

سپس به یکی از گفته های بسیار زشت آنها که روشن ترین گواه نفاق آنها محسوب می شود اشاره کرده می فرماید: «آنها همان کسانی هستند که می گویند به افرادی که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند انفاق نکنید، و از اموال و امکانات خود در اختیار آنها قرار ندهید، تا پراکنده شوند (هُمْ الَّذِینَ یَقُولُونَ لاَ تُنْفِقُوا عَلَی مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللهِ حَتَّی یَنْفَضُّوا)!»

«غافل از این که تمام خزائن آسمان ها و زمین از آنِ خداست ولی منافقان درک نمی کنند (وَللهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالاْرْضِ وَلَکِنَّ الْمُنَافِقِینَ لاَ یَفْقَهُونَ)!»

این بینواها نمی دانند که هرکس هرچه دارد از خدا دارد، و همه بندگان از خوان گسترده او روزی می خورند؛ اگر «انصار» می توانند به «مهاجران» پناه دهند و آنها را در اموال خود سهیم کنند، این بزرگ ترین افتخاری است که نصیبشان شده، نه تنها نباید منّتی بگذارند، بلکه باید خدا را بر این توفیق بزرگ شکر گویند؛ ولی همان گونه که در شأن نزول خواندیم منافقان مدینه، منطق دیگری داشتند.

سپس به یکی دیگر از نفرت انگیزترین سخنان آنها اشاره کرده، می افزاید: «آنها می گویند اگر به مدینه باز گردیم، عزیزان، ذلیلان را بیرون می کنند (یَقُولُونَ لَئِنْ رَّجَعْنَا إِلَی الْمَدِینَهِ لَیُخْرِجَنَّ الاْعَزُّ مِنْهَا الاْذَلَّ)!»

این همان گفتاری است که از دهان آلوده «عبدالله بن ابی» خارج شد، و منظورش

این بود که ما ساکنان مدینه، رسول الله صلی الله علیه و آله و مؤمنان مهاجر را بیرون می کنیم؛ و مراد از بازگشت به مدینه بازگشت از غزوه «بنی المصطلق» بود که مشروحاً در شأن نزول، به این مطلب اشاره شد. درست است که این سخن از یک نفر صادر شد، ولی چون همه منافقان همین خطّ مشی را داشتند، قرآن به صورت جمع از آن تعبیر می کند و می فرماید: يَقُولُونَ... (آنها می گویند).

سپس قرآن پاسخ دندان شکنی به آنان داده، می گوید: «عزّت مخصوص خدا و رسول او و مؤمنان است ولی منافقان نمی دانند (وَلِلهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لاَ يَعْلَمُونَ)!»

تنها منافقان مدینه نبودند که این سخن را در برابر مؤمنان مهاجر گفتند، بلکه قبل از آن ها نیز سران قریش در مکّه می گفتند: اگر این گروه اندک مسلمان فقیر را در محاصره اقتصادی قرار دهیم، یا از مکّه بیرونشان کنیم، مطلب تمام است.

امروز نیز دولت های استعماری به پندار اینکه خزائن آسمان و زمین را در اختیار دارند می گویند ملّت هایی را که در برابر ما تسلیم نمی شوند باید در محاصره اقتصادی قرار داد تا بر سر عقل آیند و تسلیم شوند.

این کوردلان تاریخ که شیوه آنها دیروز و امروز یکسان بوده و هست، خبر ندارند که با یک اشاره خداوند تمام ثروت ها و امکاناتشان بر باد می رود و عزّت پوشالی آنها دستخوش فنا می گردد.

به هرحال، این طرز تفکّر (خود را عزیز دانستن و دیگران را ذلیل، و خود را ولی نعمت و دیگران را محتاج شمردن) یک تفکّر منافقانه است که از غرور و تکبّر از یک سو، و گمان استقلال در برابر خدا از سوی دیگر، ناشی می شود. اگر آنها به حقیقت عبودیّت آشنا بودند و مالکیّت خدا را بر همه چیز مسلّم می دانستند، هرگز گرفتار این اشتباهات خطرناک نمی شدند!

قابل توجّه اینکه، در آیه قبل در مورد منافقان تعبیر به «لَا يَفْقَهُونَ؛ نمی فهمند» آمده،

و در این جا «لَا يَعْلَمُونَ ؛ نمی داننـد» این تفاوت تعبیر ممکن است برای پرهیز از تکرار که مخالف فصاحت است بوده باشد، و نیز ممکن است از این جهت باشد که درک مسأله مالکیّت خداوند نسبت به تمام خزائن آسمان ها و زمین، مطلب پیچیده تری است که احتیاج به دقّت و فهم بیشتری دارد، در حالی که اختصاص عزّت به خدا و پیامبر و مؤمنان بر کسی مخفی نیست.

جمع بندی نهایی

الف) ده نشانه برای شناخت منافق

از مجموع آیات فوق، نشانه های متعـدّدی برای منافقان، استـفاده می شود که در یک جمع بندی می توان، آن را در ده نشانه، خلاصه کرد :

۱. دروغگویی صریح و آشکار: «وَاللَّهُ یَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِینَ لَکَاذِبُونَ»

۲. استفاده از سوگندهای دروغین برای گمراه ساختن مردم: «اتَّخَذُوا أَیْمَانَهُمْ جُنَّةً»

۳. عدم درک واقعیّات، بر اثر رها کردن آیین حق، بعد از شناخت آن: «لاَ یَفْقَهُونَ»

۴. داشتن ظاهری آراسته و زبانی چرب، علی رغم تهی بودن درون و باطن: «وَإِذَا رَأَیْتَهُمْ تُعْجِبُکَ أَجْسَامُهُمْ»

۵. بیهودگی در جامعه و عدم انعطاف در مقابل حق، همچون یک قطعه چوب خشک: «کَأَنَّهُمْ خُشُبٌ مُّسَنَّدَةٌ»

۶. بدگمانی و ترس و وحشت از هر حادثه و هر چیز به خاطر خائن بودن: «یَحْسَبُونَ کُلَّ صَیْحَةٍ عَلَیْهِمْ»

۷. حق را به باد سخریّه و استهزا گرفتن: «لَوَّوْا رُءُوسَهُمْ»

۸. فسق و گناه: «إِنَّ اللهَ لاَ يَهْدِی الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ»

۹. خود را مالک همه چیز دانستن، و دیگران را محتاج به خود پنداشتن: «هُمُ الَّذِینَ یَقُولُونَ لاَ تُنْفِقُوا عَلَی مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللهِ حَتَّی یَنْفَضُّوا»

۱۰. خود را عزیز و دیگران را ذلیل، تصوّر کردن: «لَیُخْرِجَنَّ الْاَعَزُّ مِنْهَا الْاَذَلَّ»

بدون شک نشانه های منافق منحصر به اینها نیست، و از آیات دیگر قرآن و روایات اسلامی و نهج البلاغه نیز نشانه های متعدّد دیگری برای آنها استفاده می شود، حتّی در معاشرت های روزمرّه می توان به اوصاف و ویژگی های دیگری از آنها پی برد، ولی آنچه در این آیات آمده، قسمت مهم و قابل توجّهی از این اوصاف است.

در نهج البلاغه خطبه ای مخصوص توصیف منافقان است، در قسمتی از آن خطبه چنین آمده است :

ای بندگان خدا شما را به تقوا و پرهیزکاری سفارش می کنم و از منافقان برحذر می دارم، چرا که آنها گمراه و گمراه کننده اند؛ خطاکار و غلط اندازند؛ هر روز به رنگ تازه ای در می آیند، و به قیافه ها و زبان های مختلف خودنمایی می کنند.

از هر وسیله ای برای فریفتن و در هم شکستن شما بهره می گیرند و در هر کمین گاهی به کمین شما نشسته اند.

بد باطن و خوش ظاهرند، و پیوسته مخفیانه برای فریب مردم گام بر می دارند، و از بیراهه ها حرکت می کنند.

گفتارشان به ظاهر شفا بخش، امّا کردارشان دردی است درمان ناپذیر.

بر رفاه و آسایش مردم، حسد می ورزند؛ اگر کسی گرفتار بلایی شود خوشحالند.

همواره امیدواران را مأیوس می کنند و همه جا آیه یأس می خوانند؛ آنها در هر راهی کشته ای دارند! و برای نفوذ در هر دلی راهی! و برای هر مصیبتی اشک ساختگی می ریزند!

مدح و ثنا به یکدیگر، قرض می دهند و از یکدیگر انتظار پاداش دارند؛ در

تقاضاهای خود اصرار می ورزند؛ و در ملامت پرده دری می کنند؛ و هرگاه حکمی کنند از حد تجاوز می نمایند.

در برابر هر حقّی باطلی ساخته، و در مقابل هر دلیلی شبهه ای؛ برای هر زنده ای عامل مرگی، برای هر دری کلیدی، و برای هر شبی چراغی تهیه دیده اند!

برای رسیدن به مطامع خویش و گرمی بازار خود و فروختن کالا به گران ترین قیمت، تخم یأس در دل ها می پاشند.

باطل خود را شبیه حق جلوه می دهند، و در توصیف ها راه فریب پیش می گیرند.

طریق وصول به خواسته خود را آسان، و طریق خروج از دامشان را تنگ و پرپیچ و خم جلوه می دهند؛ آنها دار و دسته شیطان و شراره های آتش دوزخند، همان گونه که خداوند فرموده: «أُوْلَئِکَ حِزْبُ الشَّیْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّیْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ؛ آنها حزب شیطانند، بدانید حزب شیطان زیانکارند!»

در این خطبه غرّا به اوصاف زیادی از آنها اشاره شده که بحث های گذشته را تکمیل می کند.

ب) خطر منافقان برای تمام جوامع انسانی

همان گونه که در مقدّمه این بحث گفتیم منافقان خطرناک ترین افراد هر اجتماعند، چرا که:

اوّلاً : در درون جامعه ها زندگی می کنند و از تمام اسرار با خبرند.

ثانیاً : شناختن آنها همیشه کار آسانی نیست، و گاه خود را چنان در لباس دوست نشان می دهند که انسان باور نمی کند.

ثالثاً : چون چهره اصلی آنها برای بسیاری از مردم ناشناخته است، درگیری مستقیم و مبارزه صریح با آنها کار مشکلی است.

رابعاً : آنها پیوندهای مختلفی بامؤمنان دارند (پیوندهای سببی و نسبی و غیر اینها) و وجود همین پیوندها، مبارزه با آنها را پیچیده تر می سازد.

خامساً : آنها از پشت خنجر می زنند و ضرباتشان غافلگیرانه است. این جهات و جهات دیگری سبب می شود که آنها ضایعات جبران ناپذیری برای جوامع به بار آورند؛ و به همین دلیل، برای رفع شرّ آنها باید برنامه ریزی دقیق و وسیعی داشت.

در حدیثی آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اِنّی لا اَخافُ عَلی اُمَّتِی مُؤْمِناً وَ لا مُشْرِکاً اَمَّا الْمُؤْمِنُ فَیَمْنَعَهُ اللهُ بِاِیمَانِهِ، وَ اَمَّا الْمُشْرِکُ فَیُخْزِیهِ اللهُ بِشِرْکِهِ، وَ لَکِنِّی اَخافُ عَلَیْکُمْ کُلَّ مُنافِقٍ عالِمُ اللِّسانِ، یَقُولُ مَا تَعْرِفُونَ وَ یَفْعَلُ مَا تَنْکِرُونَ؛ من بر امّتم نه از مؤمنان بیمناکم، نه از مشرکان، امّا مؤمن

ایمانش مانع ضرر اوست، و امّا مشرک خداوند او را به خاطر شرکش رسوا می کند؛ ولی من از «منافق» بر شما می ترسم که از زبانش علم می ریزد (و در قلبش کفر و جهل است) سخنانی می گوید که برای شما دلپذیر است، امّا اعمالی (در خفا) انجام می دهد که زشت و بد است.»

درباره منافقان بحث های مشروح دیگری در تفسیر وزین نمونه، جلد اوّل، ذیل آیات ۸ تا ۱۶ سوره بقره، و در جلد ۷ ذیل آیه ۴۳ تا ۴۵ سوره توبه، و در جلد ۸، ذیل آیات ۶۰ تا ۸۵ سوره توبه، و در جلد ۱۷ ذیل آیات ۱۲ تا ۱۷ سوره احزاب، آمده است.

کوتاه سخن اینکه، کمتر گروهی است که قرآن درباره آنها این همه بحث کرده باشد؛ و نشانه ها و اعمال و خطرات آنها را بازگو نموده باشد؛ این سرمایه گذاری وسیع قرآن در این باره دلیل بر خطر فوق العاده منافقان است.

ج) منافق خشک و شکننده است

در طول زندگی طوفان هایی می وزد، و امواج خروشانی پدیدار می گردد؛ مؤمنان با استفاده از نیروی ایمان و توکّل، و نقشه های صحیح، گاه جنگ و گریز، و گاه حمله های پی در پی، آنها را از سر می گذرانند و پیروز می شوند؛ امّا منافق یکدنده و لجوج می ایستد تا می شکند، در حدیثی (از پیغمبر گرامی اسلام) آمده :

«مَثَلُ الْمُؤْمِنِ کَمَثَلِ الزَّرْعِ لاَ تَزَالُ الرِّیْحُ تَمِیلُهُ، وَ لاَ یَزَالُ الْمُؤْمِنُ یُصِیبُهُ الْبَلاَءُ، وَ مَثَلُ الْمُنَافِقُ کَمَثَلِ شَجَرَهِ الْاُرُزِ لاَ تَهْتَزُّ حَتَّی تُسْتَحْصَدُ؛ مؤمن همچون ساقه های زراعت است، بادها او را

می خواباند امّا بعداً به پا می خیزد و پیوسته حوادث سخت و بلاها را تحمّل کرده از سر می گذراند، امّا منافق همانند درخت صنوبر است، نرمشی از خود نشان نمی دهد و می ایستد تا از ریشه کنده شود.»

د) شاخه های نفاق

نفاق معنای وسیعی دارد که هرگونه دو گانگی ظاهری و باطن را در بر می گیرد؛ مصداق بارز آن، نفاق عقیدتی است، که آیات منافقین معمولاً ناظر به آن است و آن مربوط به کسانی است که در ظاهر اظهار ایمان می کنند، ولی در دل، شرک و کفر، پنهان می دارند.

امّا نفاق عملی در مورد کسانی است که اعتقاد باطنی آنها اسلام است، ولی اعمالی بر خلاف این تعهّد باطنی انجام می دهند که دوگانگی چهره درون و برون را نشان می دهد، مانند: پیمان شکنی؛ دروغ؛ خیانت در امانت ؛ لذا در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله آمده است: «ثَلاَثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ مُنَافِقاً وَ إِنْ صَامَ وَ صَلَّى، وَ زَعَمَ أَنَّهُ مُسْلِمٌ : مَنْ إِذَا ائْتُمِنَ خَانَ، وَ إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ، وَ إِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ ؛ سه چیز است در هر کس باشد منافق است، هرچند نماز بخواند و روزه بگیرد و خود را مسلمان بداند: کسی که در امانت خیانت می کند؛ و به هنگام سخن گفتن دروغ می گوید؛ و هرگاه وعده ای می دهد تخلّف می کند.»

در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم : «مَا زَادَ خُشُوعُ الْجَسَدِ عَلَى مَا فِي الْقَلْبِ فَهُوَ عِنْدَنَا نِفَاقٌ ؛ هر مقدار خشوع ظاهر بر آنچه در قلب است افزون گردد، آن در نزد ما نفاق است.»

و در جای دیگر از امام علی بن الحسین علیه السلام می خوانیم: «أَلْمُنَافِقُ يَنْهَى وَ لاَ يَنْتَهِي وَ يَأْمُرُ بِمَا لاَ يَأْتِي ؛ منافق، نهی از منکر می کند، امّا خود، آن را ترک نمی گوید؛ و امر به معروف می کند امّا خودش انجام نمی دهد.»

و از شعب مهمّ نفاق عملی، مسأله شرک و ریاکاری است که در روایات اسلامی نیز به آن اشاره شده است.

* * *

بارالها ! تو بهتر می دانی دامنه نفاق در عصر ما وسیع و گسترده شده است و جز به لطف و مرحمتت راه نجات از آن نیست؛ ما را از گرفتار شدن به صفات منافقان و افتادن در دام آنها رهایی بخش!

پروردگارا! تو آگاهی که نفاق بسیار پیچیده و خزنده است، و رگه های نامرئی دارد؛ ما را از نفاق آشکار و پنهان در اعتقاد و ایمان، و گفتار و بیان و عمل به ارکان محفوظ دار!

«آمین یا ربّالعالمین»

جمادی الثّانی ۱۴۲۹

تیرماه ۱۳۸۷

فهرست آیات

ردیف*قسمتی از آیه*نام سوره*شماره آیه*شماره صفحه

۴۵.کَمَثَلِ الشَّیْطَانِ... الظَّالِمِینَ...//۱۶ و ۱۷ ۱۶۱

۴۶.إِذَا جَاءَکَ... أَنَّی یُؤْفَکُونَ منافقین۱ تا ۴ ۱۶۷

۴۷.وَإِذَا قِیلَ لَهُمْ... لَا یَعْلَمُونَ//۵ تا ۸ ۱۷۵

درباره مرکز

بسمه تعالی
هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ
آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟
سوره زمر/ ۹

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲.ارتباط با مراکز هم سو
۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹